

## کتاب ایقان

اثر حضرت بهاءالله

\* \* \*

بخش اول

بخش دوم

\* \* \*

بسم ربنا العلیّ الأعلی

الباب المذكور فی بیان انّ العباد لن يصلوا الی شاطئ بحر العرفان الا بالانقطاع الصّرف عن کلّ من فی السّموات و الأرض قدّسوا انفسکم یا اهل الأرض لعلّ تصلنّ الی المقام الّذی قدر الله لکم و تدخلنّ فی سرادق جعله الله فی سماء البیان مرفوعاً جوهر این باب آنکه سالکین سبیل ایمان و طالبین کؤوس ایقان باید نفوس خود را از جمیع شئون عارضیه پاک و مقدّس نمایند یعنی گوش را از استماع اقوال و قلب را از ظنون متعلّقه بسبّحات جلال و روح را از تعلّق باسباب ظاهره و چشم را از ملاحظه کلمات فانیه و متوکّلین علی الله و متوسّلین الیه سالک شوند تا آنکه قابل تجلّیات اشراقات شمس علم و عرفان الهی و محلّ ظهورات فیوضات غیب نامتناهی گردند زیرا اگر عبد بخواهد اقوال و اعمال و افعال عباد را از عالم و جاهل میزان معرفت حقّ و اولیای او قرار دهد هرگز برضوان معرفت ربّ العزّه داخل نشود و بعین علم و حکمت سلطان احدیّت فائز نگردد و هرگز بسرمنزل بقا نرسد و از جام قرب و رضا مرزوق نگردد

ناظر بایام قبل شوید که چه قدر مردم از اعالی و ادانی همیشه منتظر ظهورات احدیه در هیاکل قدسیّه بوده اند بقسمی که در جمیع اوقات و اوان مترصد و منتظر و دعاها و تضرّعها مینمودند که شاید نسیم رحمت الهیه بوزیدن آید و جمال موعود از سرادق غیب بعرضه ظهور قدم گذارد و چون ابواب عنایت مفتوح میگردد و غمام مکرمت مرتفع و شمس غیب از افق قدرت ظاهر میشد جمیع تکذیب مینمودند و از لقاء او که عین لقاء الله است احتراز میجستند چنانچه تفصیل آن در جمیع کتب سماویّه مذکور و مسطور است

حال قدری تأمل نمائید که سبب اعتراض ناس بعد از طلب و آمال ایشان چه بود و بقسمی هم اعتراض مینمودند که زبان و بیان و تقریر و تحریر همه از ذکر آن عاجز و قاصر است و احدی از مظاهر قدسیّه و مطالع احدیه ظاهر نشد مگر آنکه بااعتراض و انکار و احتجاج ناس مبتلا گشت چنانچه میفرماید یا حسره علی العباد ما یأتیهم من رسول الا کانوا به یستهزئون و در مقام دیگر میفرماید و همّت کلّ امّه برسولهم لیأخذوه و جادلوا بالباطل لیدحضوا به الحقّ

و همچنین کلمات منزله که از غمام قدرت صمدانیّه و سماء عزّت ربّانیّه نازل شده زیاده از حدّ احصا و احاطه عباد است و اولو الأفتدّه و صاحبان بصر را سوره هود کفایت میکند قدری در آن سوره مبارکه تأمل فرمائید و بفطرت اصلیه تدبّر نمائید تا قدری بر بدایع امور انبیا و رد و تکذیب کلمات نفی اطلاع یابید شاید ناس را از موطن غفلت نفسانیّه بآشیان وحدت

و معرفت الهیّه پرواز دهید و از زلال حکمت لایزال و اثمار شجره علم ذی الجلال بیاشامید و مرزوق گردید اینست نصیب  
انفس مجردّه از مائده منزله قدسیّه باقیه

اگر بر ابتلای انبیا و علّت و سبب اعتراضات عباد بر آن شمس هوّیه آگاه شوید بر اکثری از امور اطلاع یابید و دیگر  
هر چه اعتراضات مردم را بر مشارق شمس صفات احدیّه بیشتر ملاحظه کنید در دین خود و امر الله محکمتر و راسختر شوید  
لهذا بعضی از حکایات انبیا مجملاً در این الواح ذکر میشود تا معلوم و میرهن آید که در جمیع اعصار و اقران بر مظاهر قدرت  
و مطالع عزّت وارد میآوردند آنچه را که قلم از ذکرش خجل و منفعل است شاید این اذکار سبب شود که بعضی از ناس از  
اعراض و اعتراض علما و جهّال ارض مضطرب نشوند و بلکه بر ایقان و اطمینانشان بیفزاید

و از جمله انبیا نوح بود که نهصد و پنجاه سال نوحه نمود و عباد را بوادی ایمن روح دعوت فرمود و احدی او را  
اجابت نمود و در هر یوم بقدری ایذا و اذیت بر آن وجود مبارک وارد میآوردند که یقین بر هلاکت او مینمودند و چه مراتب  
سخریّه و استهزاء و کنایه که بر آن حضرت وارد شد چنانچه میفرماید و کَلَّمَا مَرَّ عَلَيْهِ مَلَأْ مِنْ قَوْمِهِ سَخِرُوا مِنْهُ قَالَ ان تَسْخَرُوا  
مِنَّا فَانَّا نَسْخَرُ مِنْكُمْ كَمَا تَسْخَرُونَ فسوف تعلمون و بعد از مدتها چند مرتبه وعده انزال نصر باصحاب خود فرمودند بوعده معین و  
در هر مرتبه بدا شد و بعضی از آن اصحاب معدوده بعلت ظهور بدا اعراض مینمودند چنانچه تفصیل آن در اکثر کتب مشهوره  
ثبت شده و البتّه بنظر عالی رسیده یا میرسد تا آنکه باقی نماند از برای آن حضرت مگر چهل نفس و یا هفتاد و دو نفس  
چنانچه در کتب و اخبار مذکور است تا آنکه بالأخره نداء ربّ لا تذر علی الأرض من الکافرین دياراً از جان برکشید

حال قدری تأمل باید که سبب چه بود در این مدّت آن عباد باین قسم اعتراض نمودند و احتراز جستند و از قمیص  
نفی بخلع اثبات مفتخر و فائز نشدند و دیگر چرا در وعدههای الهی بدا شد که سبب ادبار بعضی مقبلین شود بسیار تأمل باید  
تا بر اسرار امور غیبی واقف شوید و از طیب معنوی گلستان حقیقی بوئی برید و تصدیق نمائید که امتحانات الهیّه همیشه در  
مابین عباد او بوده و خواهد بود تا نور از ظلمت و صدق از کذب و حقّ از باطل و هدایت از ضلالت و سعادت از شقاوت و  
خار از گل ممتاز و معلوم شود چنانچه فرموده الم أ حسب النَّاسِ ان یترکوا ان یقولوا آمنا و هم لا یفتنون

و بعد از نوح جمال هود از مشرق ابداع مشرق شد و قریب هفتصد سنه او ازید باختلاف اقوال مردم را برضوان قرب  
ذی الجلال دعوت نمود و چه مقدار بلایا که بمثل غیث هاطل بر آن حضرت بارید تا آنکه کثرت دعوت سبب کثرت اعراض  
شد و شدّت اهتمام علّت شدّت اغماض گردید و لا یزید الکافرین کفرهم الا خساراً

و بعد هیکل صالحی از رضوان غیبی معنوی قدم بیرون نهاد و عباد را بشریعه قرب باقیه دعوت نمود و صد سنه او ازید  
امر باوامر الهی و نهی از مناهی میفرمود ثمری نبخشید و اثری ظاهر نیامد و چند مرتبه غیبت اختیار فرمود با آنکه آن جمال ازلی  
ناس را جز بمدینه احدیّه دعوت نمینمود چنانچه میفرماید و الی ثمود اخاهم صالحاً قال یا قوم اعبدوا الله ما لکم من اله غیره  
الی آخر القول قالوا یا صالح قد کنت فینا مرجوّاً قبل هذا أ تنهانا ان نعبد ما یعبد آبائنا و ائنا لفی شکّ ممّا تدعوننا الیه مریب و  
هیچ فائده نبخشید تا آنکه بصیحهئی جمیع بنار راجع شدند

و بعد جمال خلیل کشف نقاب نمود و علم هدی مرتفع شد و اهل ارض را بنور تقی دعوت فرموده هر چه مبالغه در  
نصیحت فرمود جز حسد ثمری نیارود و غیر غفلت حاصلی نبخشید الا الذّیهم انقطعوا بکّلهم الی الله و عرجوا بجناحی الایقان  
الی مقام جعله الله عن الادراک مرفوعاً و تفصیل آن حضرت مشهور است که چه مقدار اعدا احاطه نمودند تا آنکه نار حسد و  
اعراض افروخته شد و بعد از حکایت نار آن سراج الهی را از بلد اخراج نمودند چنانچه در همه رسائل و کتب مذکور است  
و بعد زمان او منقضی شد تا نوبت به موسی رسید و آن حضرت بعصای امر و بیضای معرفت از فاران محبّت الهیّه با  
ثعبان قدرت و شوکت صمدانیّه از سینای نور بعرضه ظهور ظاهر شد و جمیع من فی الملک را بملکوت بقا و اثمار شجره وفا

دعوت نمود و شنیده شد که فرعون و ملأ او چه اعتراضها که نمودند و چه مقدار احجار ظنونات از انفس مشرکه بر آن شجره طیبه وارد آمد تا بحدی که فرعون و ملأ او همت گماشتند که آن نار سدره ریانیه را از ماء تکذیب و اعراض افسرده و مخمود نمایند و غافل از اینکه نار حکمت الهیه از آب عنصری افسرده نشود و سراج قدرت ریانیه از بادهای مخالف خاموشی نپذیرد بلکه در این مقام ماء سبب اشتعال شود و باد علت حفظ لو انتم بالبصر الحدید تنظرون و فی رضی الله تسلکون و چه بیانی خوش فرمود مؤمن آل فرعون چنانچه حکایت او را رب العزه برای حبیب خود میفرماید و قال رجل مؤمن من آل فرعون یکنم ایمانه أ تقتلون رجلاً ان یقول ربی الله و قد جاءکم بالبینات من ربکم و ان یک کاذباً فعلیه کذبہ و ان یک صادقاً یصبکم بعض الذی یعدکم ان الله لا یهدی من هو مسرف کذاب و بالأخره امر بجائی کشید که همین مؤمن را بنهایت عذاب شهید نمودند الا لعنة الله علی القوم الظالمین

حال قدری در این امورات تأمل فرمائید که چه سبب اینگونه اختلافات بوده که هر ظهور حقی که در امکان از افق لامکان ظاهر میشد اینگونه فساد و اغتشاش و ظلم و انقلاب در اطراف عالم ظاهر و هویدا میگشت با اینکه جمیع انبیا در حین ظهور خود مردم را بشارت میدادند به نبی بعد و علامتی از برای ظهور بعد ذکر میفرمودند چنانچه در همه کتب مسطور است با وجود طلب و انتظار ناس بمظاهر قدسیه و ذکر علامات در کتب چرا باید اینگونه امور در عالم رو دهد که جمیع انبیا و اصفیا را در هر عهد و عصر اینگونه ظلم و جبر و تعدی نمایند چنانچه میفرماید أ فکلما جاءکم رسول بما لا تهوی انفسکم استکبرتم ففریقاً کذبتم و فریقاً تقتلون میفرماید هر زمان و عهد که آمد بسوی شما رسولی از جانب پروردگار بغیر هوای نفس شما تکبر نمودید و موقن نشدید و گروهی از آن انبیا را تکذیب نمودید و گروهی را میکشیدید

آخر تأمل فرمائید که سبب این افعال چه بود که باین قسم با طلعات جمال ذی الجلال سلوک مینمودند و هر چه که در آن ازمنه سبب اعراض و اغماض آن عباد بود حال هم سبب اغفال این عباد شده و اگر بگوئیم حجج الهیه کامل و تمام نبود لهذا سبب اعتراض عباد شد این کفریست صراح لأجل آنکه این بغایت از فیض فیاض دور است و از رحمت منبسطه بعید که نفسی را از میان جمیع عباد برگزیند برای هدایت خلق خود و باو حجّت کافیه وافی عطا نفرماید و معذک خلق را از عدم اقبال باو معذب فرماید بلکه لم یزل جود سلطان وجود بر همه ممکنات بظهور مظاهر نفس خود احاطه فرموده و آتی نیست که فیض او منقطع شود و یا آنکه امطار رحمت از غمام عنایت او ممنوع گردد پس نیست این امورات محدثه مگر از انفس محدوده که در وادی کبر و غرور حرکت مینمایند و در صحراهای بعد سیر مینمایند و بظنونات خود و هر چه از علمای خود شنیده‌اند همان را تأسی مینمایند لهذا غیر از اعراض امری ندارند و جز اغماض حاصلی نخواهند و این معلوم است نزد هر ذی بصری که اگر این عباد در ظهور هر یک از مظاهر شمس حقیقت چشم و گوش و قلب را از آنچه دیده و شنیده و ادراک نموده پاک و مقدس مینمودند البتّه از جمال الهی محروم نماندند و از حرم قرب و وصال مطالع قدسیه ممنوع نمیگشتند و چون در هر زمان حجّت را بمعرفت خود که از علمای خود شنیده بودند میزان مینمودند و بعقول ضعیفه آنها موافق نمیآمد لهذا از اینگونه امور غیر مرضیه از ایشان در عالم ظهور بظهور میآمد

و در همه اوقات سبب صدّ عباد و منع ایشان از شاطی بحر احدیه علمای عصر بوده‌اند که زمام آن مردم در کفّ کفایت ایشان بود و ایشان هم بعضی نظر بحب ریاست و بعضی از عدم علم و معرفت ناس را منع مینمودند چنانچه همه انبیا باذن و اجازه علمای عصر سلسبیل شهادت را نوشیدند و باعلی افق عزّت پرواز نمودند چه ظلمها که از رؤسای عهد و علمای عصر بر سلاطین وجود و جواهر مقصود وارد شد و باین ایام محدوده فایه قانع شدند و از ملک لایفنی بازماندند چنانچه چشم را از مشاهده انوار جمال محبوب بی نصیب نمودند و گوش را از بدایع نعمات و رقاء مقصود محروم ساختند اینست که در جمیع کتب سماویّه ذکر احوال علمای هر عصر شده چنانچه میفرماید یا اهل الکتاب لم تکفرون بآیات الله و انتم تشهدون و

همچنین میفرماید یا اهل کتاب لم تلبسون الحقّ بالباطل و تکتُمون الحقّ و انتم تعلمون و در مقام دیگر میفرماید قل یا اهل کتاب لم تصدّون عن سبیل اللّٰه و این معلوم است که اهل کتابی که صد نمودند مردم را از صراط مستقیم علمای آن عهد بوده‌اند چنانچه اسم و رسم جمیع در کتب مذکور است و از اکثر آیات و اخبار مستفاد میشود لو انتم بطرف اللّٰه تنظرون

پس قدری بدیده بصیرت الهیه در آفاق علم ربّانی و انفس کلمات تامّه صمدانیه تعقل فرمائید تا جمیع اسرار حکمت روحانیه بی سبحات جلال از خلف سرادق فضل و افضال ظاهر و هویدا شود و کلیّه اعتراض مردم و احتجاجات ایشان از عدم ادراک و عرفان حاصل شده مثلاً بیاناتی که طلعات جمال حقّ در علامات ظهور بعد فرمودند آن بیانات را ادراک نمودند و بحقیقت آن واصل نشدند لهذا علم فساد برافراختند و رایات فتنه برپا نمودند و این معلومست که تأویل کلمات حمامات ازلیّه را جز هیاکل ازلیّه ادراک ننمایند و نغمات و رقاء معنویّه را جز سامعه اهل بقا نشنود و هرگز قبضی ظلم از شراب سبطی عدل نصیب ندارد و فرعون کفر از بیضای موسی اطلاع نیابد چنانچه میفرماید و ما یعلم تأویله الاّ اللّٰه و الرّاسخون فی العلم مع ذلک تأویل کتاب را از اهل حجاب مستفسر شدند و علم را از منبع او اخذ نمودند

مثلاً چون ایام موسی گذشت و انوار عیسی از فجر روح عالم را احاطه نمود جمیع یهود اعتراض نمودند که آن نفس که در تورات موعود است باید مروّج و مکمل شرایع تورات باشد و این جوان ناصری که خود را مسیح اللّٰه مینامد حکم طلاق و سبت را که از حکمهای اعظم موسی است نسخ نموده و دیگر آنکه علائم ظهور هنوز ظاهر نشده چنانچه یهود هنوز منتظر آن ظهورند که در تورات مذکور است چه قدر از مظاهر قدس احدیه و مطالع نور ازلیّه که بعد از موسی در ابداع ظاهر شده و هنوز یهود بحجبات نفسیه شیطانیّه و ظنون افکیّه نفسانیّه محتجب بوده و هستند و منتظرند که هیکل مجعول با علامات مذکوره که خود ادراک نموده‌اند کی ظاهر خواهد شد کذلک اخذهم اللّٰه بذنبهم و اخذ عنهم روح الایمان و غدّبهم بنار کانت فی هاویة الجحیم و این نبود مگر از عدم عرفان یهود عبارات مسطوره در تورات را که در علائم ظهور بعد نوشته شده چون بحقیقت آن پی‌نبردند و بظاهر هم چنین امور واقع نشد لهذا از جمال عیسی محروم شدند و بقاء اللّٰه فائز نگشتند و کانا من المنتظرین و لم یزل و لایزال جمیع امم بهمین جعلیات افکار نالایقه تمسک جسته و از عیونهای لطیفه رقیقه جاریه خود را بی‌بهره و بی‌نصیب نمودند

و در کشف این اسرار بعضی از عبارات انبیا بیدایع نغمات حجازی در الواح مسطوره قبل که برای یکی از احباب نوشته شده بود مذکور گشت و حال هم بتغیّات خوش عراقی نظر بخواهش آن جناب در این اوراق مجدداً ذکر مینمائیم که شاید تشنگان صحراهای بعد را بیحر قرب دلالت نماید و گمگشتگان بیابانهای هجر و فراق را بخیم قرب و وصال رساند تا غمام ضلالت مرتفع شود و آفتاب جهانتاب هدایت از افق جان طالع گردد و علی اللّٰه اتکل و به استعین لعلّ یجری من هذا القلم ما یحیی به افئدة النّاس لیقومنّ الکلّ عن مراقد غفلتهم و یسمعنّ اطوار ورقات الفردوس من شجر کان فی الرّوضة الأحدیه من ایدی القدرة باذن اللّٰه مغروساً

بر اولی العلم معلوم و واضح بوده که چون نار محبت عیسی حجبات حدود یهود را سوخت و حکم آن حضرت فی الجملة جریان بر حسب ظاهر یافت روزی آن جمال غیبی بیعضی از اصحاب روحانی ذکر فراق فرمودند و نار اشتیاق افروختند و فرمودند که من میروم و بعد میآیم و در مقام دیگر فرمودند من میروم و میآید دیگری تا بگوید آنچه من نگفتم و تمام نماید آنچه را که گفتم و این دو عبارت فی الحقیقه یکی است لو انتم فی مظاهر التّوحید بعین اللّٰه تشهدون

و اگر بدیده بصیرت معنوی مشاهده شود فی الحقیقه در عهد خاتم هم کتاب عیسی و امر او ثابت شد در مقام اسم که خود حضرت فرمود منم عیسی و آثار و اخبار و کتاب عیسی را هم تصدیق فرمود که من عند اللّٰه بوده در این مقام نه در خودشان فرقی مشهود و نه در کتابشان غیریتی ملحوظ زیرا که هر دو قائم بامر اللّٰه بودند و هم ناطق بذكر اللّٰه و کتاب هر دو

هم مشعر بر اوامر الله بود از این جهت است که خود عیسی فرمود من میروم و مراجعت میکنم بمثل شمس که اگر شمس الیوم بگوید من شمس یوم قبلم صادق است و اگر بگوید در حدود یومی که غیر آنم صادقست و همچنین در ایام ملاحظه نمائید که اگر گفته شود که کل یک شیء اند صحیح و صادقست و اگر گفته شود که بحدود اسمی و رسمی غیر همنند آنهم صادقست چنانچه میبینی با اینکه یک شیء اند با وجود این در هر کدام اسمی دیگر و خواصی دیگر و رسمی دیگر ملحوظ میشود که در غیر آن نمیشود و بهمین بیان و قاعده مقامات تفصیل و فرق و اتحاد مظاهر قدسی را ادراک فرمائید تا تلویحات کلمات آن مبدع اسماء و صفات را در مقامات جمع و فرق عارف شوی و واقف گردی و جواب مسئله خود را در موسوم نمودن آن جمال ازلی در هر مقام خود را به اسمی و رسمی بتمامه بیابی

و بعد اصحاب و تلامیذ آن حضرت استدعا نمودند که علامت رجعت و ظهور چیست و چه وقت این ظاهر خواهد شد و در چند مقام این سؤال را از آن طلعت بیمثال نمودند و آن حضرت در هر مقام علامتی ذکر فرمودند چنانچه در اناجیل اربعه مسطور است

و این مظلوم یک فقره آن را ذکر مینمایم و نعمتهای مکنونه سدره مخزونه را لوجه الله بر عباد الله مبذول میدارم تا هیاکل فانیه از اثمار باقیه محروم نمانند که شاید بر شحی از انهار بیزوال حضرت ذی الجلال که در دارالسلام بغداد جاری شده فائز شوند بی آنکه اجر و مزدی طلب نمایم آنما نطعمکم لوجه الله لا نرید منکم جزاءً و لا شکوراً و این طعمایست که ارواح و افنده منیره باو حیات باقیه یابند و این همان مائدهایست که میفرماید ربنا انزل علینا مائدهً من السماء و این مائده هرگز از اهلش مقطوع نشود و نفاذ نجوید و در کلّ حین از شجره فضل میروید و از سموات رحمت و عدل نازل میشود چنانچه فرموده است مثلاً کلمة طيبة كشجرة طيبة اصلها ثابت و فرعها فی السماء تؤتی اکلها کلّ حین

حیف است که انسان از این عطیة لطیفه خود را منع نماید و از این نعمت باقیه و حیات دائمه خود را محروم سازد پس قدر این مائده معنوی را دانسته که بلکه از الطاف بدیعه آن شمس حقیقی اجسادهای مرده حیات تازه یابند و ارواح پژمرده بروح بی اندازه فائز شوند ای برادر من جهدی باید تا ایام باقیست از اکواب باقی چشم همیشه نسیم جان از مصر جانان نوزد و همیشه نه‌های تیان در جریان نه و مدام ابواب رضوان مفتوح نماند آید وقتی که عندلیبان جنان از گلستان قدسی باشیانهای الهی پرواز نمایند دیگر نه نغمه بلبل شنوی و نه جمال گل بینی پس تا حمامه ازلی در شور و تغنی است و بهار الهی در جلوه و تزیین غنیمت شمرده گوش قلب را از سروش او بی بهره مکن اینست نصیحت این عبد آن جناب و احبای خدا را فمن شاء فلیقبل و من شاء فلیعرض ان الله کان غنیاً عنه و عما یشاهد و یری

و اینست نغمات عیسی بن مریم که در رضوان انجیل بالحن جلیل در علائم ظهور بعد فرموده در سفر اول که منسوب به متی است در وقتی که سؤال نمودند از علامات ظهور بعد جواب فرمود و للوقت من بعد ضیق تلك الأيام تظلم الشمس و القمر لا يعطی ضوءه و الكواكب تتساقط من السماء و قوّات الأرض ترتجّ حينئذ یظهر علامات ابن الانسان فی السماء و ینوح کلّ قبائل الأرض و یرون ابن الانسان آتياً علی سحاب السماء مع قوّات و مجد کبیر و یرسل ملائکته مع صوت السّافور العظیم انتهى ترجمه آن بفارسی اینست که بعد از تنگی و ابتلا که همه مردم را احاطه مینماید شمس از افاضه ممنوع میشود یعنی تاریک میگردد و قمر از اعطای نور باز میماند و ستاره‌های سماء بر ارض نازل میشوند و ارکان ارض متزلزل میشود در این وقت ظاهر میگردد نشانه‌های پسر انسان در آسمان یعنی جمال موعود و ساذج وجود بعد از ظهور این علامات از عرصه غیب بعالم شهود میآید و میفرماید در آن حین جمیع قبیله‌ها که در ارض ساکنند نوحه و ندبه مینمایند و میبینند خلائق آن جمال احدیه را که میآید از آسمان در حالتی که سوار بر ابر است با قوّت و بزرگی و بخششی بزرگ و میفرستد ملائکه‌های خود را با صدای

سافور عظیم انتہی و در اسفار ثلاثہ دیگر کہ منسوب بہ لوقا و مرقس و یوحناست همین عبارات مذکور است و چون در الواح عربیہ بتفصیل مذکور شد دیگر در این اوراق متعرّض ذکر آنها نشدیم و اکتفا بیکی از آنها نمودیم

و علمای انجیل چون عارف بمعانی این بیانات و مقصود مودعہ در این کلمات نشدند و بظاہر آن متمسک شدند لهذا از شریعہ فیض محمدیہ و از سحاب فضل احمدیہ ممنوع گشتند و جہال آن طائفہ ہم تمسک بعلمای خود جسته از زیارت جمال سلطان جلال محروم ماندند زیرا کہ در ظهور شمس احمدیہ چنین علامات کہ مذکور شد بظہور نیامد اینست کہ قرنہا گذشت و عہدہا بآخر رسید و آن جوہر روح بمقرّب بقای سلطنت خود راجع شد و نفخہ دیگر از نفس روحانی در صور الہی دمیدہ شد و نفسہای مردہ از قبور غفلت و ضلالت بارض ہدایت و محلّ عنایت محشور شدند و هنوز آن گروہ در انتظار کہ کی این علامات ظاہر شود و آن ہیکل معہود بوجود آید تا نصرت نمایند و مالہا در راہش انفاق کنند و جانہا در سبیلش ایثار چنانچہ امم دیگر ہم بہمین ظنونات از کوثر معانی رحمت نامتناہی حضرت باری دور مانده اند و بخیال خود مشغولند

و از این عبارت گذشتہ بیان دیگر در انجیل هست کہ میفرماید السّماء و الأرض تزولان ولکن کلامی لا یزول کہ معنی آن بفارسی اینست کہ آسمان و زمین ممکن است کہ زایل و معدوم شوند اما کلام من ہرگز زایل نمیشود و ہمیشہ باقی و ثابت میانہ ناس خواهد بود و از این راہ است کہ اہل انجیل میگویند کہ حکم انجیل ہرگز منسوخ نمیشود و ہر وقت و زمان کہ طلعت موعود با ہمہ علامتہا ظاہر شود باید شریعت مرتفعہ در انجیل را محکم و ثابت نماید تا در ہمہ عالم دینی باقی نماند مگر این دین و این فقرہ از مطالب محققہ مسلمہ است نزد ایشان و چنان اعتقاد کردہ اند کہ اگر نفسی ہم معوث شود بجمیع علامات موعودہ و بر خلاف حکم ظاہر در انجیل حکم نماید البتہ اذعان نکنند و قبول ننمایند بلکہ تکفیر نمایند و استہزاء کنند چنانچہ در ظهور شمس محمدیہ مشہود شد حال اگر معانی این کلمات منزلہ در کتب را کہ جمیع ناس از عدم بلوغ بآن از غایت قصوی و سدرہ منتهی محبوب شدہ اند از ظہورات احدیہ در ہر ظہور بتمام خضوع سؤال مینمودند البتہ بانوار شمس ہدایت مہتدی میشدند و باسرار علم و حکمت واقف میگشتند

حال این بندہ رشحی از معانی این کلمات را ذکر مینمایم تا اصحاب بصیرت و فطرت از معنی آن بجمیع تلویحات کلمات الہی و اشارات بیانات مظاهر قدسی واقف شوند تا از ہیمنہ کلمات از بحر اسماء و صفات ممنوع نشوند و از مصباح احدیہ کہ محلّ تجلّی ذاتست محبوب نگردند

قولہ من بعد ضیق تلک الایام یعنی وقتی کہ ناس در سختی و تنگی مبتلا شوند و این در وقتی است کہ آثار شمس حقیقت و اثمار سدرہ علم و حکمت از میان مردم زایل شود و زمام ناس بدست جہال افتد و ابواب توحید و معرفت کہ مقصود اصلی از خلق انسانیت مسدود شود و علم بظنّ تبدیل گردد و ہدایت بشقاوت راجع شود چنانچہ ایوم مشاہدہ میشود کہ زمام ہر گروہی بدست جاہلی افتادہ و بہر نحو کہ ارادہ کنند حرکت میدہند و در میان ایشان از معبود جز اسمی و از مقصود جز حرفی نماندہ و بقسمی بادہای ہوی و نفس غالب شدہ کہ سراجہای عقل و فؤاد را در قلوب خاموش نمودہ با اینکہ ابواب علم الہی بمفاتیح قدرت ربّانی مفتوح گشتہ و جواہر وجود ممکنات بنور علمی و فیوضات قدسی منور و مہتدی گشتند بقسمی کہ در ہر شیء بابی از علم باز گشتہ و در ہر ذرّہ آثاری از شمس مشہود شدہ و با ہمہ این ظہورات علمی کہ عالم را احاطہ نمودہ هنوز باب علم را مسدود دانستہ اند و امطار رحمت را مقطوع گرفتہ اند بظنّ تمسک جستہ از عروہ الوثقای محکم علم دور مانده اند و آنچه از ایشان مفہوم میشود گویا بعلم و باب آن بالفطرۃ رغبتی ندارند و در خیال ظہور آن ہم نیستند زیرا کہ در ظنّ و گمان ابوابی برای نان یافتہ اند و در ظہور مظهر علم جز انفاق جان چیزی نیافتہ اند لهذا البتہ از این گریزانند و بآن متمسک و با اینکہ حکم الہی را یک میدانند از ہر گوشہ حکمی صادر میشود و از ہر محلّی امری ظاہر دو نفس بر یک حکم ملاحظہ نمیشود زیرا جز ہوی الہی نجویند و بغیر از خطا سبیلی نخواہند ریاست را نہایت وصول بمطلوب

دانسته‌اند و کبر و غرور را غایت بلوغ بمحبوب شمرده‌اند تزویرات نفسانی را مقدم بر تقدیرات ربّانی دانند از تسلیم و رضا گذشته‌اند و بتدبیر و ریا اشتغال نموده‌اند و بتمام قوّت و قدرت حفظ این مراتب را مینمایند که مبدا نقصی در شوکت راه یابد و یا خللی در عزّت بهم رسد و اگر چشمی از کحل معارف الهی روشن شود ملاحظه میکند سبعی چند را که بر مردارهای نفوس عباد افتاده‌اند

حال کدام ضیق و تنگی است که ازید از مراتب مذکوره باشد که اگر نفسی طلب حقّی و یا معرفتی بخواهد نماید نمیداند نزد کدام رود و از که جويا شود از غایت اینکه رأیها مختلف و سیلها متعدّد شده و این تنگی و ضیق از شرایط هر ظهور است که تا واقع نشود ظهور شمس حقیقت نشود زیرا که صبح ظهور هدایت بعد از لیل ضلالت طالع میشود اینست که در روایات و احادیث جمیع این مضامین هست که کفر عالم را فرو میگیرد و ظلمت احاطه مینماید و امثال اینها چنانچه مذکور شد و این عبد بواسطه شهرت این احادیث و اختصار دیگر متعرض ذکر عبارات حدیث نشده‌ام

حال اگر مقصود از این ضیق را همچو ادراک نمایند که عالم ضیق بهم رساند و یا امورات دیگر که بخیال خود توهم نمایند هرگز مشهود نگردد و البته گویند که این شرط ظهور نیافته چنانچه گفته‌اند و میگویند باری مقصود از ضیق ضیق از معارف الهیه و ادراک کلمات ربّانیه است که در ایام غروب شمس و مرایای او عباد در تنگی و سختی افتند و ندانند به که توجّه نمایند چنانچه مذکور شد کذلک نعلّمک من تأویل الأحادیث و نقلی علیک من اسرار الحکمة لتطّلع بما هو المقصود و تكون من الذینهم شربوا من كأس العلم و العرفان

و قوله تظلم الشمس و القمر لا يعطى ضوءه و الكواكب تتساقط من السماء مقصود از شمس و قمر که در کلمات انبیا مذکور است منحصر باین شمس و قمر ظاهری نیست که ملاحظه میشود بلکه از شمس و قمر معانی بسیار اراده فرموده‌اند که در هر مقام بمناسبت آن مقام معینی اراده میفرمایند مثلاً یک معنی از شمس شمسهای حقیقتند که از مشرق قدم طالع میشوند و بر جمیع ممکنات ابلاغ فیض میفرمایند و این شمس حقیقت مظاهر کلّیه الهی هستند در عوالم صفات و اسمای او و همچنان که شمس ظاهری تربیت اشیا ظاهره از اثمار و اشجار و الوان و فواکه و معادن و دون ذلک از آنچه در عالم ملک مشهود است بامر معبود حقیقی باعانت اوست و همچنین اشجار توحید و اثمار تفرید و اوراق تجرید و گلهای علم و ایقان و ریاحین حکمت و بیان از عنایت و تربیت شمسهای معنوی ظاهر میشود اینست که در حین اشراق این شمس عالم جدید میشود و انهار حیوان جاری میگردد و ابحر احسان بموج میآید و سحاب فضل مرتفع میشود و نسماّت جود بر هیاکل موجودات میوزد و از حرارت این شمسهای الهی و نارهای معنویست که حرارت محبّت الهی در ارکان عالم احداث میشود و از عنایت این ارواح مجرّده است که روح حیوان باقیه بر اجساد مردگان فانیه مبذول میگردد و فی الحقیقه این شمس ظاهری یک آیه از تجلّی آن شمس معنوی است و آن شمسی است که از برای او مقابلی و شبهی و مثلی و ندّی ملاحظه نمیشود و کل بوجود او قائمند و از فیض او ظاهر و باو راجع منها ظهرت الأشياء و الی خزائن امرها رجعت و منها بدئت الممكنات و الی کناثر حکمها عادت

و اینکه در مقام بیان و ذکر تخصیص داده میشوند بعضی از اسماء و صفات چنانچه شنیده‌اید و میشنوید نیست مگر برای ادراک عقول ناقصه ضعیفه و الا لم یزل و لایزال مقدّس بوده‌اند از هر اسمی و منزّه خواهند بود از هر وصفی جواهر اسماء را بساحت قدسشان راهی نه و لطائف صفات را در ملکوت عزّشان سبیلی نه فسحان الله من ان يعرف اصفیائه بغیر ذواتهم او یوصف اولیائه بغیر انفسهم فتعالی عمّا یذکر العباد فی وصفهم و تعالی عمّا هم یعرفون

و اطلاق شمس بر آن انوار مجرّده در کلمات اهل عصمت بسیار شده از آن جمله در دعای ندبه میفرماید این الشمس الطالعة این الأقمار المنيرة این الأنجم الزاهرة پس معلوم شد که مقصود از شمس و قمر و نجوم در مقام اولیه انبیا و

اولیا و اصحاب ایشانند که از انوار معارفشان عوالم غیب و شهود روشن و منور است

و در مقام دیگر مقصود از شمس و قمر و نجوم علمای ظهور قبلند که در زمان ظهور بعد موجودند و زمام دین مردم در دست ایشانست و اگر در ظهور شمس اخیری بضیای او منور گشتند لهذا مقبول و منیر و روشن خواهند بود و الا حکم ظلمت در حق آنها جاریست اگرچه بظاهر هادی باشند زیرا که جمیع این مراتب از کفر و ایمان و هدایت و ضلالت و سعادت و شقاوت و نور و ظلمت منوط بتصدیق آن شمس معنوی الهی است بر هر نفسی از علما حکم ایمان از مبده عرفان در یوم تغابن و احسان جاری شد حکم علم و رضا و نور و ایمان در باره او صادقست و الا حکم جهل و نفی و کفر و ظلم در حق او جریان یابد

و این بر هر ذی بصری مشهود است که همچنان که نور ستاره محو میشود نزد اشراق شمس ظاهره همین قسم شمس علم و حکمت و عرفان ظاهره نزد طلوع شمس حقیقت و آفتاب معنوی محو و تاریک میشود

و اطلاق شمس بر آن علما بمناسبت علو و شهرت و معروفیت است مثل علمای مسلم عصر که مشهور بلاد و مسلمند بین عباد و اگر حاکی از شمس الهی باشند از شمس عالیه محسوبند و الا از شمس سجدین چنانچه میفرماید الشمس و القمر بحسبان و معنی شمس و قمر هم که در آیه مذکوره هست البتّه شنیده‌اید احتیاج بذکر نیست و هر نفسی هم که از عنصر این شمس و قمر باشد یعنی در اقبال بیاطل و اعراض از حق البتّه از حساب ظاهر و بحسبان راجع خواهد شد پس ای سائل باید بعروة الوثقی متمسک شویم که شاید از شام ضلالت بنور هدایت راجع گردیم و از ظلّ نفی فرار نموده در ظلّ اثبات درآئیم و از نار حسابان آزاد شده بنور جمال حضرت منان منور گردیم و السلام کذلک تعطیکم من اثمار شجرة العلم لتکوننّ فی رضوان حکمة الله لمن المحبرین

و در مقامی هم مقصود از اطلاقات شمس و قمر و نجوم علوم و احکام مرتفعه در هر شریعت است مثل صلوة و صوم که در شریعت فرقان بعد از اخفای جمال محمدی از جمیع احکام محکّمتر و اعظمتتر است چنانچه احادیث و اخبار مشعر بر آنست و بعلت شهرت احتیاج ذکر نیست بلکه در هر عصری حکم صلوة محکم و مجری بوده چنانچه از انوار مشرقه از شمس محمدیه

مأثور است که بر جمیع انبیا در هر عهدی حکم صلوة نازل شده نهایت آنکه در هر عصر باقتضای وقت بقسمی و آدابی جدید مخصوص گشته و چون در هر ظهور بعد آداب و عادات و علوم مرتفعه محکمه مشرقه واضحه ثابتّه در ظهور قبل منسوخ میشود لهذا تلویحاً باسم شمس و قمر ذکر نموده‌اند لیلوکم ایکم احسن عملاً

و در حدیث هم اطلاق شمس و قمر بر صوم و صلوة شده چنانچه میفرماید الصوم ضیاء و الصلوة نور و لکن روزی در محلّی نشسته بودم شخصی از علمای معروف وارد شد و بمناسبتی این حدیث را ذکر نمود و فرمود چون صوم حرارت در مزاج احداث مینماید لهذا بضیاء که شمس باشد تعبیر یافته و صلوة لیل چون برودت میطلبد لهذا بنور که قمر باشد معبر گشته ملاحظه نمودم که آن فقیر بقطرهئی از بحر معانی موفق نشده و بجذوهئی از نار سدره حکمت ربّانی فائز نگشته بعد از مدّتی در نهایت ادب اظهار داشتم که جناب آنچه فرمودید در معنی حدیث در السن و افواه ناس مذکور است ولیکن گویا مقصود دیگر هم از حدیث مستفاد میشود بیان آن را طلب نمود ذکر شد که خاتم انبیا و سیّد اصفا دین مرتفع در فرقان را تشبیه بسماء فرموده‌اند بعلت علو و رفعت و عظمت و احاطه آن بر جمیع ادیان و چون در سماء ظاهره دو رکن اعظم اقوم مقرر شده است که تیرین باشد و بشمس و قمر نامیده و همچنین در سماء دین هم دو تیر مقرر گشته که صوم و صلوة باشد الاسلام سماء و الصوم شمسها و الصلوة قمرها



باری این است مقصود از تلویحات کلمات مظاهر الهی پس اطلاق شمس و قمر در این مراتب بر این مقامات مذکوره بآیات نازله و اخبار وارده محقق و ثابت شد اینست که مقصود از ذکر تاریکی شمس و قمر و سقوط انجم ضلالت علما و نسخ شدن احکام مرتفعه در شریعت است که مظهر آن ظهور باین تلویحات اخبار میدهد و جز ابرار را از این کأس نصیبی نیست و جز اخبار را قسمتی نه انّ الأبرار یشریون من کأس کان مزاجها کافوراً

و این مسلم است که در هر ظهور بعد شمس علوم و احکام و اوامر و نواهی که در ظهور قبل مرتفع شده و اهل آن عصر در ظلّ آن شمس و قمر معارف و اوامر منور و مهتدی میشدند تاریک میشود یعنی حکمش و اثرش تمام میگردد و حال ملاحظه فرمائید که اگر امت انجیل مقصود از شمس و قمر را ادراک مینمودند و یا از مظهر علم الهی مستفسر میشدند بدون اعتراض و لجاج البتّه معانی آن واضح میگشت و اینگونه در ظلمت نفس و هوی مبتلا و گرفتار نمیشدند بلی چون علم را از مبدء و معدنش اخذ نمودند لهذا در وادی مهلک کفر و ضلالت بهلاکت رسیده‌اند و هنوز مشعر نشدند که علامات کل ظاهر شد و شمس موعود از افق ظهور اشراق نمود و شمس و قمر علوم و احکام و معارف قبل تاریک شد و غروب نمود

حال بچشم علم یقین و جناحی عین یقین بصراط حقّ یقین قدم گذار قل الله تمّ ذرهم فی خوضهم یلعبون تا از اصحابی محسوب شوی که میفرماید انّ الذین قالوا ربنا الله تمّ استقاموا تنزل علیهم الملائکه تا جمیع این اسرار را بصر خود مشاهده فرمائی

ای برادر من قدم روح بردار تا بادیه‌های بعیده بعد و هجر را بانی طیّ فرمائی و در رضوان قرب و وصل درآئی و در نفسی بانفس الهیه فائز شوی و بقدم جسد هرگز این مراحل طیّ نشود و مقصود حاصل نیاید و السلام علی من اتبع الحقّ بالحقّ و کان علی صراط الأمر فی شاطئ العرفان باسم الله موقوفاً

اینست معنی آیه مبارکه که میفرماید فلا اقسام برّبّ المشارق و المغرب زیرا که از برای هر شمسی از این شمس مذکوره محلّ اشراق و غروبست و چون علمای تفسیر بر حقیقت این شمسهای مذکوره اطلاع نیافتند لهذا در تفسیر این آیه مبارکه معطل شدند و بعضی ذکر نمودند که چون آفتاب در هر روز از نقطه‌ای طلوع مینماید غیر از نقطه‌یوم قبل لهذا بلفظ جمع ذکر فرموده و بعضی دیگر نوشته‌اند که مقصود فصول اربعه است که در هر فصلی چون شمس از محلّی طالع میشود و بمحلّی غروب مینماید لهذا مشارق و مغارب ذکر شده اینست مراتب علم عباد و با وجود این بجواهر علم و لطائف حکمت چه جهلها و عیوبها که نسبت میدهند

و همچنین از این بیانات واضح محکم متقنی غیر متشابهه تفسّر سماء را که از علائم ساعت و قیامت است ادراک نما اینست که میفرماید اذا السماء انفطرت مقصود سماء ادیانست که در هر ظهور مرتفع میشود و بظهور بعد شکافته میگردد یعنی باطل و منسوخ میشود قسم بخدا که اگر درست ملاحظه شود تفسّر این سماء اعظم است از تفسّر سماء ظاهری قدری تأمل فرمائید دینی که سالها مرتفع شده باشد و جمیع در ظلّ آن نشو و نما نموده باشند و باحکام مشرقی آن مدتها تربیت یافته و از آباء و اجداد جز ذکر آن را نشنیده بقسمی که چشمها جز نفوذ امرش را ادراک نکرده و گوشها جز احکامش را استماع نموده بعد نفسی ظاهر شود و جمیع اینها را بقوت و قدرت الهی تفریق نماید و فصل کند بلکه همه را نفی فرماید حال فکر نما که این اعظم است یا آنچه این همج رعاع گمان نموده‌اند از تفسّر سماء

و دیگر زحمت و مرارت آن طلعات را ملاحظه نما که بی ناصر و معین ظاهری در مقابل جمیع اهل ارض اقامی حدود الله میفرمایند با آن همه ایذا که بر آن وجودهای مبارکه لطیفی رقیقه وارد میشود و با کمال قدرت صبر میفرمایند و با نهایت غلبه تحمّل مینمایند

و همچنین معنی تبدیل ارض را ادراک نما که غمام رحمت آن سماء بر قلبی که نیشان مکرمت مبذول داشت تبدیل شد اراضی آن قلوب بارض معرفت و حکمت و چه ریاحین توحید که در ریاض قلوبشان انبات شده و چه شقایقهای حقایق علم و حکمت که از صدور منیرشان روئیده و اگر ارض قلوبشان تبدیل نمیشد چگونه رجالی که حرفی تعلیم نگرفته‌اند و معلّم را ندیده‌اند و بهیچ دبستانی قدم نگذاشته‌اند بکلمات و معارفی تکلم مینمایند که احدی ادراک نتواند نمود گویا از تراب علم سرمدی سرشته شده‌اند و از آب حکمت لدنی عجین گشته‌اند اینست که میفرماید العلم نور یقذفه الله فی قلب من یشاء و این نحو از علم است که ممدوح بوده و هست نه علوم محدوده که از افکار محجوبه کدره احداث شده و آن را گاهی از هم سرقت مینمایند و بر دیگران افتخار میکنند

ای کاش صدرهای عباد از نقوش این تحدیدات و کلمات مظلّمه پاک و مقدّس میشد که لعلّ بتجلّی انوار شمس علم و معانی و جواهر اسرار حکمت لدنی فائز میگشت حال ملاحظه نما اگر این اراضی جزئه وجود تبدیل نمیشد چگونه محلّ ظهور اسرار احدیه و بروز جواهر هوّیه میشد اینست که میفرماید یوم تبدّل الأرض غیر الأرض و از نسّمات جود آن سلطان وجود ارض ظاهره هم تبدیل یافته لو انتم فی اسرار الظهور تنفکرون

و دیگر معنی این آیه را ادراک نما که میفرماید و الأرض جمیعاً قبضته یوم القیامة و السّموات مطویّات بیمینه سبحانه و تعالی عمّا یشرکون مضمون آن اینست که همه زمین اخذ شده در دست اوست روز قیامت و آسمان پیچیده شده در دست راست اوست حال قدری انصاف میخواهد که اگر مقصود اینست که مردم ادراک نموده‌اند چه حسن بر آن مرتّب میشود وانگهی این مسلم است که حقّ منیع دستی که مرئی شود بیصر ظاهر و مرتکب این امورات شود منسوب بذات نیست بلکه کفری است محض و افکی است صرف اقرار بر چنین امری و اگر بگوئی مظاهر امر او هستند که در قیامت باین امر مأمور میشوند این هم بغایت بعید است و بی‌فائده بلکه مقصود از ارض ارض معرفت و علم است و از سموات سموات ادیان حال ملاحظه فرما که چگونه ارض علم و معرفت که از قبل مبسوط شده بود بقبضه قدرت و اقتدار قبض نمود و ارض منیع تازه در قلوب عباد مبسوط فرمود و ریاحین جدیده و گل‌های بدیعیه و اشجار منیعیه از صدور منیره انبات نمود

و همچنین ملاحظه کن که سموات ادیان مرتفعه در قبل چگونه در یمین قدرت پیچیده شد و سماء بیان بامر الله مرتفع گشت و بشمس و قمر و نجوم اوامر بدیعیه جدیده ترین یافت اینست اسرار کلمات که بی‌حجاب کشف و ظاهر گشته تا ادراک صبح معانی فرمائی و سراجهای ظنون و وهم و شک و ریب را بقوّت توکل و انقطاع خاموش نمائی و مصباح جدید علم و یقین در مشکاة قلب و دل برافروزی

و از جمیع این کلمات مرموزه و اشارات ملغزه که از مصادر امریه ظاهر میشود مقصود امتحان عباد است چنانچه مذکور شد تا معلوم شود اراضی قلوب جیده منیره از اراضی جزئه فانیه و همیشه این از سنّت الهی در میان عباد بوده چنانچه در کتب مسطور است

و همچنین آیه قبله را ملاحظه فرمائید که بعد از هجرت شمس نبوت محمّدی از مشرق بطحا به یثرب رو به بیت المقدّس توجه میفرمودند در وقت صلوة تا آنکه یهود بعضی سخنهای ناشایسته بر زبان راندند که ذکرش شایسته این مقام نیست و سبب تطویل کلام میشود باری آن حضرت بسیار مکدر شدند و بلحاظ تفکر و تحیر در سماء نظر میفرمودند بعد جبرئیل نازل شد و این آیه تلاوت نمود قد نری تقلّب وجهک فی السّماء فلنولینک قبله ترضاها تا آنکه در یومی آن حضرت با جمعی اصحاب بفریضه ظهر مشغول شدند و دو رکعت از نماز بجا آورده بودند که جبرئیل نزول نمود و عرض کرد فولّ وجهک شطر المسجد الحرام در اثنای نماز حضرت از بیت المقدّس انحراف جسته بکعبه مقابل شدند فی الحین تزلزل و اضطراب در میان

اصحاب افتاد بقسمی که جمعی نماز را بر هم زده اعراض نمودند این فتنه نبود مگر برای امتحان عباد و الا آن سلطان حقیقی قادر بود که هیچ قبله را تغییر ندهد و در آن عصر هم بیت المقدس را قرار فرماید و این خلعت قبول را از وی سلب ننماید چنانچه در عهد اکثری انبیا که بعد از موسی مبعوث برسالت شدند مثل داود و عیسی و دون آنها از انبیای اعظم که مابین این دو نبی آمدند هیچ حکم قبله تغییر داده نشد و همه این مرسلین از جانب رب العالمین مردم را بتوجه همان جهت امر میفرمودند و نسبت همه اراضی هم بآن سلطان حقیقی یکیست مگر هر ارضی را که در ظهور مظاهر خود تخصیص بامری دهد چنانچه میفرماید و لله المشرق و المغرب فاینما تولوا فثم وجه الله با وجود تحقق این امور چرا تبدیل شد که سبب جزع و فرغ عباد شود و علت تزلزل و اضطراب اصحاب گردد بلی اینگونه امور که سبب وحشت جمیع نفوس است واقع نمیشود مگر برای آنکه کل بمحک امتحان الله درآید تا صادق و کاذب از هم تمیز و تفصیل یابد اینست که بعد از اختلاف ناس میفرماید و ما جعلنا القبلة الّتی كنت علیها الا لنعلم من یتبع الرسول ممن ینقلب علی عقبیه که مضمون آن اینست ما نگردانیدیم و بر هم نزدیک قبله را که آن بیت المقدس باشد مگر آنکه بدانیم که متابعت تو مینماید و که راجع بر عقبیه میشود یعنی اعراض مینماید و اطاعت نمیکند و صلوة را باطل نموده فرار مینماید حمر مستنفره فرّت من قسورة

اگر قدری تأمل رود در همین مطلب و بیان ابوابهای معانی و تبیان مفتوح بیند و جمیع علم و اسرار آن را بی حجاب مشاهده فرمائید و نیست این امور مگر برای تربیت و خلاصی نفوس از قفس نفس و هوی و الا آن سلطان حقیقی لم یزل بذات خود غنی بوده از معرفت موجودات و لایزال بکینونت خود مستغنی خواهد بود از عبادت ممکنات یک نسیم از غنای او جمیع عالم را بخلع غنا مفتخر نماید و یک قطره از بحر جود او همه هستی را بحیات باقیه مشرف فرماید ولیکن چون مقصود امتیاز حق از باطل و شمس از ظل است اینست که در کلّ حین امتحانهای منزله از جانب رب العزة چون غیث هاطل جاریست اگر قدری در انبیای قبل و ظهور ایشان تعقل رود امر بسیار بر اهل دیار سهل شود بقسمی که از افعال و اقوالی که مخالف نفس و هوی است محتجب نمیمانند و همه حجابات را بنار سدره عرفان محترق نمایند و بر عرش سکون و اطمینان مستریح شوند مثلاً موسی بن عمران که یکی از انبیای معظم و صاحب کتاب بود در اول امر قبل از بعثت روزی در سوق میگذشت دو نفر با یکدیگر معارضه مینمودند یکی از آن دو نفس از موسی استمداد جست آن حضرت او را اعانت نموده مدعی را بقتل رسانید چنانچه در کتاب مسطور است و ذکر تفصیل مایه تعویق و تعطیل مقصود میشود و این خبر در مدینه اشتهار یافت و آن حضرت را خوف غالب شد چنانچه نص کتابست تا آنکه بخبر ان الملاء یأتمرون بک لیقتلواک مخبر شد و از مدینه بیرون تشریف بردند و در مدین در خدمت شعیب اقامه فرمودند و در مراجعت در وادی مبارکه که بریه سینا باشد وارد شد و تجلی سلطان احدیه را از شجره لاشرقیه و لاغربیه مشاهده نمود و ندای جانفزای روحانی را از نار موقده ربّانی استماع فرمود و مأمور بهدایت انفس فرعون گشت تا مردم را از وادی نفس و هوی نجات داده بصحراهای دلفزای روح و هدی وارد نماید و از سلسبیل انقطاع جمیع من فی الابداع را از حیرت بعد بدار السلام قرب رساند و چون در منزل فرعون وارد شد و تبلیغ نمود بانچه مأمور بود فرعون زبان به بی ادبی گشود و گفت آیا تو نبودی که قتل نفس نمودی و از کافران شدی مثل اینکه رب العظمة خبر داد از لسان فرعون که به موسی عرض نمود و فعلت فعلتک الّتی فعلت و انت من الکافرین قال فعلتها اذاً و انا من الضّالّین ففررت منکم لما خفتکم فوهب لی ربی حکماً و جعلنی من المرسلین

حال تفکر در فتنه های الهی و بدایع امتحانهای او کن که نفسی که معروفست بقتل نفس و خود هم اقرار بر ظلم مینماید چنانچه در آیه مذکور است و سی سنه او اقل هم بر حسب ظاهر در بیت فرعون تربیت یافته و از طعام و غذای او بزرگ شده بکمترتبه او را از مابین عباد برگزیده و بامر هدایت کبری مأمور فرمود و حال آنکه آن سلطان مقتدر قادر بر آن بود که موسی را از قتل ممنوع فرماید تا باین اسم در بین عباد معروف نباشد که سبب وحشت قلوب شود و علت احتراز نفوس گردد

و همچنین در حالت مریم مشاهده نما که آن طلعت کبری از عظمت امر و تحیر آرزوی عدم فرمود چنانچه مستفاد از آیه مبارکه میشود که بعد از تولد عیسی مریم ناله نمود و باین کلمه زبان گشود یا لبتی مت قبل هذا و کنت نسیاً منسیاً که ترجمه آن این است ای کاش مرده بودم قبل از ظهور این امر و بودم از فراموش شدگان قسم بخدا که کبدها از استماع این سخن میگدازد و روانها میریزد و این اضطراب و حزن نبود مگر از شماتت اعدا و اعتراض اهل کفر و شقا آخر تفکر نمائید که مریم چه جواب با مردم میگفت طفلی که پدر او معین نباشد چگونه میتوان بمردم معین نمود که این از روح القدس است این بود که آن مخدره بقا آن طفل را برداشته بمنزل مراجعت فرمود تا چشم قوم بر او افتاد گفتند یا اخت هارون ما کان ابوک امرء سوء و ما کانت امک بغیاً مضمون آن این است که ای خواهر هارون نبود پدر تو مرد بدی و نبود مادر تو بدکار

حال ناظر باین فتنه کبری و امتحان اعظم شوید و از همه گذشته همان جوهر روح که در میان قوم بنسبت بی‌پدری معروف بوده او را پیغمبری بخشید و حجّت خود نمود بر کلّ اهل سموات و ارض

حال مشاهده فرمائید که چه قدر امور مظاهر ظهور مغایر نفس و هوای عباد از سلطان ایجاد ظاهر میشود و چون بر این جواهر اسرار مطلع شوی بمقصود آن نگار اطلاع یابی و اقوال و افعال آن ملیک بااقتدار را مثل هم ملاحظه نمائی بقسمی که آنچه در افعال او مشاهده شود در کلمات او هم ملاحظه گردد و هر چه در کلمات او ملاحظه گردد در افعال او بنظر آید اینست که این افعال و اقوال در ظاهر نقمتند برای فجّار و در باطن رحمتند برای ابرار اگر بدیده قلب ملاحظه رود کلمات منزله از سماء مشیت با امور مظهره از ملکوت قدرت یک شیء مشاهده شود و بر یک قسم ادراک گردد چنانچه مذکور شد

حال ای برادر ملاحظه نما اگر در این عهد چنین اموری ظاهر شود و چنین حکایت بروز نماید چه خواهند نمود قسم بمربی وجود و منزل کلمات که در حین بی‌تکلم حکم بر کفر و امر بر قتل نمایند کجا گوش میدهند که گفته شود که عیسی از نفخه روح القدس ظاهر شده و یا موسی از امر مبرم مأمور گشته اگر صد هزار خروش برآری بگوش احدی نرود که بی‌پدری مبعوث برسالت گشته و یا قاتلی از شجره نار آئی انا الله آورده

چشم انصاف اگر باز شود از جمیع این بیانات مشهود میگردد که مظهر همه این امور و نتیجه همه الیوم ظاهر است با اینکه امثال این امور در این ظهور واقع نشده با وجود این متمسک بظنونات انفس مردوده شده چه نسبتها که داده‌اند و چه بلایا که وارد آورده‌اند که در ابداع شبه آن بظهور نیامده

الله اکبر بیان که باین مقام رسید راتحه روحانی از صبح صمدانی مرور نمود و صبای صبحگاهی از مدینه سیای لایزالی وزید و اشارتش جان را بشارت تازه بخشید و روح را فتوحی بی‌اندازه بساط جدیدی مبسوط نمود و ارمان بیشمار بیکران از آن یار بی‌نشان آورد که خلعت ذکر از قدّ لطیفش بسی قاصر است و رداء بیان از قامت منیرش بس کوتاه بی‌لفظ رمز معانی کشف مینماید و بی‌لسان اسرار تبیان میگوید و بلبلهای شاخسار هجر و فراق را ناله و افغان میآموزد و قاعده و رسوم عشق و عاشقی و رمز دلدادگی تعلیم مینماید و گلهای بدیع رضوان قرب و وصال را رسم دلبری و آداب عشوه‌گری تلقین مینماید و اسرار حقایق بر شقایق بستان عشق میبخشد و دقایق رموز و رقایق آن را در صدر عشاق ودیعه میگذارد بقسمی عنایت در این ساعت فرموده که روح القدس بغایت حسرت میرد قطره را امواج بحری داده و ذره را طراز خورشیدی عنایت نموده الطاف بمقامی رسیده که جعل قصد نافه مشک نموده و خفّاش در مقابل آفتاب مقرر گزیده مردگان را بنفخه حیات از قبور جسد مبعوث نموده و جاهلان را بر صدر علم منزل داده و ظالمان را بر فراز عدل محل معین نموده

و عالم هستی بجمیع این عنایات حامله گشته تا کی اثر این عنایت غیبی در خاکدان ترابی ظاهر شود و تشنگان از پا افتاده را بکوثر زلال محبوب رساند و گمگشتگان صحرای بعد و نیستی را بسرادق قرب و هستی معشوق فائز گرداند و در ارض قلوب که این حبه‌های قدس انبات نماید و از ریاض نفوس که شقایقهای غیبی بشکفد باری نچنان سدره عشق در

سینای حبّ مشتعل شده که به آبهای بیان افسرده گردد و یا اتمام پذیرد عطش این حوت را بحور نشاناند و این سمندر ناری جز در نار روی یار مقرر نگزیند پس ای برادر سراج روح را در مشکاة قلب بدهن حکمت برافروز و بزجاج عقل حفظش نما تا نفسهای انفس مشرکه آن را خاموش نکند و از نور باز ندارد کذلک نورنا افق سماء البیان من انوار شمس الحکمة و العرفان لیطمئن بها قلبک و تكون من الذین طاروا بأجنحة الايقان فی هوآء محبّة ربّهم الرّحمن

و قوله حیئنذ ینظر علامه ابن الانسان فی السّماء میفرماید بعد از کسوف شمس معارف الهیّه و سقوط نجوم احکام مثبتّه و خسوف قمر علم که مرّی عباد است و انعدام اعلام هدایت و فلاح و ظلمت صبح صدق و صلاح ظاهر میشود علامت ابن الانسان در آسمان و مقصود از سماء سماء ظاهره است که قریب ظهور آن فلک سموات معدلت و جریان فلک هدایت بر بحر عظمت در آسمان نجمی بر حسب ظاهر پیدا میشود که مبشّر است خلق سموات را بظهور آن نبی اعظم و همچنین در آسمان معنی نجمی ظاهر میشود که مبشّر است اهل ارض را بآن فجر اقوم اکرم و این دو علامت در سماء ظاهره و سماء باطنه قبل از ظهور هر نبی ظاهر گشته چنانچه شنیده‌اند

از جمله خلیل الرّحمن که قبل از ظهور آن حضرت نمود خوابی دید و کهنه را خواست اخبار دادند بر طلوع نجمی در سماء و همچنین شخصی در ارض ظاهر شد مردم را بشارت میداد بظهور آن حضرت

و بعد از او حکایت کلیم الله بود که کهنه آن زمان فرعون را خبر دادند که کوکبی در سماء طالع شده که دالّ است بر انعقاد نطفه‌ئی که هلاک تو و قوم تو بر دست اوست و همچنین عالمی پیدا شد که شبها بنی اسرائیل را بشارت و تسلی میفرمود و اطمینان میداد چنانچه در کتب مسطور است و اگر تفصیل این امور ذکر شود این رساله کتابی میشود و دیگر آنکه دوست ندارم حکایات واقعه قبل را ذکر نمایم و خدا شاهد حال است که این بیان هم که میشود نیست مگر از کمال حبّ بآن جناب که شاید جمعی فقرای ارض بر شاطی غنا وارد شوند و یا گروهی از جاهلان بر بحر علم وارد گردند و یا تشنگان معرفت بر سلسیل حکمت واصل آیند و الاّ این عبد اشتغال باین مقالات را ذنبی عظیم میدانم و عصبانی کبیر می‌شمرم و همچنین نزدیک ظهور عیسی شد چند نفر از مجوس که اطلاع یافتند بر ظهور نجم عیسی در سماء باثر آن نجم

آمدند تا داخل شدند بشهری که مقرر سلطنت هیروودس بود و در آن ایّام سلطنت آن ممالک در قبضه تصرف او بود و کانوا قائلین این هو المولود ملک الیهود لآنا قد رأینا نجمة فی المشرق و وافینا لنسجد له و بعد از تفحص معلوم نمودند که در بیت اللحم یهود آن طفل متولّد شد این علامت در سماء ظاهره و علامت در سماء باطنه که سماء علم و معانی باشد ظهور یحیی بن زکریّا بود که مردم را بشارت میداد بظهور آن حضرت چنانچه میفرماید انّ الله یشکر یحیی مصداقاً بکلمة من الله و سیّداً و حصوراً مقصود از کلمه حضرت عیسی است که یحیی مبشّر بظهور او بود و در الواح سماوی هم مسطور است کان یوحنا یکرز فی بریّة یهودا قاتلاً توبوا فقد اقترب ملکوت السّموات و مقصود از یوحنا یحیی است

و همچنین قبل از ظهور جمال محمّدی آثار سماء ظاهره ظاهر شد و آثار باطنه که مردم را در ارض بشارت میدادند بظهور آن شمس هوّیه چهار نفر بودند واحداً بعد واحد چنانچه روزبه که موسوم به سلمان شد بشرف خدمتشان مشرف بود و زمان وفات هر یک میرسید روزبه را نزد دیگری میفرستاد تا نوبت به چهارم رسید و او در حین موت فرمود ای روزبه بعد از تکفین و تدفین من برو به حجاز که شمس محمّدی اشراق مینماید و بشارت باد ترا بلقای آن حضرت

تا رسید باین امر بدیع منیع و اکثر از منجمان خبر ظهور نجم را در سماء ظاهره داده‌اند و همچنین در ارض هم نورین نبیین احمد و کاظم قدس الله ترتیما

پس از این معانی مبرهن شد که قبل از ظهور هر یک از مرایای احدیّه علامات آن ظهور در آسمان ظاهر و آسمان باطن که محلّ شمس علم و قمر حکمت و انجم معانی و بیانست ظاهر میشود و آن ظهور انسان کاملست قبل از هر ظهور

برای تربیت و استعداد عباد از برای لقای آن شمس هوّیه و قمر احدیه

و قوله و ینوح کلّ قبائل الأرض و یرون ابن الانسان آتياً علی سحاب السّماء مع قوّات و مجد کبیر تلویح این بیان اینست یعنی در آن وقت نوحه میکنند عباد از جهت فقدان شمس جمال الهی و قمر علم و انجم حکمت لدنی و در آن اثنا مشاهده میشود که آن طلعت موعود و جمال معبود از آسمان نازل میشود در حالتی که بر ابر سوار است یعنی آن جمال الهی از سموات مشیّت ربّانی در هیکل بشری ظهور میفرماید و مقصود از سماء نیست مگر جهت علو و سمو که آن محلّ ظهور آن مشارق قدسیّه و مطالع قدمیه است و این کینونات قدیمه اگرچه بحسب ظاهر از بطن امّهات ظاهر میشوند ولیکن فی الحقیقه از سموات امر نازلند و اگرچه بر ارض ساکنند ولیکن بر رفر معانی متکینند و در حینی که میان عباد مشی مینمایند در هواهای قرب طائرند بی حرکت رجل در ارض روح مشی نمایند و بی پر بمعارج احدیه پرواز فرمایند در هر نفسی مشرق و مغرب ابداع را طی فرمایند و در هر آتی ملکوت غیب و شهاده را سیر نمایند بر عرش لا یشغله شأن عن شأن واقفند و بر کرسی کلّ یوم هو فی شأن ساکن از علو قدرت سلطان قدم و سمو مشیّت ملیک اعظم مبعوث میشوند اینست که میفرماید از آسمان نازل میشود و لفظ سماء در بیانات شمسوس معانی بر مراتب کثیره اطلاق میشود مثلاً سماء امر و سماء مشیّت و سماء اراده و سماء عرفان و سماء ایقان و سماء تبیان و سماء ظهور و سماء بطون و امثال آن و در هر مقام از لفظ سماء معنی اراده میفرماید که غیر از واقفین اسرار احدیه و شارین کؤوس ازلیّه احدی ادراک ننماید مثلاً میفرماید و فی السّماء رزقکم و ما توعدون و حال آنکه رزق از ارض انبات مینماید و همچنین الأسماء تنزل من السّماء با اینکه از لسان عباد اسماء ظاهر میشود اگر قدری مرآت قلب را از غبار غرض پاک و لطیف فرمائی جمیع تلویحات کلمات کلمه جامعۀ ربوبیه را در هر ظهوری ادراک مینمائی و بر اسرار علم واقف میشوی ولیکن تا حجاب علمیه را که مصطلح بین عباد است بنار انقطاع نسوزانی بصبح نورانی علم حقیقی فائز نگردی

و علم بدو قسم منقسم است علم الهی و علم شیطانی آن از الهامات سلطان حقیقی ظاهر و این از تخیلات انفس ظلمانی باهر معلّم آن حضرت باری و معلّم این وساوس نفسانی بیان آن اتقوا الله یعلمکم الله و بیان این العلم حجاب الأكبر اثمار آن شجر صبر و شوق و عرفان و محبت و اثمار این شجر کبر و غرور و نخوت و از بیانات صاحبان بیان که در معنی علم فرموده اند هیچ رائحه این علوم ظلمانی که ظلمت آن همه بلاد را فراگرفته استشمام نمیشود این شجر جز بغی و فحشا ثمری نیاورد و جز غل و بغضا حاصلی نبخشد ثمرش سمّ قاتل است و ظلّش نار مهلک فنعم ما قال

تمسک بأذیال الهوی و اخلع الحیا

و خلّ سبیل التّاسکین و ان جلّوا

پس باید صدر را از جمیع آنچه شنیده شده پاک نمود و قلب را از همه تعلّقات مقدّس فرمود تا محلّ ادراک الهامات غیبی شود و خزینۀ اسرار علوم ربّانی گردد اینست که میفرماید السّالک فی التّهج البیضاء و الرّکن الحمراء لن یصل الی مقام وطنه الاّ بالكفّ الصّفیر عمّا فی ایدی التّاس این است شرط سالک درست تفکر و تعقل فرموده تا بی حجاب بر مقصود کتاب واقف شوی

باری از مطلب دور ماندم اگرچه همه ذکر مطلب است ولیکن قسم بخدا آنچه میخواهم اختصار نمایم و باقلّ کفایت کنم می بینم زمام قلم از دست رفته و با وجود این چه قدر از لالی بیشمار که ناسفته در صدف قلب مانده و چه مقدار حوریات معانی که در غرفه های حکمت مستور گشته که احدی مس آنها ننموده لم یطمئنّ انس قبلهم و لا جانّ و با همه این بیانات گویا حرفی از مقصود ذکر نشد و رمزی از مطلوب مذکور نیامد تا کی محرمی یافت شود و احرام حرم دوست بندد و بکعبه مقصود واصل گردد و بی گوش و لسان اسرار بیان بشنود و بیابد

پس از این بیانات محکمۀ واضحۀ لائحہ مقصود از سماء در آیۀ منزله معلوم شد و مفهوم گشت و اینکه میفرماید با ابر و غمام نازل میشود مقصود از ابر آن اموریست که مخالف نفس و هوای ناس است چنانچه ذکر شد در آیۀ مذکورہ أ فکلّمَا جَاءکم رسول بما لا تهوی انفسکم استکبرتم ففریقاً کذبتم و فریقاً تقتلون مثلاً از قبیل تغییر احکام و تبدیل شرایع و ارتفاع قواعد و رسوم عادیّه و تقدّم مؤمنین از عوام بر معرضین از علما و همچنین ظهور آن جمال ازلی بر حدودات بشریّه از اکل و شرب و فقر و غنا و عزّت و ذلّت و نوم و یقظه و امثال آن از آن چیزهائی که مردم را بشبهه میاندازد و منع مینماید همه این حجبات بغمام تعبیر شده

و اینست آن غمامی که سموات علم و عرفان کلّ من فی الأرض بآن میشکافد و شقّ میگردد چنانچه میفرماید یوم تشقّق السّمَاء بالغمام و همچنان که غمام ابصار ناس را منع مینماید از مشاهده شمس ظاهری همین قسم هم این شئونات مذکورہ مردم را منع مینماید از ادراک آن شمس حقیقی چنانچه مذکور است در کتاب از لسان کفّار و قالوا ما لهذا الرسول یأکل الطّعام و یمشی فی الأسواق لو لا انزل الیه ملک فیکون معه نذیراً مثل اینکه ملاحظه میشد از انبیا فقر ظاهری و ابتلائی ظاهری و همچنین ملزومات عنصری جسدی از قبیل جوع و امراض و حوادث امکانیّه چون این مراتب از آن هیاکل قدسیّه ظاهر میشد مردم در صحراهای شک و ریب و بیابانهای وهم و تحیر متحیر میمانندند که چگونه میشود نفسی از جانب خدا بیاید و اظهار غلبه نماید بر کلّ من علی الأرض و علّت خلق موجودات را بخود نسبت دهد چنانچه فرموده لولاک لما خلقت الافلاک و معذلک باین قسمها مبتلا بامور جزئیّه شود چنانچه شنیده‌اند از ابتلائی هر نبی و اصحاب او از فقر و امراض و ذلّت چنانچه سرهای اصحاب ایشان را در شهرها بهدیه میفرستادند و ایشان را منع مینمودند از آنچه بآن مأمور بودند و هر کدام در دست اعدای دین مبتلا بودند بقسمی که بر ایشان وارد میاوردند آنچه اراده مینمودند

و این معلوم است که تغییرات و تبدیلات که در هر ظهور واقع میشود همان غمامیست تیره که حایل میشود بصر عرفان عباد را از معرفت آن شمس الهی که از مشرق هوّیه اشراق فرموده زیرا که سالها عباد بر تقلید آباء و اجداد باقی هستند و آداب و طریقی که در آن شریعت مقررّ شده تربیت یافته‌اند یکمرتبه بشنوند و یا ملاحظه نمایند شخصی که در میان ایشان بوده و در جمیع حدودات بشریّه با ایشان یکسانست و معذلک جمیع آن حدودات شرعیّه که در قرنهای متواتره بآن تربیت یافته‌اند و مخالف و منکر آن را کافر و فاسق و فاجر دانسته‌اند همه را از میان بردارد البتّه این امور حجاب و غمام است از برای آنهایی که قلوبشان از سلسبیل انقطاع نچشیده و از کوثر معرفت نیاشامیده و بمجرّد استماع این امور چنان محتجب از ادراک آن شمس میمانند که دیگر بی سؤال و جواب حکم بر کفرش میکنند و فتوی بر قتلش میدهند چنانچه دیده‌اند و شنیده‌اند از قرون اولی و این زمان نیز ملاحظه شد

پس باید جهدی نمود تا باعانت غیبی از این حجبات ظلمانی و غمام امتحانات ربّانی از مشاهده آن جمال نورانی ممنوع نشویم و او را بنفس او بشناسیم و اگر هم حجّت بخوایم بیک حجّت و برهان اکتفا نمائیم تا بمنع فیض نامتناهی که جمیع فیوضات نزد او معدوم صرفست فائز گردیم نه آنکه هر روز بخیالی اعتراض نمائیم و بهوائی تمسک جوئیم

سبحان الله با وجود اینکه از قبل این امورات را بتلویحات عجیبه و اشارات غریبه خبر داده‌اند تا جمیع ناس اطلاع یابند و در آن روز خود را از بحر البهور فیوضات محروم نسازند معذلک امر چنین واقع میشود که مشهود است و این مضمونات در قرآن هم نازل شده چنانچه میفرماید هل ینظرون الا ان یأتیهم الله فی ظلل من الغمام و علمای ظاهر بعضی این آیه را از علائم قیامت موهوم که خود تعقل نموده‌اند گرفته‌اند و مضمون آن اینست آیا انتظار میکشند مگر اینکه بیاید آنها را خدا در سایه‌ئی از ابر و حال آنکه این مضمون در اکثر کتب سماوی مذکور است و در همه اماکن در ذکر علامات ظهور بعد ذکر فرموده‌اند چنانچه از قبل ذکر شد

و همچنین میفرماید یوم تأتي السماء بدخان مبين يغشى الناس هذا عذاب اليم که مضمون آن اینست روزی که میآید آسمان بدودی آشکار و فرو میگردد مردم را و اینست عذاب الیم و همین امورات را که مغایر انفس خبیثه و مخالف هوای ناس است حضرت ربّ العزّة محک و میزان قرار داده و بآنها امتحان میفرماید عباد خود را و تمیز میدهد سعید را از شقی و معرض را از مقبل چنانچه مذکور شد و اختلافات و نسخ و هدم رسومات عادیه و انعدام اعلام محدوده را بدخان در آیه مذکوره تعبیر فرموده و کدام دخان است اعظم از این دخان که فرو گرفته همه ناس را و عذایست برای آنها که هر چه میخواهند رفع آن نمایند قادر نیستند و بنار نفس در هر حین بعدایی جدید معذبند زیرا که هر چه میشوند که این امر بدیع الهی و حکم منبع صمدانی در اطراف ارض ظاهر شده و هر روز در علو است ناری جدید در قلوبشان مشتعل میشود و آنچه ملاحظه مینمایند از قدرت و انقطاع و ثبوت این اصحاب که هر روز بعنایت الهی محکمتر و راسختر میشوند اضطراب تازه در نفوسشان ظاهر میگردد در این ایام که بحمد الله سطوت الهی چنان غلبه فرموده که جرئت تکلم ندارند و اگر یکی از اصحاب حق را که صد هزار جان بدل و جان رایگان در ره دوست ایثار مینماید ملاقات نمایند از خوف اظهار ایمان میکنند و چون خلوت میکنند بسب و لعن مشغول میشوند چنانچه میفرماید اذا لقوكم قالوا آمنا و اذا خلوا عضاوا علیکم الأنامل من الغیظ قل موتوا بغيظکم انّ الله علم بذات الصدور

و عنقریب است که اعلام قدرت الهی را در همه بلاد مرتفع بینی و آثار غلبه و سلطنت او را در جمیع دیار ظاهر مشاهده فرمائی باری اکثر علما چون این آیات را ادراک نموده اند و از مقصود قیامت واقف نشده اند لهذا جمیع را بقیامت موهوم من حیث لا یشعر تفسیر مینمایند خدای واحد شاهد است که اگر قدری بصیرت باشد از تلویح همین دو آیه جمیع مطالب که مقصود است ادراک میشود و بصبح منیر ایقان بعنایت رحمن واصل میگردند کذلک تغنّ علیک حمامة البقاء علی افنان سدرة البهآء لعلّ تکوننّ فی مناہج العلم و الحکمة باذن الله سالکا

و قوله یرسل ملائکته الی آخر القول مقصود از این ملائکه آن نفوسی هستند که بقوّه روحانیّه صفات بشریّه را بنار محبت الهی سوختند و بصفات عالین و کروبیین متّصف گشتند چنانچه حضرت صادق در وصف کروبیین میفرماید قومی از شیعیان ما هستند خلف عرش و از ذکر خلف العرش اگرچه معانی بسیار منظور بوده هم بر حسب ظاهر و هم بر حسب باطن ولیکن در یک مقام مدّست بر عدم وجود شیعه چنانچه در مقام دیگر میفرماید مؤمن مثل کبریت احمر است و بعد بمستمع میفرماید آیا کبریت احمر دیده‌ئی ملتفت شویدی باین تلویح که ابلغ از تصریح است دلالت میکند بر عدم وجود مؤمن این قول آن حضرت و حال مشاهده کن چه قدر از این خلق بی انصاف که رائجّه ایمان نشنیده اند مع ذلک کسانی را که بقول ایشان ایمان محقق میشود نسبت بکفر میدهند

باری چون این وجودات قدسیّه از عوارض بشریّه پاک و مقدّس گشتند و متخلّق باخلاق روحانیین و متّصف باوصاف مقدّسین شدند لهذا اسم ملائکه بر آن نفوس مقدّسه اطلاق گشته باری اینست معنی این کلمات که هر فقره آن بآیات واضحه و دلیلهای متقنه و براهین لائحہ اظهار شد

و چون امم عیسی باین معانی نرسیدند و این علامات بر حسب ظاهر چنانچه خود و علمای ایشان ادراک نموده اند ظاهر نشد لهذا بمظاهر قدسیّه از آن یوم تا بحال اقبال نمودند و از جمیع فیوضات قدسیّه محروم شدند و از بدایع کلمات صمدانیّه محجوب گشتند اینست شأن این عباد در یوم معاد و اینقدر ادراک نمودند که اگر در هر عصری علائم ظهور مطابق آنچه در اخبار است در عالم ظاهر ظاهر شود دیگر که را یارای انکار و اعراض میمانند و چگونه میان سعید و شقی و مجرم و متقی تفصیل میشود مثلاً انصاف دهید اگر این عبارات که در انجیل مسطور است بر حسب ظاهر ظاهر شود و ملائکه با عیسی بن مریم از سماء ظاهره با ابری نازل شوند دیگر که یارای تکذیب دارد و یا که لایق انکار و قابل استکبار باشد بلکه



فی الفور همه اهل ارض را اضطراب بقسمی احاطه میکند که قادر بر حرف و تکلم نیستند تا چه رسد برد و قبول و نظر بعدم ادراک این معانی بود که جمعی از علمای نصاری بآن حضرت معارضه نمودند که اگر تو آن نبی موعودی چرا با تو نیستند آن ملائکه که در کتب ما مسطور است که باید با جمال موعود بیایند تا او را اعانت نمایند در امر او و مندر باشند برای عباد چنانچه رب العزّه از لسان ایشان خبر داده لو لا انزل الیه ملک فیکون معه نذیرا که مضمون آن این است چرا فرو فرستاده نشد با محمد ملکی پس باشد با او بیم‌دهنده و ترساننده مردمان را

اینست که در همه اعهاد و اعصار اینگونه اعتراضات و اختلافات در میان مردم بوده و همیشه ایام مشغول بزخارف قول میشدند که فلان علامت ظاهر نشد و فلان برهان باهر نیامد و این مرضها عارض نمیشد مگر آنکه تمسک بعلمای عصر میجستند در تصدیق و تکذیب این جواهر مجرّده و هیاکل الهیه و ایشان هم نظر باستغراق در شئونات نفسیه و اشتغال بامورات دنیّه فانیه این شمس باقیه را مخالف علم و ادراک و معارض جهد و اجتهاد خود میدیدند و معانی کلمات الهیه و احادیث و اخبار حروفات احدیه را هم بر سیل ظاهر بادراک خود معنی و بیان مینمودند لهذا خود و جمیع ناس را از نیشان فضل و رحمت ایزدی مأیوس و مهجور نمودند با اینکه خود مذعن و مقرّب بحدیث مشهور که میفرماید حدیثنا صعب مستصعب و در جای دیگر میفرماید انّ امرنا صعب مستصعب لا یحتمله الاّ ملک مقرّب او نبی مرسل او عبد امتحن الله قلبه للایمان و مسلم است نزد خود ایشان که هیچیک از این ثلاثه در حق ایشان صادق نیست دو قسم اول که واضحست و اما ثالث هرگز از امتحانات الهی سالم نماندند و در ظهور محک الهی جز غش چیزی از ایشان بظهور نرسید

سبحان الله با وجود اقرار باین حدیث علمائی که در مسائل شرعیّه هنوز در ظنّ و شکند چگونه در غوامض مسائل اصول الهیه و جواهر اسرار کلمات قدسیّه اظهار علم مینمایند و میگویند فلان حدیث که از علائم ظهور قائم است هنوز ظاهر نشده با اینکه راتحه معانی احادیث را ابداً ادراک ننموده‌اند و غافل از اینکه جمیع علامات ظاهر شد و صراط امر کشیده گشت و المؤمنون کالبرق علیه یمرون و هم لظهور العلامة ینتظرون قل یا ملأ الجّهال فانتظروا کما کان الذین من قبلکم لمن المنتظرین

و اگر از ایشان سؤال شود از شرایط ظهور انبیای بعد که در کتب قبل است از جمله آنها علامات ظهور و اشراق شمس محمدیست چنانچه مذکور شد و بر حسب ظاهر هیچیک ظاهر نشد مع ذلک بچه دلیل و برهان نصاری و امثال آنها را رد مینمائید و حکم بر کفر آنها نموده‌اید چون عاجز از جواب میشوند تمسک باین نمایند که این کتب تحریف شده و من عند الله نبوده و نیست و حال آنکه خود عبارات آیه شهادت میدهد بر اینکه من عند الله است و مضمون همین آیه در قرآن هم موجود است لو اتمتعون تعرفون براستی میگویم مقصود از تحریف را در این مدّت ادراک ننموده‌اند

بلی در آیات منزله و کلمات مرایای احمدیه ذکر تحریف عالین و تبدیل مستکبرین هست ولیکن در مواضع مخصوصه ذکر شده و از آن جمله حکایت ابن صوریاست در وقتی که اهل خیبر در حکم قصاص زناى محصن و محصنه از نقطه فرقان سؤال نمودند و آن حضرت فرمود حکم خدا رجم است و ایشان انکار نمودند که در تورات چنین حکمی نیست حضرت فرمود از علمای خود که را مسلم و کلام او را مصدّقید ابن صوریا را قبول نمودند و حضرت او را احضار نمود و فرمود اقسامک بالله الذی فلق لکم البحر و انزل علیکم المنّ و ظلّل لکم الغمام و نجاکم من فرعون و ملاه و فضّلکم علی الناس بأن تذکر لنا ما حکم به موسی فی قصاص الزانی المحصن و الزانیة المحصنة که مضمون آن این است که آن حضرت ابن صوریا را باین قسمهای مؤکّد قسم دادند که در تورات حکم قصاص در زناى محصن چه نازل شده عرض نمود یا محمد رجم است آن حضرت فرمود پس چرا این حکم میان یهود منسوخ شده و مجری نیست عرض نمود چون بختنصر بیت المقدس را بسوخت و جمیع یهود را بقتل رساند دیگر یهودی در ارض باقی نماند الاّ معدودی قلیل و علمای آن عصر نظر بقلّت یهود و کثرت عمالقه

بمشاوره جمع شدند که اگر موافق حکم تورات عمل شود آنچه از دست بختنصر نجات یافتند بحکم کتاب مقتول میشوند و باین مصالح حکم قتل را از میان بالمره برداشتند باری در این بین جبرئیل بر قلب منیرش نازل شد و این آیه عرض نمود یحرقون الکلم عن مواضعه

این یک موضع بود که ذکر شد و در این مقام مقصود از تحریف نچنانست که این همج رعاع فهم نموده‌اند چنانچه بعضی میگویند که علمای یهود و نصاری آیتی را که در وصف طلعت محمدیه بود از کتاب محو نمودند و مخالف آن را ثبت کردند این قول نهایت بی‌معنی و بی‌اصلست آیا میشود کسی که معتقد بکتابی گشته و من عند الله دانسته آن را محو نماید و از این گذشته تورات در همه روی ارض بود منحصر به مکه و مدینه نبود که بتوانند تغییر دهند و یا تبدیل نمایند بلکه مقصود از تحریف همین است که البوم جمیع علمای فرقان بآن مشغولند و آن تفسیر و معنی نمودن کتابست بر هوی و میل خود و چون یهود در زمان آن حضرت آیات تورات را که مدلل بر ظهور آن حضرت بود بهوای خود تفسیر نمودند و بیان آن حضرت راضی نشدند لهذا حکم تحریف در باره آنها صدور یافت چنانچه البوم مشهود است که چگونه تحریف نمودند امت فرقان آیات کتاب را در علامات ظهور بمیل و هوی خود تفسیر مینمایند چنانچه مشهود است

و در مقام دیگر میفرماید و قد کان فریق منهم یسمعون کلام الله ثم یحرقونه من بعد ما عقلوه و هم یعلمون و این آیه هم مدلل است بر تحریف معانی کلام الهی نه بر محو کلمات ظاهریه چنانچه از آیه مستفاد میشود و عقول مستقیمه هم ادراک مینماید

و در موضع دیگر میفرماید فویل للذین یکتبون الکتاب بأیدیهم ثم یقولون هذا من عند الله لیشتروا به ثمناً قليلاً الی آخر الآیة و این آیه در شأن علمای یهود و بزرگان ایشان نازل شد که آن علما بواسطه استرضای خاطر اغنیا و استجلاب زخارف دنیا و اظهار غل و کفر الواحی چند بر ردّ حضرت نوشتند و بدلائلی چند مستدلّ شدند که ذکر آنها جایز نه و نسبت دادند ادله‌های خود را که از اسفار تورات مستفاد گشته

چنانچه البوم مشاهده میشود که چه مقدار رد بر این امر بدیع علمای جاهل عصر نوشته‌اند و گمان نموده‌اند که این مفتریات مطابق آیات کتاب و موافق کلمات اولی الألباست

باری مقصود از این اذکار این بود که اگر بگویند این علائم مذکوره که از انجیل ذکر شد تحریف یافته و رد نمایند و متمسک بآیات و اخبار شوند مطلع باشید که کذب محض و افترای صرفست بلی ذکر تحریف باین معنی که ذکر شد در اماکن مشخصه هست چنانچه بعضی از آن را ذکر نمودیم تا معلوم و مبرهن شود بر هر ذی بصری که احاطه علوم ظاهره هم نزد بعضی از امیین الهی هست دیگر معارضین باین خیال نیفتند و معارضه نمایند که فلان آیه دلیل بر تحریفست و این اصحاب از عدم اطلاع ذکر این مراتب و مطالب را نموده‌اند و دیگر آنکه اکثر آیات که مشعر بر تحریفست در باره یهود نازل شده لو انتم فی جزائر علم الفرقان تحبرون

اگرچه از بعضی حمقای ارض شنیده شد که انجیل سماوی در دست نصاری نیست و باسماں رفته دیگر غافل از اینکه از همین قول نسبت کمال ظلم و جبر برای حضرت باری جلّ و عزّ ثابت میشود زیرا بعد از آنکه شمس جمال عیسی از میان قوم غایب شد و بفلک چهارم ارتقا فرمود و کتاب حقّ جلّ ذکره که اعظم برهان اوست میان خلق او آن هم غایب شود دیگر آن خلق از زمان عیسی تا زمان اشراق شمس محمدی بچه متمسکند و بکدام امر مأمور و دیگر چگونه مورد انتقام منتقم حقیقی میشوند و محلّ نزول عذاب و سیاط سلطان معنوی میگردند از همه گذشته انقطاع فیض قیّاض و انسداد باب رحمت سلطان ایجاد لازم میآید فنعود بالله عمّا یظنّ العباد فی حقّه فتعالی عمّا هم یعرفون

ای عزیز در این صبح ازلی که انوار الله نور السموات و الارض عالم را احاطه نموده و سرادق عصمت و حفظ و یابی الله الا ان یتّم نوره مرتفع گشته و ید قدرت و بیده ملکوت کلّ شیء مبسوط و قائم شده کمر همّت را محکم باید بست که شاید بعنایت و مکرمات الهی در مدینه قدسیّه انا لله وارد شویم تا بمواقع عزّ الیه راجعون مقرّ یابیم انشاءالله باید چشم دل را از اشارات آب و گل پاک نمود تا ادراک مراتب ما لا نهائیه عرفان نمائید و حقّ را اظهر از آن بینید که در اثبات وجودش بدلیلی محتاج شوید و یا بحجّتی تمسّک جوئید

ای سائل محبّ اگر در هوای روح روحانی طائری حقّ را ظاهر فوق کلّ شیء بینی بقسمی که جز او را نیابی کان الله و لم یکن معه من شیء و این مقام مقدّس از آنست که بدلیلی مدلل شود و یا آنکه بیرهانی باهر آید و اگر در فضای قدس حقیقت سائری کلّ اشیاء بمعروفیت او معروفند و او بنفسه معروف بوده و خواهد بود و اگر در ارض دلیل ساکنی کفایت کن بآنچه خود فرموده ا و لم یکفهم انا انزلنا علیک الکتاب اینست حجّتی که خود قرار فرموده و اعظم از این حجّت نبوده و نیست دلیله آیاته و وجوده اثباته

در این وقت از اهل بیان و عرفا و حکما و علما و شهدای آن استدعا مینمایم که وصایای الهی را که در کتاب فرموده فراموش ننمایند و همیشه ناظر باصل امر باشند که مبدا حین ظهور آن جوهر الجواهر و حقیقه الحقائق و نور الأنوار متمسک ببعضی عبارات کتاب شوند و بر او وارد بیاورند آنچه را که در کور فرقان وارد آمد چه که آن سلطان هوّیه قادر است بر اینکه جمیع بیان و خلق آن را بحرفی از بدایع کلمات خود قبض روح فرماید و یا بحرفی جمیع را حیات بدیعه قدمیه بخشد و از قبور نفس و هوی محشور و مبعوث نماید ملتفت و مراقب بوده که جمیع منتهی بایمان باو و ادراک ایّام و لقای او میشود لیس البرّ ان تولّوا ووجهکم قبل المشرق و المغرب ولكنّ البرّ من آمن بالله و الیوم الآخر اسمعوا یا اهل البیان ما وصّیناکم بالحقّ لعلّ تسکننّ فی ظلّ کان فی ایّام الله ممدوداً

الباب المذكور فی بیان ان شمس الحقیقه و مظهر نفس الله لیكون سلطناً علی من فی السموات و الأرض و ان لن یطیعه احد من اهل الأرض و غیباً عن کل من فی الملک و ان لم یکن عنده دینار کذلک نظهر لک من اسرار الأمر و نلقى علیک من جواهر الحکمة لتطیرن بجناحی الانقطاع فی الهواء الّذی کان عن الأبصار مستوراً

لطائف و جواهر این باب آنکه بر صاحبان نفوس زکیّه و مرایای قدسیّه مبرهن و واضح شود که شمس حقیقت و مرایای احدیّت در هر عصر و زمان که از خیام غیب هوّیه بعالم شهاده ظهور میفرماید برای تربیت ممکنات و ابلاغ فیض بر همه موجودات با سلطنتی قاهر و سطوتی غالب ظاهر میشوند چه که این جواهر مخزونه و کنوز غیبیه مکنونه محلّ ظهور یفعل الله ما یشاء و یحکم ما یریدند

و بر اولی العلم و افتدّه منیره واضحست که غیب هوّیه و ذات احدیه مقدّس از بروز و ظهور و صعود و نزول و دخول و خروج بوده و متعالیست از وصف هر واصفی و ادراک هر مدرکی لم یزل در ذات خود غیب بوده و هست و لایزال بکینونت خود مستور از ابصار و انظار خواهد بود لا تدركه الأبصار و هو یدرک الأبصار و هو اللطیف الخیر چه میان او و ممکنات نسبت و ربط و فصل و وصل و یا قرب و بعد و جهت و اشاره بهیچوجه ممکن نه زیرا که جمیع من فی السموات و الأرض بکلمی امر او موجود شدند و باراده او که نفس مشیّت است از عدم و نیستی بحث باتّ بعرضه شهود و هستی قدم گذاشتند سبحان الله بلکه میانه ممکنات و کلمه او هم نسبت و ربطی نبوده و نخواهد بود و یحدّزکم الله نفسه بر این مطلب برهانست واضح و کان الله و لم یکن معه من شیء دلیلی است لائح چنانچه جمیع انبیا و اوصیا و علما و عرفا و حکما بر عدم بلوغ معرفت آن جوهر الجواهر و بر عجز از عرفان و وصول آن حقیقه الحقائق مقررّ و مدعند

و چون ابواب عرفان ذات ازل بر وجه ممکنات مسدود شد لهذا باقتضای رحمت و واسعهُ سبقت رحمته کلّ شیء و وسعت رحمتی کلّ شیء جواهر قدس نورانی را از عوالم روح روحانی بهیاکل عزّ انسانی در میان خلق ظاهر فرمود تا حکایت نمایند از آن ذات ازلیّه و ساذج قدمیه و این مرایای قدسیّه و مطالع هوّیه بتمامهم از آن شمس وجود و جوهر مقصود حکایت مینمایند مثلاً علم ایشان از علم او و قدرت ایشان از قدرت او و سلطنت ایشان از سلطنت او و جمال ایشان از جمال او و ظهور ایشان از ظهور او و ایشانند مخازن علوم ربّانی و مواقع حکمت صمدانی و مظاهر فیض نامتناهی و مطالع شمس لایزالی چنانچه میفرماید لا فرق بینک و بینهم الاّ بانهم عبادک و خلقک و اینست مقام انا هو و هو انا که در حدیث مذکور است

و احادیث و اخبار مدلّه بر این مطلب بسیار است و این بنده نظر باختصار متعرض ذکر آنها نشدم بلکه آنچه در آسمانها و زمین است محالّ بروز صفات و اسمای الهی هستند چنانچه در هر ذره آثار تجلّی آن شمس حقیقی ظاهر و هویدا است که گویا بدون ظهور آن تجلّی در عالم ملکی هیچ شیء بخلعت هستی مفتخر نیاید و بوجود مشرف نشود چه آفتابهای معارف که در ذره مستور شده و چه بحرهای حکمت که در قطره پنهان گشته خاصّه انسان که از بین موجودات باین خلع تخصیص یافته و باین شرافت ممتاز گشته چنانچه جمیع صفات و اسمای الهی از مظاهر انسانی بنحو اکمل و اشرف ظاهر و هویدا است و کلّ این اسماء و صفات راجع باوست اینست که فرموده الانسان سرّی و انا سرّه و آیات متواتره که مدلّ و مشعر بر این مطلب رقیق لطیف است در جمیع کتب سماویّه و صحف الهیه مسطور و مذکور است چنانچه میفرماید سنریم آیاتنا فی الآفاق و فی انفسهم و در مقام دیگر میفرماید و فی انفسکم ا فلا تبصرون و در مقام دیگر میفرماید و لا تكونوا کالذین نسوا الله فانساهم انفسهم چنانچه سلطان بقا روح من فی سرادق العماء فداه میفرماید من عرف نفسه فقد عرف ربّه

قسم بخدا ای مخدوم من اگر قدری در این عبارات تفکر فرمائی ابواب حکمت الهیه و مصاریع علم نامتناهی را بر وجه

خود گشوده یابی

باری از این بیانات معلوم شد که جمیع اشیاء حاکی از اسماء و صفات الهیّه هستند هر کدام بقدر استعداد خود مدّل و مشعرند بر معرفت الهیّه بقسمی که احاطه کرده است ظهورات صفاتیّه و اسمائیّه همه غیب و شهود را اینست که میفرماید ا یکنون لغیرک من الظهور ما لیس لک حتّی یکنون هو المظهر لک عمیت عین لا تراک و باز سلطان بقا میفرماید ما رأیت شیئاً الا و قد رأیت الله فیه او قبله او بعده و در روایت کمیل نور اشرق من صبح الأزل فیلوح علی هیاکل التوحید آثاره و انسان که اشرف و اکمل مخلوقات است اشدّ دلالتاً و اعظم حکایه است از سایر معلومات و اکمل انسان و افضل و الطّف او مظاهر شمس حقیقتند بلکه ماسوای ایشان موجودند باراده ایشان و متحرّکند بافاضه ایشان لولاک لما خلقت الأفلاک بلکه کل در ساحت قدس ایشان معدوم صرف و مفقود بحثند بلکه منزّه است ذکر ایشان از ذکر غیر و مقدّس است وصف ایشان از وصف ماسوی و این هیاکل قدسیّه مرایای اولیّه ازلیّه هستند که حکایت نموده‌اند از غیب الغیوب و از کلّ اسماء و صفات او از علم و قدرت و سلطنت و عظمت و رحمت و حکمت و عزّت و جود و کرم و جمیع این صفات از ظهور این جواهر احدیّه ظاهر و هویدا است

و این صفات مختصّ ببعضی دون بعضی نبوده و نیست بلکه جمیع انبیای مقرّبین و اصفیای مقدّسین باین صفات موصوف و باین اسماء موسومند نهایت بعضی در بعضی مراتب اشدّ ظهوراً و اعظم نوراً ظاهر میشوند چنانچه میفرماید تلک الرّسل فضّلنا بعضهم علی بعض پس معلوم و محقّق شد که محلّ ظهور و بروز جمیع این صفات عالیّه و اسمای غیر متناهیّه انبیا و اولیای او هستند خواه بعضی از این صفات در آن هیاکل نوریه بر حسب ظاهر ظاهر شود و خواه نشود نه اینست که اگر صفتی بر حسب ظاهر از آن ارواح مجرّده ظاهر نشود نفی آن صفت از آن محالّ صفات الهیّه و معادن اسماء ربویّه شود لهذا بر همه این وجودات منیره و طلعات بدیعه حکم جمیع صفات الله از سلطنت و عظمت و امثال آن جاریست اگرچه بر حسب ظاهر بسلطنت ظاهره و غیر آن ظاهر نشوند و این فقره بر هر ذی بصری ثابت و محقّق است دیگر احتیاج برهان نیست

بلی این عباد چون از عیون صافیّه منیری علوم الهیّه تفاسیر کلمات قدسیّه را اخذ نموده‌اند لهذا تشنه و افسرده در وادی ظنون و غفلت سایزند و از بحر عذب فرات معرض شده در حول ملح اجاج طائفند چنانچه در وصف ایشان و رقاء هوّیه بیان فرموده و ان یروا سبیل الرّشد لا یتخذوه سبیلاً و ان یروا سبیل الغیّ یتخذوه سبیلاً ذلک بأنّهم کذبوا بآیاتنا و کانوا عنها غافلین که ترجمه آن اینست اگر ببینند راه صلاح و رستگاری را آن را اخذ نمی‌نمایند و بآن اقبال نمی‌کنند و اما اگر راه باطل و طغیان و ضلالت را مشاهده کنند آن را برای خود راه وصول بحقّ قرار دهند و این اقبال بیاطل و اعراض از حقّ ظاهر نشد یعنی باین ضلالت و گمراهی مبتلا نشدند مگر بجزای آنکه تکذیب کردند آیات ما را و بودند از نزول آیات ما و ظهورات آن غفلت‌کنندگان

چنانچه مشاهده شد در این ظهور بدیع منیع که کرورها آیات الهیّه از سماء قدرت و رحمت نازل شد با وجود این جمیع خلق اعراض نموده و تمسّک بسته‌اند باقوال عبادی که یک حرف از آن را ادراک نمی‌نمایند از این جهت است که در امثال این مسائل واضحه شبهه نموده و خود را از رضوان علم احدیّه و ریاض حکمت صمدیّه محروم نموده‌اند

باری راجع بمطلب می‌شویم که سؤال از آن شده بود که سلطنت قائم با آنکه در احادیث مأثورّه از انجم مضبیّه وارد شده با وجود این اثری از سلطنت ظاهر نشد بلکه خلاف آن تحقّق یافت چنانچه اصحاب و اولیای او در دست ناس مبتلا و محصور بوده و هستند و در نهایت ذلّت و عجز در ملک ظاهرند بلی سلطنتی که در کتب در حقّ قائم مذکور است حقّ و لا ربّ فیه ولیکن آن نه آن سلطنت و حکومتی است که هر نفسی ادراک نماید و دیگر آنکه جمیع انبیای قبل که بشارت داده‌اند مردم را بظهور بعد همی آن مظاهر قبل ذکر سلطنت ظهور بعد را نموده چنانچه در کتب قبل مسطور است و این

تخصیص بقائم ندارد و در حقّ جمیع آن مظاهر قبل و بعد حکم سلطنت و جمیع صفات و اسماء ثابت و محقق است زیرا که مظاهر صفات غیبیه و مطالع اسرار الهیه اند چنانچه مذکور شد

و دیگر آنکه مقصود از سلطنت احاطه و قدرت آن حضرتست بر همه ممکنات خواه در عالم ظاهر باستیلائی ظاهری ظاهر شود و یا نشود و این بسته باراده و مشیت خود آن حضرتست ولیکن بر آن جناب معلوم بوده که سلطنت و غنا و حیات و موت و حشر و نشر که در کتب قبل مذکور است مقصود این نیست که الیوم این مردم احصا و ادراک مینمایند بلکه مراد از سلطنت سلطنتی است که در ایام ظهور هر یک از شمس حقیقت بنفسه لفسه ظاهر میشود و آن احاطه باطنیه است که بآن احاطه مینماید کلّ من فی السموات و الأرض را و بعد باستعداد کون و زمان و خلق در عالم ظاهر بظهور میآید چنانچه سلطنت حضرت رسول حال در میان ناس ظاهر و هویدا است و در اوّل امر آن حضرت آن بود که شنیدید چه مقدار اهل کفر و ضلال که علمای آن عصر و اصحاب ایشان باشند بر آن جوهر فطرت و سادج طینت وارد آوردند چه مقدار خاشاکها و خارها که بر محلّ عبور آن حضرت میریختند و این معلوم است که آن اشخاص بظنون خبیثی شیطانیّه خود اذیت بآن هیکل ازلی را سبب رستگاری خود میدانستند زیرا که جمیع علمای عصر بمثل عبدالله اُبی و ابوعامر راهب و کعب بن اشرف و نصر بن حارث جمیع آن حضرت را تکذیب نمودند و نسبت بجنون و افترا دادند و نسبتهایی که نمودند بالله من ان یجری به المداد او یتحرک علیه القلم او یحمله الألواح بلی این نسبتها بود که سبب ایدای مردم نسبت بآن حضرت شد و این معلوم و واضح است که علمای وقت اگر کسی را رد و طرد نمایند و از اهل ایمان ندانند چه بر سر آن نفس میآید چنانچه بر سر این بنده آمد و دیده شد

اینست که آن حضرت فرمود ما اوذی نبیّ بمثل ما اوذیت و در فرقان نسبتها که دادند و اذیتها که بآن حضرت نمودند همه مذکور است فارجعوا الیه لعلکم بمواقع الأمر تطّلعون حتیّ قسمی بر آن حضرت سخت شد که احدی با آن حضرت و اصحاب او چندی معاشرت نمینمود و هر نفسی که خدمت آن حضرت میرسید کمال اذیت را باو وارد مینمودند

در این موقع یک آیه ذکر مینمایم که اگر چشم بصیرت باز کنی تا زنده هستی بر مظلومی آن حضرت نوحه و ندبه نمائی و آن آیه در وقتی نازل شد که آن حضرت از شدت بلایا و اعراض ناس بغایت افسرده و دلنگ بود جبرئیل از سدره المنتهای قرب نازل شد و این آیه تلاوت نمود و ان کان کبر علیک اعراضهم فان استطعت ان تبتغی نفقاً فی الأرض او سلماً فی السماء که ترجمه آن اینست که اگر بزرگ است بر تو اعراض معرضین و سخت است بر تو ادبار منافقین و ایدای ایشان پس اگر مستطیع و میتوانی طلب کن نقبی در زیر ارض یا نردبانی بسوی آسمان که تلویح بیان اینست که چاره نیست و دست از تو بر نمیدارند مگر آنکه در زیر زمین پنهان شوی و یا باسما فرار نمائی

و حال امروز مشاهده نما که چه قدر از سلاطین باسم آن حضرت تعظیم مینمایند و چه قدر از بلاد و اهل آن که در ظلّ او ساکنند و بنسبت بآن حضرت افتخار دارند چنانچه بر منابر و گلدستهها این اسم مبارک را بکمال تعظیم و تکریم ذکر مینمایند و سلاطینی هم که در ظلّ آن حضرت داخل نشدهاند و قمیص کفر را تجدید ننمودهاند ایشان هم بزرگی و عظمت آن شمس عنایت مقرر و معترفند اینست سلطنت ظاهره که مشاهده میکنی و این لابد است از برای جمیع انبیا که یا در حیات و یا بعد از عروج ایشان بموطن حقیقی ظاهر و ثابت میشود چنانچه الیوم ملاحظه میگردد ولیکن آن سلطنت که مقصود است لم یزل و لایزال طائف حول ایشانست و همیشه با ایشان است و آئی انفکاک نیابد و آن سلطنت باطنیه است که احاطه نموده کلّ من فی السموات و الأرض را

و از جمله سلطنت آنست که از آن شمس احدیه ظاهر شد آیا نشنیدی که بیک آیه چگونه میانه نور و ظلمت و سعید و شقی و مؤمن و کافر فصل فرمود و جمیع اشارات و دلالات قیامت که شنیدی از حشر و نشر و حساب و کتاب و غیره کل

بتنزیل همان یک آیه هویدا شد و بعرضه شهود آمد و همچنین آن آیه منزله رحمت بود برای ابرار یعنی انفسی که در حین استماع گفتند ربنا سمعنا و اطعنا و نقتت شد برای فجّار یعنی آنهایی که بعد از استماع گفتند سمعنا و عصینا و سیف الله بود برای فصل مؤمن از کافر و پدر از پسر چنانچه دیده‌اید آنهایی که اقرار نمودند با آنهایی که انکار نمودند در صدد جان و مال هم برآمدند چه پدرها که از پسرها اعراض نمودند و چه عاشقها که از معشوقها احتراز جستند و چنان حادّ و برنده بود این سیف بدیع که همه نسبتها را از هم قطع نمود و از یک جهت ملاحظه فرمائید چگونه وصل نمود مثل آنکه ملاحظه شد که جمعی از ناس که سالها شیطان نفس تخم کینه و عدوان مابین ایشان کاشته بود بسبب ایمان باین امر بدیع منیع چنان متحد و موافق شدند که گویا از یک صلب ظاهر شده‌اند کذلک یؤلف الله بین قلوب الذینهم انقطعوا الیه و آمنوا بآياته و كانوا من کوثر الفضل بآیادی العزّ من الشّارین و دیگر آنکه چه قدر از مردم مختلف العقاید و مختلف المذهب و مختلف المزاج که از این نسیم رضوان الهی و بهارستان قدس معنوی قمیص جدید توحید پوشیدند و از کأس تفرید نوشیدند

اینست معنی حدیث مشهور که فرموده گرگ و میش از یک محل میخورند و میآشامند و حال نظر بعدم معرفت این جهّال فرمائید بمثل امم سابقه هنوز منتظرند که کی این حیوانات بر یک خوان مجتمع میشوند اینست رتبه ناس گویا هرگز از جام انصاف ننوشیده‌اند و هرگز در سیل عدل قدم نگذاشته‌اند از همه گذشته این امر وقوعش چه حسنی در عالم احداث مینماید فنعم ما نزل فی شأنهم لهم قلوب لا یفقهون بها و لهم اعین لا یبصرون بها

و دیگر آنکه ملاحظه فرمائید بتنزیل همین یک آیه منزله از سماء مشیت چگونه حساب خلاق کشیده شد که هر کس اقرار نمود و اقبال جست حسنات او بر سیئات زیادتی نمود و جمیع خطایای او معفو شد و مغفور آمد کذلک یصدق فی شأنه بانه سریع الحساب و کذلک یدلّ الله السیئات بالحسنات لو انتم فی آفاق العلم و انفس الحکمة تفرسون و همچنین هر کس از جام حبّ نصیب برداشت از بحر فیوضات سرمدیه و غمام رحمت ابدیه حیات باقیه ابدیه ایمانیه یافت و هر نفسی که قبول نمود بموت دائمی مبتلا شد و مقصود از موت و حیات که در کتب مذکور است موت و حیات ایمانیه است و از عدم ادراک این معنی است که عامه ناس در هر ظهور اعتراض نمودند و بشمس هدایت مهتدی نشدند و جمال ازلی را مقتدی نگشتند

چنانچه وقتی که سراج محمدی در مشکاة احمدیه مشتعل شد بر مردم حکم بعث و حشر و حیات و موت فرمود این بود که اعلام مخالفت مرتفع شد و ابواب استهزاء مفتوح گشت چنانچه از زبان مشرکین روح الامین خبر داده و لئن قلت انکم مبعوثون من بعد الموت ليقولنّ الذین کفروا ان هذا الاّ سحر مبین مضمون آن اینست که اگر بگوئی باین مشرکین که شما مبعوث شده‌اید بعد از مردن هرآینه میگویند آنهایی که کافر شده‌اند بخدا و آیات او نیست این مگر سحری ظاهر و آشکار و هویدا و در جای دیگر میفرماید و ان تعجب فعجب قولهم ا نذا کنا تراباً ا ننا لفی خلق جدید که ترجمه آن اینست میفرماید اگر عجب میداری پس عجبست قول کافران و معرضان که میگویند آیا ما تراب بودیم و از روی استهزاء میگفتند که آیا ما مائیم مبعوث شدگان اینست که در مقام دیگر قهراً لهم میفرماید ا فعیینا بالخلق الأوّل بل هم فی لبس من خلق جدید مضمون آن این است که آیا ما عاجز و مانده شدیم از خلق اوّل بلکه این مشرکین در شک و شبهه هستند از خلق جدید

و علمای تفسیر و اهل ظاهر چون معانی کلمات الهیه را ادراک نمودند و از مقصود اصلی محتجب ماندند لهذا بقاعده نحو استدلال نمودند اذا که بر سر ماضی درآید معنی مستقبل افاده میشود و بعد در کلماتی که کلمه اذا نازل نگشته متحریر ماندند مثل اینکه میفرماید و نفخ فی الصّور ذلک یوم الوعید و جاء کلّ نفس معها سائق و شهید که معنی ظاهر آن این است دمیده شد در صور و آنست یوم وعید که بنظرها بسیار بعید بود و آمد هر نفسی برای حساب و با اوست راننده و گواه و در مثل این مواقع یا کلمه اذا را مقدر گرفتند و یا مستدلّ شدند بر اینکه چون قیامت محقق الوقوعست لهذا بفعل ماضی ادا شد که گویا گذشته است ملاحظه فرمائید چه قدر بی ادراک و تمیزند نفخه محمدیه را که باین صریحی میفرماید ادراک

نمیکنند و از افاضه این نقره الهی خود را محروم مینمایند و منتظر صور اسرافیل که یکی از عباد اوست میشوند با اینکه تحقق وجود اسرافیل و امثال او بیان خود آن حضرت شده قل أ تستبدلون الذی هو خیر لکم فبئس ما استبدلتم بغير حقّ و کنتم قوم سوء اخسرین

بلکه مقصود از صور صور محمدیست که بر همه ممکنات دمیده شد و قیامت قیام آن حضرت بود بر امر الهی و غافلین که در قبور اجساد مرده بودند همه را بخلعت جدیده ایمانیّه مخلّع فرمود و بحیات تازه بدیعه زنده نمود اینست وقتی که آن جمال احدیه اراده فرمود که رمزی از اسرار بعث و حشر و جنت و نار و قیامت اظهار فرماید جبرئیل وحی این آیه آورد فسیغضون الیک رؤوسهم و یقولون متی هو قل عسی ان یکون قریباً یعنی زود است این گمراهان وادی ضلالت سرهای خود را از روی استهزاء حرکت میدهند و میگویند چه زمان خواهد این امور ظاهر شد تو در جواب بگو که شاید اینکه نزدیک باشد تلویح همین یک آیه مردم را کافیسست اگر بنظر دقیق ملاحظه نمایند

سخان الله چه قدر آن قوم از سبل حقّ دور بودند با اینکه قیامت بقیام آن حضرت قائم بود و علامات و انوار او همه ارض را احاطه نموده بود معذلک سخریه مینمودند و معتکف بودند بتمائیلی که علمای عصر بافکار عاطل باطل جستند و از شمس عنایت ربّانیّه و امطار رحمت سبحانیّه غافل گشته اند بلی جعل از روائح قدس ازل محرومست و خفاش از تجلی آفتاب جهانتاب در گریز

و این مطلب در همه اعصار در حین ظهور مظاهر حقّ بوده چنانچه عیسی میفرماید لا بدّ لکم بأن تولدوا مرّة اخری و در مقام دیگر میفرماید من لم یولد من الماء و الروح لا یقدر ان یدخل ملکوت الله المولود من الجسد جسد هو و المولود من الروح هو روح که ترجمه آن اینست نفسی که زنده نشده است از ماء معرفت الهی و روح قدسی عیسوی قابل ورود و دخول در ملکوت ربّانی نیست زیرا هر چه از جسد ظاهر شد و تولّد یافت پس اوست جسد و متولّد شده از روح که نفس عیسوی باشد پس اوست روح خلاصه معنی آنکه هر عبادی که از روح و نفخه مظاهر قدسیّه در هر ظهور متولّد و زنده شدند بر آنها حکم حیات و بعث و ورود در جنت محبت الهیه میشود و من دون آن حکم غیر آن که موت و غفلت و ورود در نار کفر و غضب الهی است میشود و در جمیع کتب و الواح و صحائف مردمی که از جامهای لطیف معارف نچشیده اند و بفیض روح القدس وقت قلوب ایشان فائز نشده بر آنها حکم موت و نار و عدم بصر و قلب و سمع شده چنانچه از قبل ذکر شده لهم قلوب لا یفقهون بها

و در مقام دیگر در انجیل مسطور است که روزی یکی از اصحاب عیسی والدش وفات نمود و او خدمت حضرت معروض داشت و اجازه خواست که برود و او را دفن و کفن نموده راجع شود آن جوهر انقطاع فرمود دع الموتی لیدفنه الموتی یعنی واگذار مرده ها را تا دفن کنند مرده ها

و همچنین دو نفر از اهل کوفه خدمت حضرت امیر آمدند یکی را بیٹی بود که اراده بیع آن داشت و دیگری مشتری بود و قرار بر آن داده بودند که باطلاع آن حضرت این مبايعه وقوع یابد و قبالة مسطور گردد آن مظهر امر الهی بکاتب فرمودند که بنویس قد اشتری منّیت عن منّیت بیتاً محدوداً بحدود اربعة حدّ الی القبر و حدّ الی اللحد و حدّ الی الصراط و حدّ اما الی الجنة و اما الی النار حال اگر این دو نفر از صور حیات علوی زنده شده بودند و از قبر غفلت بمحبت آن حضرت مبعوث گشته بودند البته اطلاق موت بر ایشان نمیشد

و هرگز در هیچ عهد و عصر جز حیات و بعث و حشر حقیقی مقصود انبیا و اولیا نبوده و نیست اگر قدری تعقل شود در همین بیان آن حضرت کشف جمیع امور میشود که مقصود از لحد و قبر و صراط و جنت و نار چه بود ولیکن چه چاره که جمیع ناس در لحد نفس محجوب و در قبر هوی مدفونند خلاصه اگر قدری از زلال معرفت الهی مرزوق شوید میدانید که



حیات حقیقی حیات قلب است نه حیات جسد زیرا که در حیات جسد همه ناس و حیوانات شریکند ولیکن این حیات مخصوص است بصاحبان افتدۀ منیره که از بحر ایمان شاربند و از ثمرۀ ایقان مرزوق و این حیات را موت از عقب نباشد و این بقا را فنا از پی نیاید چنانچه فرموده اند المؤمن حیّ فی الدّارین اگر مقصود حیات ظاهرۀ جسدی باشد که مشاهده میشود موت آن را اخذ مینماید

و همچنین بیانات دیگر که در همه کتب مذکور و ثبت شده مدلل است بر این مطلب عالی و کلمۀ متعالی و همچنین آیۀ مبارکه که در حقّ حمزۀ سیّد الشهداء و ابوجهل نازل شد برهانست واضح و حجّتی است لائح که میفرماید اُو من کان میتاً فأحییناه و جعلنا له نوراً یمشی به فی النّاس کمن مثله فی الظّلمات لیس بخارجٍ منها و این آیه در وقتی از سماء مشیّت نازل شد که حمزه بردای مقدّس ایمان متردّی شده بود و ابوجهل در کفر و اعراض ثابت و راسخ بود از مصدر الوهیّت کبری و مکمن ربوبیّت عظمی حکم حیات بعد از موت در بارۀ حمزه شد و بر خلاف در حقّ ابوجهل این بود که نائره کفر در قلوب مشرکین مشتعل شد و هوای اعراض بحرکت آمد چنانچه فریاد برآوردند که حمزه چه زمان مرد و کی زنده شد و چه وقت این حیات بر او عرضه گشت و چون این بیانات شریفه را ادراک نمینمودند و باهل ذکر هم تمسّک نجستند تا رشحی از کوثر معانی بر آنها مبذول فرمایند لهذا این نوع فسادها در عالم جریان یافت

چنانچه الیوم می بینی که با وجود شمس معانی جمیع ناس از اعلی و ادانی تمسّک بجعلهای ظلمانی و مظاهر شیطانی جستند و متصل مسائل مشکله خود را از ایشان مستفسر میشوند و ایشان نظر بعدم عرفان چیزی جواب میگویند که ضرری بر اسباب ظاهرۀ ایشان نرساند و این معلوم و واضح است که جعل خود قسمتی از نسیم مشک بقا نبرده و برضوان ریاحین معنوی قدم نگذاشته با وجود این چگونه میتواند رائحه عطر بمشامّ دیگران رساند لم یزل شأن این عباد این بوده و خواهد بود و لن یفوز بآثار الله الاّ الذینهم اقبلوا الیه و اعرضوا عن مظاهر الشّیطان و کذلک اثبت الله حکم الیوم من قلم العزّة علی لوح کان خلف سراق العزّ مکنونا اگر ملتفت باین بیانات شوید و تفکر در ظاهر و باطن آن بفرمائید جمیع مسائل مشکله را که الیوم سدّی شده میان عباد و معرفت یوم التّناد عارف شوی دیگر احتیاج بسؤال نخواهی داشت انشاء الله امیدواریم که از شاطی بحر الهی لب تشنه و محروم برنگردید و از حرم مقصود لایزالی بی بهره راجع نشوید دیگر تا همّت و مجاهده شما چه کند

باری مقصود از این بیانات واضحه اثبات سلطنت آن سلطان السّلاطین بود حال انصاف دهید که این سلطنت که بیک حرف و بیان اینهمه تصرّف و غلبه و هیمنه داشته باشد اکبر و اعظم است یا سلطنت این سلاطین که بعد از اعانت رعایا و فقرا ایشان را چند صباحی مردم بحسب ظاهر تمکین مینمایند ولیکن بقلب همه معرض و مدبرند و این سلطنت بحرفی عالم را مسخّر نموده و حیات بخشیده و وجود افاضه فرموده ما للتراب و ربّ الأرباب چه میتوان ذکر نسبت نمود که همه نسبتها منقطع است از ساحت قدس سلطنت او و اگر خوب ملاحظه شود خدّام درگه او سلطنت مینمایند بر همه مخلوقات و موجودات چنانچه ظاهر شده و میشود

باری اینست یک معنی از سلطنت باطنی که نظر باستعداد و قابلیّت ناس ذکر شد و از برای آن نقطه وجود و طلعت محمود سلطنتهاست که این مظلوم قادر بر اظهار آن رتبه نیست و خلق لایق ادراک آن نه فسبحان الله عمّا یصف العباد فی سلطنته و تعالی عمّا هم یدکرون

سوالی مینمائیم از آن جناب که اگر مقصود از سلطنت حکم ظاهر و غلبه و اقتدار ظاهر ملکی باشد که همه ناس مقهور شوند و بظاهر مطیع و منقاد گردند تا دوستان مستریح و معزّز و دشمنان مخذول و منکوب شوند پس در حقّ ربّ العزّة که مسلماً سلطنت با اسم اوست و جمیع بعظمت و شوکت او معترفند این نوع از سلطنت صادق نیاید چنانچه مشاهده مینمائی که اکثر ارض در تصرّف دشمنان اوست و جمیع بر خلاف رضای او حرکت مینمایند و همه کافر و معرض و مدبرند از آنچه

بآن امر فرموده و مقبل و فاعلند آنچه را نهی نموده و دوستان او همیشه در دست دشمنان مبتلا و مقهورند چنانچه همه اینها  
اظهر من الشمس واضحست

پس بدان ای سائل طالب که هرگز سلطنت ظاهره نزد حقّ و اولیای او معتبر نبوده و نخواهد بود و دیگر آنکه اگر مقصود از غلبه و قدرت قدرت و غلبه ظاهری باشد کار بسیار بر آن جناب سخت میشود مثل آنکه میفرماید و انّ جندنا لهم الغالبون و در مقام دیگر میفرماید یزیدون ان یطفئوا نور الله بأفواههم و یأبی الله الا ان یتّم نوره ولو کره الکافرون و دیگر هو الغالب فوق کلّ شیء مثل اینکه اکثری از فرقان صریح بر این مطلب است

و اگر مقصود این باشد که این همج رعاع میگویند مفری برای ایشان نمیماند مگر انکار جمیع این کلمات قدسیه و اشارات ازلیّه را نمایند زیرا که جندی از حسین بن علی اعلی در ارض نبوده که اقرب الی الله باشد و آن حضرت بر روی ارض مثلی و شبهی نداشت لولاه لم یکن مثله فی الملک با وجود این شنیدید که چه واقع شد الا لعنة الله علی القوم الظالمین حال اگر بر حسب ظاهر تفسیر کنید این آیه هیچ در حقّ اولیای خدا و جنود او بر حسب ظاهر صادق نمیآید چه که آن حضرت که جندیّتش مثل شمس لائح و واضحست در نهایت مغلوبیّت و مظلومیّت در ارض طفّ کأس شهادت را نوشیدند و همچنین در آیه مبارکه که میفرماید یزیدون ان یطفئوا نور الله بأفواههم و یأبی الله الا ان یتّم نوره ولو کره الکافرون اگر بر ظاهر ملکی تفسیر شود هرگز موافق نیاید زیرا که همیشه انوار الهی را بر حسب ظاهر اطفأ نمودند و سراجهای صمدانی را خاموش کردند مع ذلک غلبه از کجا ظاهر میشود و منع در آیه شریفه که میفرماید و یأبی الله الا ان یتّم نوره چه معنی دارد چنانچه ملاحظه شد جمیع انوار از دست مشرکین در محلّ امنی نیاسودند و شربت راحتی نیاشامیدند و مظلومیّت این انوار بقسمی بود که هر نفسی بر آن جواهر وجود وارد میآورد آنچه را اراده مینمود چنانچه همه را احصا و ادراک نمودند مع ذلک چگونه این مردم از عهده معانی و بیان این کلمات الهی و آیات عزّ صمدانی برمیآیند

باری مقصود نچنانست که ادراک نمودند بلکه مقصود از غلبه و قدرت و احاطه مقامی دیگر و امری دیگر است مثلاً ملاحظه فرمائید غلبه ترشحات دم آن حضرت را که بر تراب ترشّح نموده و بشرافت و غلبه آن دم تراب چگونه غلبه و تصرف در اجساد و ارواح ناس فرموده چنانچه هر نفسی برای استشفای بذرهئی از آن مرزوق شد شفا یافت و هر وجود که برای حفظ مال قدری از آن تراب مقدّس را بیقین کامل و معرفت ثابتّه راسخه در بیت نگاه داشت جمیع مالش محفوظ ماند و این مراتب تأثیرات آن است در ظاهر و اگر تأثیرات باطنیه را ذکر نمایم البتّه خواهند گفت تراب را ربّ الأرباب دانسته و از دین خدا بالمرّه خارج گشته

و همچنین ملاحظه نما با اینکه بنهایت ذلّت آن حضرت شهید شد و احدی نبود که آن حضرت را در ظاهر نصرت نماید و یا غسل دهد و کفن نماید مع ذلک حال چگونه از اطراف و اکناف بلاد چه قدر از مردم که شدّ رحال مینمایند برای حضور در آن ارض که سر بر آن آستان بمالند اینست غلبه و قدرت الهی و شوکت و عظمت ربّانی و همچو تصوّر نمائی که این امور بعد از شهادت آن حضرت واقع شده و چه ثمری برای آن حضرت مترتب است زیرا که آن حضرت همیشه حیّ است بحیات الهی و در رفر امتناع قرب و سدره ارتفاع وصل ساکن و این جواهر وجود در مقام انفاق کل قائمند یعنی جان و مال و نفس و روح همه را در راه دوست انفاق نموده و مینمایند و هیچ رتبهئی نزدشان احبّ از این مقام نیست عاشقان جز رضای معشوق مطلبی ندارند و جز لقای محبوب منظوری نجویند

دیگر اگر بخوایم رشحی از اسرار شهادت و ثمرهای آن را ذکر نمایم البتّه این الواح کفایت نکند و بانتهای نرساند انشاء الله امیدواریم که نسیم رحمتی بوزد و شجره وجود از ربیع الهی خلعت جدید پوشد تا باسرار حکمت ربّانی پی بریم و بعنایت او از عرفان کلّ شیء بی نیاز گردیم تا حال نفسی مشهود نگشت که به این مقام فائز آید مگر معدودی قلیل که هیچ

معروف نیستند تا بعد قضای الهی چه اقتضا نماید و از خلف سراق امضا چه ظاهر شود کذلک نذکر لکم من بدایع امر الله و تلقی علیکم من نعمات الفردوس لعلکم بمواقع العلم تصلون و من ثمرات العلم ترزقون پس بیقین باید دانست که این شמוש عظمت اگرچه بر نقطه تراب جالس باشند بر عرش اعظم ساکنند و اگر فلسی نزدشان موجود نباشد بر رفرغ غنا طائرند و در حینی که در دست دشمنان مبتلایند بر یمین قدرت و غلبه ساکن و در کمال ذلت ظاهره بر عرش عزت صمدانی جالس و متکی و در نهایت عجز ظاهری بر کرسی سلطنت و اقتدار قائم

این است که عیسی بن مریم روزی بر کرسی جالس شدند و بنعمات روح القدس بیاناتی فرمودند که مضمون آن اینست ای مردم غذای من از گیاه ارض است که بآن سدّ جوع مینمایم و فراش من سطح زمین است و سراج من در شبها روشنی ماه است و مرکوب من پاهای من است و کیست از من غنی تر بر روی زمین قسم بخدا که صد هزار غنا طائف حول این فقر است و صد هزار ملکوت عزت طالب این ذلت اگر بر شحی از بحر این معانی فائز شوی از عالم ملک و هستی درگذری و چون طبر نار در حول سراج بهّاج جان بازی

و مثل این از حضرت صادق ذکر شده که روزی شخصی از اصحاب در خدمت آن حضرت شکایت از فقر نمود آن جمال لایزالی فرمودند که تو غنی هستی و از شراب غنا آشامیده‌ئی آن فقیر از بیان طلعت منیر متحیر شد که چگونه غنی هستم که بفلسی محتاجم آن حضرت فرمود آیا محبت ما را نداری عرض نمود بلی یا ابن رسول الله فرمود آیا به هزار دینار این را مباحه مینمائی عرض نمود بجمیع دنیا و آنچه در آنست نمیدهم حضرت فرمودند آیا نفسی که چنین چیزی نزد او باشد که او را بعالم ندهد چگونه فقیر است

و این فقر و غنا و ذلت و عزت و سلطنت و قدرت و مادون آن که نزد این همج رعاع معتبر است در آن ساحت مذکور نیست چنانچه میفرماید یا ایها الناس انتم الفقراء الی الله و الله هو الغنی پس مقصود از غنا غنای از ماسوی است و از فقر فقر بالله

و دیگر آنکه روزی عیسی بن مریم را یهود احاطه نمودند و خواستند که آن حضرت اقرار فرماید بر اینکه ادعای مسیحی و پیغمبری نمودند تا حکم بر کفر آن حضرت نمایند و حدّ قتل بر او جاری سازند تا آنکه آن خورشید سماء معانی را در مجلس فیلاطس و قیافا که اعظم علمای آن عصر بود حاضر نمودند و جمیع علما در آن محضر حضور همساندند و جمع کثیری برای تماشا و استهزاء و اذیت آن حضرت مجتمع شدند و هر چه از آن حضرت استفسار نمودند که شاید اقرار بشنوند حضرت سکوت فرمودند و هیچ متعرض جواب نشدند تا آنکه ملعونی برخاست و آمد در مقابل آن حضرت و قسم داد آن حضرت را که آیا تو نگفتی که منم مسیح الله و منم ملک الملوک و منم صاحب کتاب و منم مخرب یوم سبت آن حضرت رأس مبارک را بلند نموده فرمودند اما تری بآن ابن الانسان قد جلس عن یمین القدرة و القوّة یعنی آیا نمی بینی که پسر انسان جالس بر یمین قدرت و قوت الهی است و حال آنکه بر حسب ظاهر هیچ اسباب قدرت نزد آن حضرت موجود نبود مگر قدرت باطنیه که احاطه نموده بود کلّ من فی السموات و الأرض را دیگر چه ذکر نمایم که بعد از این قول بر آن حضرت چه وارد آمد و چگونه باو سلوک نمودند بالأخره چنان در صدد ایذا و قتل آن حضرت افتادند که بفلک چهارم فرار نمود

و همچنین در انجیل لوقا مذکور است که روزی دیگر آن حضرت بر یکی از یهود گذشت که بمرض فلج مبتلا شده بود و بر سریر افتاده چون آن حضرت را دید بقرائن شناخت آن حضرت را و استغاثه نمود و آن حضرت فرمودند قم عن سریرک فانک مغفورة خطایاک چند یهود که در آن مکان حضور داشتند اعتراض نمودند که هل یمکن لأحد ان یغفر الخطایا الا الله فالتفت المسیح الیهم و قال ایما اسهل ان اقول له قم فاحمل سریرک ام اقول له مغفورة خطایاک لتعلموا بآن لابن الانسان سلطاناً علی الأرض لمغفرة الخطایا که ترجمه آن بفارسی اینست چون آن حضرت بآن عاجز مسکین فرمودند که برخیز بدرستی که

معاصی تو آموخته شد جمعی از یهود اعتراض نمودند که آیا جز پروردگار غالب قادر کسی قادر بر غفران عباد هست آن حضرت ملتفت بایشان شده فرمودند که آیا کدام اسهل است نزد شما از اینکه بگویم باین عاجز فالج برخیز و برو و یا آنکه بگویم آموخته است گناهان تو تا آنکه بدانید که از برای پسر انسان سلطانیست در ارض برای آمرزش ذنوب مذنبان اینست سلطنت حقیقی و اقتدار اولیای الهی همه این تفاسیل که مکرر ذکر میشود از همه مقام و همه جا مقصود اینست که بر تلویحات کلمات اصفیای الهی مطلع شوید که شاید از بعضی عبارات قدم نلغزد و قلب مضطرب نشود

و بقدم یقین در صراط حقّ یقین قدم گذاریم که لعلّ نسیم رضا از ریاض قبول الهی بوزد و این فانیان را بملکوت جاودانی رساند و عارف شوی بر معانی سلطنت و امثال آن که در اخبار و آیات ذکر یافته و دیگر آنکه بر آن جناب محقق و معلوم بوده آنچه را که یهود و نصاری بآن تمسک بسته‌اند و بر جمال محمدی اعتراض مینمودند بعینه در این زمان اصحاب فرقان بهمان تشبّث نموده و بر نقطه بیان روح من فی ملکوت الأمر فداه اعتراض مینمایند این بی‌خردان را مشاهده فرما که حرف یهودان را ایوم میگویند و شاعر نیستند فنعیم ما نزل من قبل فی شأنهم ذرهم فی خوضهم یلعبون و لعمرک انهم لفی سکرتهم یعمهون

چون غیب ازلی و ساذج هوّیه شمس محمدی را از افق علم و معانی مشرق فرمود از جمله اعتراضات علمای یهود آن بود که بعد از موسی نبی مبعوث نشود بلی طلعتی در کتاب مذکور است که باید ظاهر شود و ترویج ملت و مذهب او را نماید تا شریعه شریعت مذکوره در تورات همه ارض را احاطه نماید اینست که از لسان آن ماندگان وادی بعد و ضلالت سلطان احدیّت میفرماید و قالت الیهود ید الله مغلوله غلّت ایدیهم و لعنوا بما قالوا بل یداه مبسوطتان ترجمه آن اینست که گفتند یهودان دست خدا بسته شده باد دستهای خود ایشان و ملعون شدند بآنچه افترا بستند بلکه دستهای قدرت الهی همیشه باز و مهیمن است ید الله فوق ایدیهم

اگرچه شرح نزول این آیه را علمای تفسیر مختلف ذکر نموده‌اند ولیکن بر مقصود ناظر شوید که میفرماید نچنین است یهود خیال نمودند که سلطان حقیقی طلعت موسوی را خلق نمود و خلعت پیغمبری بخشید و دیگر دستهایش مغلول و بسته شد و قادر نیست بر ارسال رسولی بعد از موسی ملتفت این قول بی‌معنی شوید که چه قدر از شریعه علم و دانش دور است و ایوم جمیع این مردم بامثال این مزخرفات مشغولند و هزار سال بیش میگذرد که این آیه را تلاوت مینمایند و بر یهود من حیث لا یشعر اعتراض مینمایند و ملتفت نشدند و ادراک نمودند باینکه خود سراً و جهراً میگویند آنچه را که یهود بآن معتقدند چنانچه شنیده‌اید که میگویند جمیع ظهورات منتهی شده و ابواب رحمت الهی مسدود گشته دیگر از مشارق قدس معنوی شمسی طالع نمیشود و از بحر قدم صمدانی امواجی ظاهر نگردد و از خیام غیب ربّانی هیکلی مشهود نیاید اینست ادراک این همج رعاع فیض کلیّه و رحمت منبسطه که بهیچ عقلی و ادراکی انقطاع آن جایز نیست جایز دانسته و از اطراف و جوانب کمر ظلم بسته و همّت گماشته‌اند که نار سدره را بماء ملح ظنون مخمود نمایند و غافل از اینکه زجاج قدرت سراج احدیّت را در حصن حفظ خود محفوظ میدارد و همین ذلّت کافیهست این گروه را که از اصل مقصود محروم ماندند و از لطیفه و جوهر امر محبوب گشتند لأجل آنکه منتها فیض الهی که برای عباد مقدر شده لقاء الله و عرفان اوست که کل بآن وعده داده شده‌اند و این نهایت فیض فیاض قدم است برای عباد او و کمال فضل مطلق است برای خلق او که هیچیک از این عباد بآن مرزوق نشدند و باین شرافت کبری مشرف نگشتند و با اینکه چه قدر از آیات منزله که صریح باین مطلب عظیم و امر کبیر است مع ذلک انکار نموده‌اند و بهوای خود تفسیر کرده‌اند چنانچه میفرماید و الذین کفروا بآیات الله و لقائه اولئک یشوا من رحمتی واولئک لهم عذاب الیم و همچنین میفرماید الذین یظنون انهم ملاقوا ربهم و انهم الیه راجعون و در مقام دیگر قال الذین یظنون

انهم ملاقوا الله کم من فئة قليلة غلبت فئة كثيرة و در مقامی دیگر فمن کان یرجو لقاء ربّه فیعمل عملاً صالحاً و در مقامی دیگر یدبر الأمر یفصل الآيات لعلکم بلقاء ربکم توقنون

جمیع این آیات مدله بر لقا را که حکمی محکمتر از آن در کتب سماوی ملحوظ نگشته انکار نموده‌اند و از این رتبه بلند اعلی و مرتبه ارجمند ابهی خود را محروم ساخته‌اند و بعضی ذکر نموده‌اند که مقصود از لقا تجلی الله است در قیامت و حال آنکه اگر گویند تجلی عام مقصود است این در همه اشیا موجود است چنانچه از قبل ثابت شد که همه اشیا محل و مظهر تجلی آن سلطان حقیقی هستند و آثار اشراق شمس مجلی در مرایای موجودات موجود و لائحتست بلکه اگر انسان را بصر معنوی الهی مفتوح شود ملاحظه مینماید که هیچ شیء بی ظهور تجلی پادشاه حقیقی موجود نه چنانچه همه ممکنات و مخلوقات را ملاحظه مینماید که حاکم از ظهور و بروز آن نور معنوی و ابواب رضوان الهی را مشاهده میفرماید که در همه اشیا مفتوح گشته برای ورود طالبین در مداین معرفت و حکمت و دخول واصلین در حدائق علم و قدرت و در هر حدیقه‌ئی عروس معانی ملاحظه آید که در غرفه‌های کلمات در نهایت تزیین و تلطیف جالسد و اکثر آیات فرقانی بر این مطلب روحانی مدلل و مشعر است و ان من شیء الا یرسبح بحمده شاهدیست ناطق و کل شیء احصیناه کتاباً گواهیست صادق حال اگر مقصود از لقاء الله لقاء این تجلیات باشد پس جمیع ناس بلقاء طلعت لایزال آن سلطان بیمثال مشرفند دیگر تخصیص قیامت چرا

و اگر گویند مقصود تجلی خاص است آنهم اگر در عین ذاتست در حضرت علم ازلاً چنانچه جمعی از صوفیه این مقام را تعبیر بفیض اقدس نموده‌اند بر فرض تصدیق این رتبه صدق لقا برای نفسی در این مقام صادق نیاید لأجل آنکه این رتبه در غیب ذات محقق است و احدی بان فائز نشود السبیل مسدود و الطلب مردود افتده مقرین باین مقام طیران نماید تا چه رسد بعقول محدودین و محتجبین

و اگر گویند تجلی ثانیه است که معبر بفیض مقدس شده این مسلماً در عالم خلق است یعنی در عالم ظهور اولیه و بروز بدعیه و این مقام مختص بانبیا و اولیای اوست چه که اعظم و اکبر از ایشان در عوالم وجود موجود نگشته چنانچه جمیع بر این مطلب مقرر و مدعند و ایشانند محال و مظاهر جمیع صفات ازلیه و اسماء الهیه و ایشانند مرایائی که تمام حکایت مینمایند و جمیع آنچه بایشان راجع است فی الحقیقه بحضرت ظاهر مستور راجع و معرفت مبده و وصول باو حاصل نمیشود مگر بمعرفت و وصول این کینونات مشرقه از شمس حقیقت پس از لقاء این انوار مقدسه لقاء الله حاصل میشود و از علمشان علم الله و از وجهشان وجه الله و از اولیت و آخریت و ظاهریت و باطنیت این جواهر مجرده ثابت میشود از برای آن شمس حقیقت بانه هو الاول و الآخر و الظاهر و الباطن و همچنین سایر اسماء عالیه و صفات متعالیه لهذا هر نفسی که باین انوار مضیئه ممتعه و شمس مشرقه لائحه در هر ظهور موفق و فائز شد او بلقاء الله فائز است و در مدینه حیات ابدیه باقیه وارد و این لقا میسر نشود برای احدی الا در قیامت که قیام نفس الله است بمظهر کلبه خود

و اینست معنی قیامت که در کل کتب مسطور و مذکور است و جمیع بشارت داده شده‌اند بان یوم حال ملاحظه فرمائید که آیا یومی از این یوم عزیزتر و بزرگتر و معظم‌تر تصور میشود که انسان چنین روز را از دست بگذارد و از فیوضات این یوم که بمثابة ابر نیسان از قبل رحمن در جریانست خود را محروم نماید و بعد از آنکه بتمام دلیل مدلل شد که یومی اعظم از این یوم و امری اعز از این امر نه چگونه میشود که انسان بحرف متوهمین و ظانین از چنین فضل اکبر مأیوس گردد و بعد از همه این دلائل محکمه متقنه که هیچ عاقلی را گریزی نه و هیچ عارفی را مفری نه آیا روایت مشهور را نشنیده‌اند که میفرماید اذا قام القائم قامت القيامة و همچنین ائمه هدی و انوار لاتطفی هل ینظرون الا ان یأتیهم الله فی ظلل من الغمام را که مسلماً از امورات محدثه در قیامت میدانند بحضرت قائم و ظهور او تفسیر نموده‌اند

پس ای برادر معنی قیامت را ادراک نما و گوش را از حرفهای این مردم مردود پاک فرما اگر قدری بعوالم انقطاع قدم گذاری شهادت میدهد که یومی اعظم از این یوم و قیامتی اکبر از این قیامت متصور نیست و یک عمل در این یوم مقابل است با اعمال صدهزار سنه بلکه استغفرالله از این تحدید زیرا که مقدس است عمل این یوم از جزای محدود و این همج رعاع چون معنی قیامت و لقای الهی را ادراک نمودند لهذا از فیض او بالمره محجوب ماندند با اینکه مقصود از علم و زحمات آن وصول و معرفت این مقامست معذلک همه مشغول بعلم ظاهره شده‌اند چنانچه آنی منفک نیستند و از جوهر علم و معلوم چشم پوشیده‌اند گویا نمی از یم علم الهی نوشیدند و بقطره‌ئی از سحاب فیض رحمانی فائز نگشتند

حال ملاحظه فرمائید اگر کسی در یوم ظهور حق ادراک فیض لقا و معرفت مظاهر حق را ننماید آیا صدق عالم بر او میشود اگرچه هزار سنه تحصیل کرده باشد و جمیع علوم محدوده ظاهریه را اخذ نموده باشد و این بالبدیهه معلومست که تصدیق علم در حق او نمیشود ولیکن اگر نفسی حرفی از علم ندیده باشد و باین شرافت کبری فائز شود البته او از علمای ربّانی محسوبست زیرا بغایت قصوای علم و نهایت و منتهای آن فائز گشته

و این رتبه هم از علائم ظهور است چنانچه میفرماید يجعل اعلاکم اسفلکم و اسفلکم اعلاکم و همچنین در فرقان میفرماید و نريد ان نمّن علی الذین استضعفوا فی الأرض و نجعلهم ائمة و نجعلهم الوارثین و این مشاهده شد که الیوم چه مقدار از علما نظر باعراض در اسفل اراضی جهل ساکن شده‌اند و اسامیشان از دفتر عالین و علما محو شده و چه مقدار از جهال نظر باقبال باعلی افق علم ارتقا جستند و اسمشان در الواح علم بقلم قدرت ثبت گشته کذلک یمحو الله ما یشاء و یشئ و عنده امّ الكتاب اینست که گفته‌اند طلب الدلیل عند حصول المدلول قبیح و الاشتغال بالعلم بعد الوصول الی المعلوم مذموم قل یا اهل الأرض هذا فتی ناری یرکض فی بریة الروح و یشرکم بسراج الله و یدکرکم بالأمر الذی کان عن افق القدس فی شطر العراق تحت حجبات النور بالستر مشهودا

ای دوست من اگر قدری در سموات معانی فرقان طیران فرمائی و در ارض معرفت الهی که در آن مبسوط گشته تفرّج نمائی بسیار از ابواب علوم بر وجه آن جناب مفتوح شود و خواهید یقین نمود بر اینکه جمیع این امور که الیوم این عباد را منع مینماید از ورود در شاطی بحر ازلی بعینها در ظهور نقطه فرقان هم مردم آن عصر را منع نموده از اقرار بآن شمس و اذعان بآن و همچنین بر اسرار رجعت و بعثت مطلع شوی و باعلی غرف یقین و اطمینان مقرر یابی

از جمله اینکه روزی جمعی از مجاحدان آن جمال بیمثال و محرومان از کعبه لایزال از روی استهزاء عرض نمودند انّ الله عهد الینا ان لا نؤمن لرسول حتی یأتینا بقریان تأکله النار مضمون آن اینست که پروردگار عهد کرده است بما که ایمان نیاوریم برسولی مگر آنکه معجزه هابیل و قایل را ظاهر فرماید یعنی قربانی کند و آتشی از آسمان بیاید و آن را بسوزاند چنانچه در حکایت هابیل شنیده‌اند و در کتب مذکور است آن حضرت در جواب فرمودند قد جاءکم رسل من قبلی بالبینات و بالذی قلتم فلم قتلتموهم ان کنتم صادقین ترجمه آن اینست که آن حضرت فرمودند آمد بسوی شما پیش از من رسولهای پروردگار با بینات ظاهرات و بانچه شما میطلبید پس چرا کشتید آن رسل پروردگار را اگر هستید راست گویان حال انصاف دهید بر حسب ظاهر آن عباد که در عصر و عهد آن حضرت بوده‌اند کجا در عهد آدم یا انبیای دیگر بودند که چند هزار سال فاصله بود از عهد آدم تا آن زمان معذلک چرا آن جوهر صدق نسبت قتل هابیل و یا انبیای دیگر را بعباد زمان خود فرمودند چاره نداری یا اینکه نعوذ بالله نسبت کذب و یا کلام لغو بآن حضرت بدهی یا بگوئی آن اشقیای همان اشقیای بودند که در هر عصری با نبیین و مرسلین معارضه مینمودند تا آنکه بالأخره همه را شهید نمودند

درست در این بیان تفکر فرما تا نسیم خوش عرفان از مصر رحمن بوزد و جان را از بیان خوش جانان بحدیقه عرفان رساند این بود که مردم غافل چون معانی این بیانات بالغه کامله را ادراک نمینمودند و جواب را بگمان خود مطابق سؤال

نمی‌یافتند لهذا نسبت عدم علم و جنون بآن جواهر علم و عقل میدادند

و همچنین در آیه دیگر میفرماید تعرّضاً باهل زمان و كانوا من قبل يستفتحون علی الذین کفروا فلما جاءهم ما عرفوا کفروا به فلعنة الله علی الکافرین میفرماید بودند این گروه که با کفار مجاهده و قتال مینمودند در راه خدا و طلب فتح مینمودند برای نصرت امر الله پس چون آمد ایشان را آن کسی که شناخته بودند کافر شدند باو پس لعنت خدا بر کافران حال ملاحظه فرمائید که از آیه چنین مستفاد میشود که مردم زمان آن حضرت همان مردمی بودند که در عهد انبیای قبل برای ترویج آن شریعت و ابلاغ امر الله مجادله و محاربه مینمودند و حال آنکه مردم عهد عیسی و موسی غیر مردم زمان آن حضرت بودند و دیگر آنکه آن کسی را که از قبل شناخته بودند موسی بود صاحب تورات و عیسی بود صاحب انجیل معذک که چرا آن حضرت میفرماید چون آمد بسوی ایشان آن کسی که او را شناخته بودند که عیسی باشد یا موسی باو کافر شدند و حال آنکه آن حضرت نظر بظاهر موسوم باسم دیگر بودند که محمد باشد و از مدینه دیگر ظاهر شدند و بلسان دیگر و شرع دیگر آمدند معذک چگونه حکم آیه ثابت میشود و ادراک میگردد

حال حکم رجوع را ادراک فرما که بچه صریحی در خود فرقان نازل شده و احدی تا الیوم ادراک آن ننموده حال چه میفرمائید اگر میفرمائید که آن حضرت رجعت انبیای قبل بودند چنانچه از آیه مستفاد میشود و همچنین اصحاب او هم رجعت اصحاب قبل خواهند بود چنانچه از آیات مذکوره هم رجعت عباد قبل واضح و لائحست و اگر انکار کنند بر خلاف حکم کتاب که حجّت اکبر است قائل شده‌اند پس همین قسم حکم رجوع و بعث و حشر را در آیات ظهور مظاهر هویت ادراک نما تا رجوع ارواح مقدّسه را در اجساد صافیّه منیره بعین رأس ملاحظه فرمائی و غبارهای جهل و نفس ظلمانی را بآب رحمت علم رحمانی پاک و منزّه نمائی که شاید بقوّت یزدانی و هدایت سبحانی و سراج نورانی سیل صبح هدایت را از شام ضلالت تمیز دهی و فرق گذاری

و دیگر معلوم آن جناب بوده که حاملان امانت احدیه که در عوالم ملکیه بحکم جدید و امر بدیع ظاهر میشوند چون این اطیّار عرش باقی از سماء مشیّت الهی نازل میگرددند و جمیع بر امر مبرم ربّانی قیام میفرمایند لهذا حکم یک نفس و یک ذات را دارند چه جمیع از کأس محبّت الهی شاریند و از اثمار شجره توحید مرزوق و این مظاهر حقّ را دو مقام مقرر است یکی مقام صرف تجرید و جوهر تفرید و در این مقام اگر کل را بیک اسم و رسم موسوم و موصوف نمائی باسی نیست چنانچه میفرماید لا نفرق بین احد من رسله زیرا که جمیع مردم را بتوحید الهی دعوت میفرمایند و بکوثر فیض و فضل نامتناهی بشارت میدهند و کل بخلع نبوت فائزند و برداء مکرمت مفتخر اینست که نقطه فرقان میفرماید اما التّبیون فانا و همچنین میفرماید منم آدم اوّل و نوح و موسی و عیسی و همین مضمون را طلعت علوی هم فرموده‌اند و امثال این بیانات که مشعر بر توحید آن مواقع تجرید است از مجاری بیانات ازلیّه و مخازن لآلی علمیه ظاهر شده و در کتب مذکور گشته و این طلعات مواقع حکم و مطالع امرند و امر مقدّس از حجابات کثرت و عوارضات تعدّد است اینست که میفرماید و ما امرنا الاّ واحده و چون امر واحد شد البتّه مظاهر امر هم واحدند و همچنین ائمه دین و سراجهای یقین فرمودند اولنا محمد و آخرنا محمد و اوسطنا محمد

باری معلوم و محقق آن جناب بوده که جمیع انبیا هیاکل امر الله هستند که در قمایص مختلفه ظاهر شدند و اگر بنظر لطیف ملاحظه فرمائی همه را در یک رضوان ساکن بینی و در یک هوا طائر و بر یک بساط جالس و بر یک کلام ناطق و بر یک امر آمر اینست اتحاد آن جواهر وجود و شمس غیر محدود و معدود پس اگر یکی از این مظاهر قدسیّه بفرماید من رجوع کلّ انبیا هستم صادقست و همچنین ثابت است در هر ظهور بعد صدق رجوع ظهور قبل و چون رجوع انبیا موافق و مطابق آیات و اخبار ثابت شد رجوع اولیا هم ثابت و محقق است و این رجوع اظهر از آن است که بدلیل و برهان محتاج شود مثلاً ملاحظه فرمائید از جمله انبیا نوح بود که چون مبعوث بنبوت شد و بقیام الهی بر امر قیام فرمود هر نفسی که باو مؤمن و بامر او

مذعن شد او فی الحقیقه بحیات جدیده مشرف شد و در حق او صادق میآمد حیات بدیع و روح جدید زیرا که او قبل از ایمان بخدا و اذعان بمظهر نفس او کمال علایق را باموال و اسباب متعلقه دنیا از قبیل زن و فرزند و اطعمه و اشریه و امثال ذلک داشته بقسمی که اوقات لیل و نهار را مصروف بر اخذ زخارف و اسباب تعیش داشته و همت در تحصیل اشیای فانیه گماشته و از این مراتب گذشته قبل از ورود در لجه ایمان بحدودات آباء و اجداد و اتباع آداب و شرایع ایشان چنان راسخ و محکم بود که اگر حکم بقتل او میشد شاید رضا میداد و راضی بر تغییر حرفی از امور تقلیدیّه که در میان قوم بود نمیشد چنانچه همه قوم نداء انا وجدنا آباءنا علی امّه و انا علی آثارهم مقتدون برآوردند

و همین گروه با همه این حجابات محدوده و حدودات مذکوره بمجرّد اینکه صهبای ایمان را از کأس ایقان از ایادی مظاهر سبحان مینوشیدند بالمره تقلیب میشدند بقسمی که از زن و فرزند و اموال و ائقال و جان و ایمان بلکه از کلّ ماسوی میگذشتند و بقسمی غلبات شوق الهی و جذبات ذوق صمدانی ایشان را اخذ مینمود که دنیا را و آنچه در آن هست پیر کاهی ندانسته آیا حکم خلق جدید و رجوع در اینها نمیشود و همچنین ملاحظه شد که این نفوس قبل از فوز بعنایت بدیع جدید الهی جان خود را بصد هزار حیل و تدبیر از موارد هلاکت حفظ مینمودند بقسمی که از خاری احتراز میجستند و از روباهی فی المثل فرار مینمودند و بعد از شرف بفوز اکبر و عنایت عظمی صد هزار جان رایگان انفاق میفرمودند بلکه نفوس مقدّسشان از قفس تن بیزار و یک نفر از این جنود در مقابل گروهی مقاتله مینمود مع ذلک چگونه میشود که اگر این نفوس همان نفوس قبل باشند اینگونه امورات که مخالف عادات بشریّه و منافی هوای جسمانیّه است از ایشان ظاهر شود

باری این مطلب واضحست که بدون تغییر و تبدیل الهی محالست این قسم آثار و افعال که بهیچوجه شباهت بآثار و افعال قبل ندارد از ایشان ظاهر شود و در عرصه کون بوجود آید چنانچه اضطرابشان باطمینان تبدیل میشد و ظنّ بیقین تغییر مییافت و خوف بجزئّت مبادله میگشت اینست شأن اکسیر الهی که در یک حین عباد را تقلیب میفرماید

مثلاً در ماده نحاسی ملاحظه فرمائید که اگر در معدن خود از غلبه ییوست محفوظ بماند در مدّت هفتاد سنه بمقام ذهبی میرسد اگرچه بعضی خود نحاس را ذهب میدانند که بواسطه غلبه ییوست مریض شده و بمقام خود نرسیده باری در هر حال اکسیر کامل ماده نحاسی را در آتی بمقام ذهبی میرساند و منازل هفتادساله را بآنی طی نماید آیا آن ذهب را بعد میتوان گفت که نحاسست و یا بعالم ذهبی نرسیده و حال آنکه محک در میان است و صفات ذهبی را از نحاسی معین و واضح مینماید

همچنین این نفوس هم از اکسیر الهی در آنی عالم ترابی را طی نموده بعوالم قدسی قدم گذارند و بقدمی از مکان محدود بلامکان الهی واصل شوند جهدی باید تا باین اکسیر فائز شوی که در یک آن مغرب جهل را بمشرق علم رساند و ظلمت لیل ظلمانی را بصبح نورانی فائز گرداند و بعید صحرای ظنّ را بچشمه قرب و یقین دلالت کند و هیاکل فانیه را برضوان باقی مشرف فرماید حال اگر در حق این ذهب حکم نحاسی صادق میآید در حق این عباد هم حکم عباد قبل از فوز بایمان صادق و محقق است

ای برادر از این بیانات شافیّه کافیّه وافیه اسرار خلق جدید و رجوع و بعث بی حجاب و نقاب ظاهر و هویداست انشاءالله بتأییدات غیبیه جامه کهنه را از جسم و جان دور کنی و بخلع جدیده باقیه مفتخر گردی

اینست که در هر ظهور بعد انفسی که سبقت یافتند بایمان از کلّ من علی الأرض و شربت زلال معرفت را از جمال احدیّت نوشیدند و باعلی معارج ایمان و ایقان و انقطاع ارتفاع جستند حکم رجوع انفس قبل که در ظهور قبل باین مراتب فائز شده اند بر این اصحاب ظهور بعد میشود اسماً و رسماً و فعلاً و قولاً و امراً زیرا آنچه از عباد قبل ظاهر شد از این عباد بعد بعینه ظاهر و هویدا گشت مثلاً اگر شاخسار گلی در مشرق ارض باشد و در مغرب هم از شاخه دیگر آن گل ظاهر شود اطلاق



گل بر او میشود دیگر در این مقام نظر بحدودات شاخه و هیئت آن نیست بلکه نظر برائحه و عطریست که در هر دو ظاهر است

پس نظر را از حدودات ظاهره طاهر و منزّه کن تا همه را بیک اسم و یک رسم و یک ذات و یک حقیقت مشاهده نمائی و اسرار رجوع کلمات را هم در حروفات نازله ملاحظه فرمائی قدری تفکّر در اصحاب عهد نقطه فرقان نما که چگونه از جمیع جهات بشریّه و مشتهیات نفسیّه بنفحات قدسیّه آن حضرت پاک و مقدّس و منقطع گشتند و قبل از همه اهل ارض بشرف لقا که عین لقاء الله بود فائز شدند و از کلّ اهل ارض منقطع گشتند چنانچه شنیده‌اید که در مقابل آن مظهر ذی الجلال چگونه جان نثار میفرمودند و حال همان ثبوت و رسوخ و انقطاع را بعینه ملاحظه فرما در اصحاب نقطه بیان راجع شده چنانچه ملاحظه فرموده‌اید که چگونه این اصحاب از بدایع جود ربّ الأرباب علم انقطاع بر رفرق امتناع برافراشتند باری این انوار از یک مصباح ظاهر شده‌اند و این اثمار از یک شجره روئیده‌اند فی الحقیقه فرقی ملحوظ نه و تغییری مشهود نه کلّ ذلک من فضل الله یؤتیه من یشاء من خلقه انشاءالله از ارض نفی احتراز جوئیم و بیحر اثبات درآئیم تا عوالم جمع و فرق و توحید و تفریق و تحدید و تجرید الهی را ببصری که مقدّس از عناصر و اضداد است مشاهده کنیم و باعلی افق قرب و قدس حضرت معانی پرواز نمائیم

پس از این بیانات معلوم شد که اگر در آخر لا آخر طلعتی بیاید و قیام نماید بر امری که قیام نمود بر آن طلعت اوّل لا اوّل هرآینه صدق طلعت اوّل بر طلعت آخر میشود زیرا که طلعت آخر لا آخر قیام نمود بهمان امر که طلعت اوّل لا اوّل بر آن قیام نمود اینست که نقطه بیان روح ما سواه فداه شمس احدیّه را بشمس مثال زده‌اند که اگر از اوّل لا اوّل الی آخر لا آخر طلوع نماید همان شمس است که طالع میشود حال اگر گفته شود این شمس همان شمس اوّلیه است صحیح است و اگر گفته شود که رجوع آن شمس است ایضاً صحیح است و همچنین از این بیان صادق میآید ذکر ختمیت بر طلعت بدء و بالعکس زیرا که آنچه طلعت ختم بر آن قیام مینماید بعینه همان است که جمال بدء بر آن قیام فرموده

و این مطلب با اینکه چه قدر واضحست نزد شاربان صهبای علم و ایقان معذلک چه مقدار از نفوس که بسبب عدم بلوغ باین مطلب بذکر خاتم النبیین محتجب شده از جمیع فیوضات محجوب و ممنوع شده‌اند با اینکه خود آن حضرت فرمود اما النبیین فأنما و همچنین فرمودند منم آدم و نوح و موسی و عیسی چنانچه ذکر شد معذلک تفکّر نمینمایند بعد از آنکه بر آن جمال ازلی صادق میآید باینکه فرمودند منم آدم اوّل همین قسم صادق میآید که بفرمایند منم آدم آخر و همچنان که بدء انبیا را که آدم باشد بخود نسبت دادند همین قسم ختم انبیا هم بآن جمال الهی نسبت داده میشود و این بسی واضحست که بعد از آنکه بدء النبیین بر آن حضرت صادقست همان قسم ختم النبیین صادق آید

و باین مطلب جمیع اهل ارض در این ظهور ممتحن شده‌اند چنانچه اکثری بهمین قول تمسک جسته از صاحب قول معرض شده‌اند و نمیدانم این قوم از اوّلیت و آخریت حقّ جلّ ذکروه چه ادراک نموده‌اند اگر مقصود از اوّلیت و آخریت اوّلیت و آخریت ملکی باشد هنوز که اسباب ملکی باخر نرسیده پس چگونه آخریت بر آن ذات احدیت صادق میآید بلکه در این رتبه اوّلیت نفس آخریت و آخریت نفس اوّلیت باشد

باری همان قسمی که در اوّل لا اوّل صدق آخریت بر آن مربّی غیب و شهود میآید همان قسم هم بر مظاهر او صادق میآید و در حینی که اسم اوّلیت صادقست همان حین اسم آخریت صادق و در حینی که بر سریر بدئیت جالسند همان حین بر عرش ختمیت ساکن و اگر بصر حدید یافت شود مشاهده مینماید که مظهر اوّلیت و آخریت و ظاهریت و باطنیت و بدئیت و ختمیت این ذوات مقدّسه و ارواح مجردّه و انفس الهیّه هستند و اگر در هوای قدس کان الله و لم یکن معه من شیء طائر

شوی جمیع این اسماء را در آن ساحت معلوم صرف و مفقود بحث بینی و دیگر هیچ باین حجبات و اشارات و کلمات محتجب نشوی چه لطیف و بلند است این مقام که جبرئیل بی دلیل سبیل نجوید و طیر قدسی بی اعانت غیبی طیران نتواند حال قول حضرت امیر را ادراک نما که فرموده کشف سبحات الجلال من غیر اشاره و از جمله سبحات مجلله علمای عصر و فقهای زمان ظهورند که جمیع نظر بعدم ادراک و اشتغال و حبّ بریاست ظاهره تسلیم امر الله نمینمایند بلکه گوش نمیدهند تا نغمه الهی را بشنوند بل یجعلون اصابعهم فی آذانهم و عباد هم چون ایشان را من دون الله ولیّ خود اخذ نموده اند منتظر رد و قبول این خشبهای مستده هستند زیرا از خود بصر و سمع و قلبی ندارند که تمیز و تفصیل دهند میان حقّ و باطل

با اینکه همه انبیا و اصفیا و اولیا من عند الله امر فرمودند که بچشم و گوش خود بشنوند و ملاحظه نمایند مع ذلک معنی بنصح انبیا نگشته تابع علمای خود بوده و خواهند بود و اگر مسکینی و یا فقیری که عاری از لباس اهل علم باشد بگوید یا قوم اتبعوا المرسلین جواب گویند که این همه علما و فضلا با این ریاست ظاهره و البسه مقطّعه لطیفه نفهمیده اند و حقّ را از باطل ادراک نموده اند و تو و امثال تو ادراک نموده اید و نهایت تعجب مینمایند از چنین قولی با اینکه امم سلف اکثر و اعظم و اکبرند و اگر کثرت و لباس علم سبب و علت علم و صدق باشد البتّه امم سابقه اولی و اسبقند

و با اینکه این فقره هم معلوم و واضحست که در جمیع احیان ظهور مظاهر قدسیّه علمای عهد مردم را از سبیل حقّ منع مینمودند چنانچه در جمیع کتب و صحف سماوی مذکور و مسطور است و احدی از انبیا مبعوث نشد مگر آنکه محلّ بغض و انکار و رد و سبّ علما گشت قاتلهم الله بما فعلوا من قبل و من بعد كانوا یفعلون حال کدام سبحات جلال اعظم از این هیاکل ضلالست والله کشف آن اعظم امور است و خرّش اکبر اعمال وفقنا الله و ایاکم یا معشر الرّوح لعلکم بذلک فی زمن المستغاث توفّقون و من لقاء الله فی ایامه لا تحتجبون

و همچنین ذکر خاتم النبیین و امثال آن از سبحات مجلله است که کشف آن از اعظم امور است نزد این همج رعاع و جمیع باین حجبات محدوده و سبحات مجلله عظیمه محتجب مانده اند آیا نغمه طیر هوّیه را نشنیده اند که میفرماید الف فاطمه نکاح نمودم که همه بنت محمد بن عبدالله خاتم النبیین بودند حال ملاحظه فرما که چه قدر از اسرار در سرادق علم الهی مستور است و چه مقدار جواهر علم او در خزائن عصمت مکنون تا یقین نمائی که صنع او را بدایت و نهایتی نبوده و نخواهد بود و فضای قضای او اعظم از آنست که بیان تحدید شود و یا طیر افنده آن را طیّ نماید و تقدیرات قدریه او اکبر از آنست که بادراک نفسی منتهی شود خلق او از اوّل لا اوّل بوده و آخری او را اخذ نکرده و مظاهر جمال او الی نهایت لا نهایی خواهند بود و ابتدائی او را ندیده حال در همین بیان ملاحظه فرما که چگونه حکم آن بر جمیع این طلعات صدق مینماید

و همچنین نغمه جمال ازلی حسین بن علی را ادراک نما که به سلمان میفرماید که مضمون آن اینست بودم با الف آدم که فاصله هر آدم به آدم بعد خمسین الف سنه بود و با هر یک ولایت پدرم را عرض نمودم و تفصیلی ذکر میفرماید تا آنکه میفرماید الف مرّه جهاد نمودم در سبیل الهی که اصغر و کوچکتر از همه مثل غزوه خیبر بود که پدرم با کفّار محاربه و مجادله نمود حال اسرار ختم و رجوع و لا اوّلیت و لا آخریت صنع همه را از این دو روایت ادراک فرما

باری ای حبیب من مقدّست نغمه لاهوت که باستماع و عقول ناسوت محدود شود نمله وجود کجا تواند بعرضه معبود قدم گذارد اگرچه نفوس ضعیفه از عدم ادراک این بیانات معضله را انکار نمایند و امثال این احادیث را نفی کنند بلی لا یعرف ذلک الاّ اولو الالباب قل هو الختم الذی لیس له ختم فی الابداع و لا بدء له فی الاختراع اذاً یا ملأ الارض فی ظهورات البدء تجلیات الختم تشهدون

بسیار تعجب است که این قوم در بعضی از مراتب که مطابق میل و هوای ایشان است متمسک بایه منزلت در فرقان و احادیث اولی الایقان میشوند و از بعضی که مغایر هوای ایشانست بالمره اعراض مینمایند قل أ تؤمنون ببعض الكتاب و تكفرون ببعض ما لكم كيف تحكمون ما لا تشعرون مثل آنکه در کتاب مبین رب العالمین بعد از ذکر ختمیت فی قوله تعالی ولکنه رسول الله و خاتم النبیین جمیع ناس را بلقای خود وعده فرموده چنانچه آیات مدله بر لقای آن ملیک بقا در کتاب مذکور است و بعضی از قبل ذکر شده و خدای واحد شاهد مقال است که هیچ امری اعظم از لقا و اصرح از آن در فرقان ذکر نیافته فهنیئاً لمن فاز به فی یوم اعرض عنه اکثر الناس کما انتم تشهدون

و مع ذلک بحکم اول از امر ثانی معرض گشته اند با اینکه حکم لقا در یوم قیام منصوص است در کتاب و قیامت هم بدلائل واضحه ثابت و محقق شد که مقصود قیام مظهر اوست بر امر او و همچنین از لقا لقای جمال اوست در هیکل ظهور او از آنه لا تدرکه الأبصار و هو یدرک الأبصار و با جمیع این مطالب ثابت و بیانات واضحه من حیث لا یشعر بذكر ختم تمسک جسته اند و از موجد ختم و بدء در یوم لقای او بالمره محتجب مانده اند و لو یأخذ الله الناس بما کسبوا ما ترک علی ظهرها من دابة ولكن یؤخرهم الی اجل مسمی و از همه این مراتب چشم پوشیده اگر این قوم بقطرهئی از چشمه لطیف یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید میآشامیدند هیچ اینگونه اعتراضات غیر مرضیه بر محل امر نینمودند امر و قول و فعل در قبضه قدرت اوست کل شیء فی قبضه قدرته اسیر و ان ذلک علیه سهل یسیر فاعلست آنچه را اراده نماید و عامل است آنچه میل فرماید من قال لم و بم فقد کفر و اگر این عباد قدری بشعور بیایند از آنچه مرتکب شده اند هلاک میشوند و بدستهای خود خود را بنار که مقرر و مرجع ایشانست راجع مینمایند آیا نشنیده اند که میفرماید لا یسأل عما یفعل و با این بیانات چگونه میتوان جسارت نمود و برخلاف قول مشغول شد

سبحان الله جهل و نادانی عباد بمقام و حدی رسیده که بعلم و اراده خود مقبل شده از علم و اراده حق جل و عز معرض گشته اند

حال انصاف دهید اگر این عباد موقن باین کلمات دریه و اشارات قدسیه شوند و حق را یفعل ما یشاء بدانند دیگر چگونه باین مزخرفات تشبث مینمایند و تمسک میجویند بلکه آنچه بفرماید بجان اقرار نمایند و مدعن شوند قسم بخدا که اگر تقدیرات مقدره و حکمتهای قدریه سبقت نیافته بود ارض جمیع این عباد را معلوم مینمود ولیکن یؤخر ذلک الی میقات یوم معلوم باری هزار و دویست و هشتاد سنه از ظهور نقطه فرقان گذشت و جمیع این همج رعاع در هر صباح تلاوت فرقان نموده اند و هنوز بحرفی از مقصود فائز نشدند و خود قرائت میکنند بعضی آیات را که صریح بر مطالب قدسیه و مظاهر عز صمدیه است مع ذلک هیچ ادراک ننموده اند و این مدّت این قدر ادراک نشده که مقصود از تلاوت کتب و قرائت صحف در هر عصری ادراک معانی آن و بلوغ بمعارج اسرار آن بوده والا تلاوت بی معرفت را البته فائده کلی نباشد

چنانچه شخصی در یومی نزد این فقیر بحر معانی حاضر بود و ذکری از علائم قیامت و حشر و نشر و حساب بمیان آمد و اصرار مینمود که حساب خلاق در ظهور بدیع چگونه شد که احدی اطلاع نیافته بعد قدری از صور علمیه و شئونات حکمیه بقدر ادراک و فهم سامع القا شد و بعد ذکر شد که این مدّت مگر تلاوت فرقان ننمودهئی و آیه مبارکه را که میفرماید فیومئذ لا یسأل عن ذنبه انس و لا جان را ندیده اید و بمقصود ملتفت نشده اید که معنی سؤال چنان نیست که ادراک نموده اید بلکه سؤال بلسان و بیان نیست چنانچه همین آیه مشعر و مدلّ بر آنست و بعد میفرماید یعرف المجرمون بسیماهم فیؤخذ بالنواصی و الأقدام

اینست که از وجهه حساب خلاق کشیده میشود و کفر و ایمان و عصیان جمیع ظاهر میگردد چنانچه الیوم مشهود است که بسیما اهل ضلالت از اصحاب هدایت معلوم و واضحند و اگر این عباد خالصاً لله و طلباً لرضائه در آیات کتاب

ملاحظه نمایند جمیع آنچه را که میطلبند البتّه ادراک مینمایند بقسمی که جمیع امور واقعه در این ظهور را از کلیّ و جزئی در آیات او ظاهر و مکشوف ادراک مینمایند حتّی خروج مظاهر اسماء و صفات را از اوطان و اعراض و اغماض ملّت و دولت را و سکون و استقرار مظهر کلیّه در ارض معلوم مخصوص ولكن لا یعرف ذلک الاّ اولو الالباب

اختتم القول بما نزل علی محمد من قبل لیكون ختامه المسک الذی یهدی الناس الی رضوان قدس منیر قال و قوله الحقّ و الله یدعو الی دارالسّلام و یهدی من یشاء الی صراط مستقیم لهم دارالسّلام عند ربّهم و هو ولیّهم بما كانوا یعملون لیسبق هذا الفضل علی العالم و الحمد لله ربّ العالمین

بیان را در هر مطلب مکرّر نمودیم که شاید هر نفسی از اعالی و ادانی از این بیانات بقدر و اندازه خود قسمت و نصیب بردارد و اگر نفسی از ادراک بیانی عاجز باشد از بیان دیگر مقصود خود را ادراک نماید لیعلم کلّ اناس مشربهم قسم بخدا که این حمامه ترابی را غیر این نعمات نغمه‌هاست و جز این بیانات رموزها که هر نکته‌ئی از آن مقدّس است از آنچه بیان شد و از قلم جاری گشت تا مشیّت الهی چه وقت قرار گیرد که عروسهای معانی بی‌حجاب از قصر روحانی قدم ظهور بعرضه قدم گذارند و ما من امر الاّ بعد اذنه و ما من قدره الاّ بحوله و قوّته و ما من اله الاّ هو له الخلق و الامر و کلّ بأمره ینطقون و من اسرار الرّوح یتکلّمون

از قبل دو مقام از برای شمس مشرقه از مشارق الهیّه بیان نمودیم یکی مقام توحید و رتبه تفرید چنانچه از قبل ذکر شد لا نفرّق بین احد منهم و مقام دیگر مقام تفصیل و عالم خلق و رتبه حدودات بشریّه است در این مقام هر کدام را هیکنی معین و امری مقرر و ظهوری مقدر و حدودی مخصوص است چنانچه هر کدام باسمى موسوم و بوصفی موصوف و بامری بدیع و شرعی جدید مأمورند چنانچه میفرماید تلک الرّسل فضّلنا بعضهم علی بعض منهم من کلّم الله و رفع بعضهم درجات و آتینا عیسی بن مریم البیّنات و آیدناه بروح القدس

نظر باختلاف این مراتب و مقاماتست که بیانات و کلمات مختلفه از آن ینابیع علوم سبحانی ظاهر میشود والاّ فی الحقیقه نزد عارفین معضلات مسائل الهیّه جمیع در حکم یک کلمه مذکور است چون اکثر ناس اطلاع بر مقامات مذکوره نیافته‌اند اینست که در کلمات مختلفه آن هیاکل متّحده مضطرب و متزلزل میشوند

باری معلوم بوده و خواهد بود که جمیع این اختلافات کلمات از اختلافات مقاماتست اینست که در مقام توحید و علوّ تجرید اطلاق ربوبیّت و الوهیّت و احدیّت صرفه و هویّه بحتّه بر آن جواهر وجود شده و میشود زیرا که جمیع بر عرش ظهور الله ساکنند و بر کرسیّ بطون الله واقف یعنی ظهور الله بظهورشان ظاهر و جمال الله از جمالشان باهر چنانچه نعمات ربوبیّه از این هیاکل احدیّه ظاهر شد

و در مقام ثانی که مقام تمیز و تفصیل و تحدید و اشارات و دلالات ملکیه است عبودیّت صرفه و فقر بحت و فنای باتّ از ایشان ظاهر است چنانچه میفرماید انّی عبد الله و ما انا الاّ بشر مثلکم

و از این بیانات محقّقّه مثبتّه ادراک فرما مسائل خود را که سؤال نموده بودی تا در دین الهی راسخ شوی و از اختلافات بیانات انبیا و اصفیا متزلزل نشوی

و اگر شنیده شود از مظاهر جامعه انّی انا الله حقّ است و ربی در آن نیست چنانچه بکرات مبرهن شد که بظهور و صفات و اسمای ایشان ظهور الله و اسم الله و صفة الله در ارض ظاهر اینست که میفرماید و ما رمیت اذ رمیت ولكنّ الله رمی و همچنین انّ الذین یبایعونک انّما یبایعون الله و اگر نعمه انّی رسول الله برآرند این نیز صحیح است و شکّی در آن نه چنانچه میفرماید ما کان محمد ابا احد من رجالکم ولكنّ رسول الله و در این مقام همه مرسلند از نزد آن سلطان حقیقی و کینونه ازلی و اگر جمیع ندای انا خاتم النبیین برآرند آن هم حقّ است و شبهه را راهی نه و سیلی نه زیرا که جمیع حکم یک

ذات و یک نفس و یک روح و یک جسد و یک امر دارند و همه مظهر بدیّتی و ختمیّت و اوّلیّت و آخریّت و ظاهریّت و باطنیّت آن روح الأرواح حقیقی و ساذج السّواذج ازلیند و همچنین اگر بفرمایند نحن عباد الله این نیز ثابت و ظاهر است چنانچه بظاهر در منتها رتبه عبودیت ظاهر شده‌اند احدی را یاری آن نه که بآن نحو از عبودیت در امکان ظاهر شود اینست که از آن جواهر وجود در مقام استغراق در بحار قدس صمدی و ارتقاء بمعارج معانی سلطان حقیقی اذکار ربوبیه و الوهیه ظاهر شد اگر درست ملاحظه شود در همین رتبه منتهای نیستی و فنا در خود مشاهده نموده‌اند در مقابل هستی مطلق و بقای صرف که گویا خود را معدوم صرف دانسته‌اند و ذکر خود را در آن ساحت شرک شمرده‌اند زیرا که مطلق ذکر در این مقام دلیل هستی و وجود است و این نزد واصلان بس خطا چه جای آنکه ذکر غیر شود و قلب و لسان و دل و جان بغیر ذکر جانان مشغول گردد و یا چشم غیر جمال او ملاحظه نماید و یا گوش غیر نغمه او شنود و یا رجل در غیر سبیل او مشی نماید

در این زمان نسمة الله وزیده و روح الله احاطه نموده قلم از حرکت ممنوع و لسان از بیان مقطوع گشته باری نظر باین مقام ذکر ربوبیه و امثال ذلک از ایشان ظاهر شده و در مقام رسالت اظهار رسالت فرمودند و همچنین در هر مقام باقتضای آن ذکری فرمودند و همه را نسبت بخود داده‌اند از عالم امر الی عالم خلق و از عوالم ربوبیه الی عوالم ملکیه اینست که آنچه بفرمایند و هر چه ذکر نمایند از الوهیت و ربوبیت و نبوت و رسالت و ولایت و امامت و عبودیت همه حقست و شبهه در آن نیست پس باید تفکّر در این بیانات که استدلال شده نمود تا دیگر از اختلافات اقوال مظاهر غیبیه و مطالع قدسیّه احدی را اضطراب و تزلزل دست ندهد

باری در کلمات شמוש حقیقت باید تفکّر نمود و اگر ادراک نشد باید از واقفین مخازن علم سؤال شود تا بیان فرمایند و رفع اشکال نمایند نه آنکه بعقل ناقص خود کلمات قدسیّه را تفسیر نمایند و چون مطابق نفس و هوای خود نیابند بنای رد و اعتراض گذارند چنانچه الیوم علما و فقهای عصر که بر مسند علم و فضل نشسته‌اند و جهل را علم نام گذاشته‌اند و ظلم را عدل نامیده‌اند اگر معجولات خاطر خود را از شمس حقیقی سؤال نمایند و جواب موافق آنچه فهمیده و یا از کتاب مثل خود ادراک نموده‌اند نشنوند البتّه نفی علم از آن معدن و منبع علم نمایند چنانچه در هر زمانی این واقع شد

مثل اینکه مذکور شد در سؤال از اهله که از سید وجود نمودند و آن حضرت بامر الهی جواب فرمود که هی مواقیت للّئاس بعد از استماع نفی علم از آن حضرت نمودند

و همچنین در آیه روح که میفرماید و یسألونک عن الرّوح قل الرّوح من امر ربّی و چون این جواب مذکور شد کل فریاد و اوایلا برآوردند که جاهلی که نمیداند روح چه چیز است خود را عالم علم لدنی میدانند و الیوم چون علمای عصر باسم آن حضرت مفتخرند و آبای خود را هم مدّعن دیده‌اند لهذا تقلیداً حکمش را قبول دارند چنانچه اگر انصاف باشد و الیوم در جواب امثال این مسائل چنین جواب بشنوند البتّه رد نمایند و اعتراض کنند و همان سخنها قبل را اعاده نمایند چنانچه نمودند با اینکه آن جواهر وجود مقدّسند از کلّ این علمهای مجعوله و منزّهند از جمیع این کلمات محدوده و متعالیند از ادراک هر مدرکی کلّ این علوم نزد آن علم کذب صرفست و جمیع این ادراکات افک محض بلکه هر چه از آن معادن حکمت الهی و مخازن علم صمدانی ظاهر میشود علم همانست و العلم نقطة کثرها الجاهلون دلیل بر آن و العلم نور یقذفه الله فی قلب من یشاء مثبت این بیان

باری چون معنی علم را ادراک نموده‌اند و افکار مجعوله خود را که ناشی از مظاهر جهل شده اسم آن را علم گذاشته بر مبدء علوم وارد آورده‌اند آنچه دیده‌اید و شنیده‌اید

مثلاً در کتاب یکی از عباد که مشهور بعلم و فضل است و خود را از صناید قوم شمرده و جمیع علمای راشدین را رد و سب نموده چنانچه در همه جای از کتاب او تلویحاً و تصریحاً مشهود است و این بنده چون ذکر او را بسیار شنیده بودم

اراده نمودم که از رسائل او قدری ملاحظه نمایم هرچند این بنده اقبال بملاحظه کلمات غیر نداشته و ندارم ولیکن چون جمعی از احوال ایشان سؤال نموده و مستفسر شده بودند لهذا لازم گشت که قدری در کتب او ملاحظه رود و جواب سائلین بعد از معرفت و بصیرت داده شود باری کتب عربیه او بدست نیفتاد تا اینکه شخصی روزی ذکر نمود که کتابی از ایشان که مسمی به ارشاد العوامست در این بلد یافت میشود اگرچه از این اسم رائحه کبر و غرور استشمام شد که مردم را عوام و خود را عالم فرض نموده و جمیع مراتب او فی الحقیقه از همین اسم کتاب معلوم و مبرهن شد که در سیل نفس و هوی سالکند و در تیه جهل و عمی ساکن گویا حدیث مشهور را فراموش نموده اند که میفرماید العلم تمام المعلوم و القدرة و العزّة تمام الخلق با وجود این کتاب را طلب نموده چند روز معدود نزد بنده بود و گویا دو مرتبه در او ملاحظه شد از قضا مرتبه ثانی جائی بدست آمد که حکایت معراج سید لولاک بود ملاحظه شد که قریب بیست علم او ازید شرط معرفت معراج نوشته اند و همچو مستفاد شد که اگر نفسی این علوم را درست ادراک نموده باشد بمعرفت این امر عالی متعالی فائز نگردد و از جمله علوم علم فلسفه و علم کیمیا و علم سیمیا را مذکور نموده و ادراک این علوم فانیه مردوده را شرط ادراک علوم باقیه قدسیه شمرده سبحان الله با این ادراک چه اعتراضات و تهمتها که بهیاکل علم نامتناهی الهی وارد آورده فنعن ما قال

متهم داری کسانی را که حق

کرد امین مخزن هفتم طبق

و یک نفر از اهل بصیرت و دانش و صاحبان علوم و عقول ملتفت این مزخرفات نشده با اینکه بر هر صاحب بصیرتی واضح و هویداست که اینگونه علمها لم یزل مردود حق بوده و هست و چگونه علمی که مردود است نزد علمای حقیقی ادراک آن شرط ادراک معارج میشود با اینکه صاحب معراج حرفی از این علوم محدودۀ محجوبه حمل نفرموده و قلب منیر آن سید لولاک از جمیع این اشارات مقدّس و منزّه بوده چه خوب میگوید

جمله ادراکات بر خرهای لنگ

حق سوار باد پیران چون خدنگ

والله هر کس بخواهد سرّ معراج را ادراک نماید و یا قطره‌ئی از عرفان این بحر بنوشد اگر هم این علوم نزد او باشد یعنی مرآت قلب او از نقوش این علوم غبار گرفته باشد البتّه باید پاک و منزّه نماید تا سرّ این امر در مرآت قلب او تجلّی نماید

و البیوم متغمّسان بحر علوم صمدانی و ساکنان فلک حکمت ربّانی مردم را از تحصیل این علوم نهی میفرمایند و صدور منیرشان بحمد الله منزّه از این اشارات است و مقدّس از این حجبات حجاب اکبر را که میفرماید العلم حجاب الأكبر بنار محبت یار سوختیم و خیمه دیگر برافراختیم و باین افتخار مینمائیم که الحمد لله سبحات جلال را بنار جمال محبوب سوختیم و جز مقصود در قلب و دل جا ندادیم نه بعلمی جز علم باو متمسّکیم و نه بمعلومی جز تجلّی انوار او متشبّث

باری بسیار متعجّب شدم در این بیانات ندیدم مگر اینکه میخواهد بر مردم برساند که جمیع این علوم نزد ایشانست با وجود اینکه قسم بخدا نسیمی از ریاض علم الهی نشنیده و بر حرفی از اسرار حکمت ربّانی اطلاع نیافته بلکه اگر معنی علم گفته شود البتّه مضطرب شود و جبل وجود او مندک گردد با وجود این اقوال سخیفه بی معنی چه دعوپهای زیاده از حدّ نموده سبحان الله چه قدر متعجّبیم از مردمی که باو گرویده‌اند و تابع چنین شخصی گشته‌اند بتراب قناعت نموده و اقبال جستند و از ربّ الأرباب معرض گشته‌اند و از نعمه بلبل و جمال گل بنعیب زاغ و جمال کلاغ قناعت نموده‌اند و دیگر چه چیزها ملاحظه شد از کلمات مجعوله این کتاب فی الحقیقه حیف است که قلم بتحریر ذکر آن مطالب مشغول شود و یا اوقات مصروف بآن گردد ولیکن اگر محکّی یافت میشد حقّ از باطل و نور از ظلمت و شمس از ظلّ معلوم میآمد

از جمله علمی که این مرد مدعی بآن شده صنعت کیمیاست بسیار طالبم که سلطانی و یا نفسی که مقتدر باشد ظهور این علم را از عالم لفظ بعالم شهود و از قول بفعل از ایشان طلب نماید و این بی‌علم فانی هم که دعوی اینگونه علوم ننموده و بلکه کون این علوم و فقدان آن را علّت علم و جهل نمیدانم با این مرد در همین فقره قیام نمائیم تا صدق و کذب معلوم شود ولیکن چه فائده از ناس این زمان جز زخم سنان ندیده‌ام و غیر سمّ قاتل چیزی نچشیده‌ام هنوز اثر حدید بر گردن باقیست و هنوز علائم جفا از تمام بدن ظاهر

و در مراتب علم و جهل و عرفان و ایقان او در کتابی که ترک نشد از آن امری ذکر شده اینست که میفرماید آن شجره الزّقوم طعام الأئیم و بعد بیانات دیگر میفرماید تا اینکه منتهی میشود باین ذکر ذق انک انت العزیز الکریم ملتفت شوید که چه واضح و صریح وصف او در کتاب محکم مذکور شده و این شخص هم خود را در کتاب خود از بابت خفض جناح عبد ائیم ذکر نموده ائیم فی الکتاب و عزیز بین الأنعام و کریم فی الاسم

تفکّر در آیة مبارکه نموده تا معنی و لا رطب و لا یابس الا فی کتاب مبین درست در لوح قلب ثبت شود با وجود این جمعی معتقد او شده و از موسی علم و عدل اعراض نموده به سامریّ جهل تمسک جسته‌اند و از شمس معانی که در سماء لایزالی الهی مشرقست معرض گشته‌اند و کأن لم یکن انگاشته‌اند

باری ای برادر من لآلی علم ربّانی جز از معدن الهی بدست نیاید و رائحه ریحان معنوی جز از گلزار حقیقی استشمام نشود و گلهای علوم احدیه جز از مدینه قلوب صافیه نروید و البلد الطّیب یخرج نباته باذن ربّه و الذی خبث لا یخرج الا نکدا و چون مفهوم گشت که تغنیات و رقاء هوّیه را احدی ادراک ننماید الا اهلش لهذا بر هر نفسی لازم و واجبست که مشکلات مسائل الهیه و معضلات اشارات مطالع قدسیّه را بر صاحبان افئده منیره و حاملان اسرار احدیه عرضه دارد تا بتأییدات ربّانی و افاضات الهی حلّ مسائل شود نه بتأییدات علوم اکتسابی فاسألوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون

ولیکن ای برادر من شخص مجاهد که اراده نمود قدم طلب و سلوک در سبیل معرفت سلطان قدم گذارد باید در بدایت امر قلب را که محلّ ظهور و بروز تجلّی اسرار غیبی الهی است از جمیع عبارات تیره علوم اکتسابی و اشارات مظاهر شیطانی پاک و منزّه فرماید و صدر را که سریر ورود و جلوس محبت محبوب ازلی است لطیف و نظیف نماید و همچنین دل را از علاقه آب و گل یعنی از جمیع نقوش شبیحیه و صور ظلّیه مقدّس گرداند بقسمی که آثار حبّ و بغض در قلب نماند که مبادا آن حبّ او را بجهتی بیدلیل میل دهد و یا بغض او را از جهتی منع نماید چنانچه الیوم اکثری باین دو وجه از وجهه باقی و حضرت معانی بازمانده‌اند و بی‌شبان در صحراهای ضلالت و نسیان میچرند و باید در کلّ حین توکل بحقّ نماید و از خلق اعراض کند و از عالم تراب منقطع شود و بگسلد و بر ربّ الأرباب دریندد و نفس خود را بر احدی ترجیح ندهد و افتخار و استکبار را از لوح قلب بشوید و بصبر و اصطبار دل بندد و صمت را شعار خود نماید و از تکلم بی‌فائده احتراز کند چه زبان ناریست افسرده و کثرت بیان سمّی است هلاک‌کننده نار ظاهری اجساد را محترق نماید و نار لسان ارواح و افئده را بگدازد اثر آن نار بساعتی فانی شود و اثر این نار بقرنی باقی ماند

و غیبت را ضلالت شمرد و بآن عرصه هرگز قدم نگذارد زیرا غیبت سراج منیر قلب را خاموش نماید و حیات دل را بمیراند بقلیل قانع باشد و از طلب کثیر فارغ مصاحبت منقطعین را غنیمت شمارد و عزلت از متمسکین و متکبّرین را نعمت شمرد در اسحار باذکار مشغول شود و بتمام همّت و اقتدار در طلب آن نگار کوشد غفلت را بنار حبّ و ذکر بسوزاند و از ما سوی الله چون برق درگذرد و بر بی‌نصیبان نصیب بخشد و از محرومان عطا و احسان دریغ ندارد رعایت حیوان را منظور نماید تا چه رسد بانسان و اهل بیان و از جانان جان دریغ ندارد و از شماتت خلق از حقّ احتراز نجوید و آنچه برای خود نمی‌پسندد برای غیر نپسندد و نگوید آنچه را وفا نکند و از خاطقان در کمال استیلا درگذرد و طلب مغفرت نماید و بر عاصیان قلم عفو

درکشد و بحقارت ننگرد زیرا حسن خاتمه مجهول است ای بسا عاصی که در حین موت بجوهر ایمان موفّق شود و خمر بقا چشد و بملأ اعلی شتابد و بسا مطیع و مؤمن که در وقت ارتقای روح تقلیب شود و باسفل درکات نیران مقرر یابد باری مقصود از جمیع این بیانات متقنه و اشارات محکمه آنست که سالک و طالب باید جز خدا را فنا داند و غیر معبود را معدوم شمرد و این شرایط از صفات عالین و سجدیه روحانیین است که در شرایط مجاهدین و مشی سالکین در مناہج علم الیقین ذکر یافت و بعد از تحقّق این مقامات برای سالک فارغ و طالب صادق لفظ مجاهد در باره او صادق میآید و چون بعمل و الدّین جاهدوا فینا مؤیّد شد البتّه بشارت لنهیدّیهم سلنا مستبشر خواهد شد

و چون سراج طلب و مجاهده و ذوق و شوق و عشق و وله و جذب و حبّ در قلب روشن شد و نسیم محبت از شطر احدیه وزید ظلمت ضلالت شک و ریب زایل شود و انوار علم و یقین همه ارکان وجود را احاطه نماید در آن حین بشیر معنوی بشارت روحانی از مدینه الهی چون صبح صادق طالع شود و قلب و نفس و روح را بصور معرفت از نوم غفلت بیدار نماید و عنایات و تأییدات روح القدس صمدانی حیات تازه جدید مبذول دارد بقسمی که خود را صاحب چشم جدید و گوش بدیع و قلب و فؤاد تازه می بیند و رجوع بآیات واضحه آفاقیه و خفیّات مستوره انفسیه مینماید و بعین الله بدیعه در هر ذره بای مفتوح مشاهده نماید برای وصول بمراتب عین الیقین و حقّ الیقین و نور الیقین و در جمیع اشیاء اسرار تجلّی وحدانیّه و آثار ظهور صمدانیّه ملاحظه کند

قسم بخدا که اگر سالک سیل هدی و طالب معارج تقی باین مقام بلند اعلی واصل گردد راحه حقّ را از فرسنگهای بعیده استنشاق نماید و صبح نورانی هدایت را از مشرق کلّ شیء ادراک کند و هر ذره و هر شیء او را دلالت بر محبوب و مطلوب نماید و چنان ممیّز شود که حقّ را از باطل چون شمس از ظلّ فرق گذارد مثلاً اگر نسیم حقّ از مشرق ابداع وزد و او در مغرب اختراع باشد البتّه استشمام کند و همچنین جمیع آثار حقّ را از کلمات بدیعه و اعمال منیعه و افعال لمیعه از افعال و اعمال و آثار ماسوی امتیاز دهد چنانچه اهل لؤلؤ لؤلؤ را از حجر و انسان ربیع را از خریف و حرارت را از برودت و دماغ جان چون از زکام کون و امکان پاک شد البتّه راحه جانان را از منازل بعیده بیابد و از اثر آن راحه بمصر ایقان حضرت مّان وارد شود و بدایع حکمت حضرت سبحانی را در آن شهر روحانی مشاهده کند و جمیع علوم مکنونه را از اطوار ورقه شجره آن مدینه استماع نماید و از تراب آن مدینه تسبیح و تقدیس ربّ الأرباب بگوش ظاهر و باطن شنود و اسرار رجوع و ایاب را بچشم سر ملاحظه فرماید چه ذکر نمایم از آثار و علامات و ظهورات و تجلّیات که بامر سلطان اسماء و صفات در آن مدینه مقدر شده بی آب رفع عطش نماید و بی نار حرارت محبه الله بیفزاید در هر گیاهی حکمت بالغه معنوی مستور است و بر شاخسار هر گل هزار بلبل ناطقه در جذب و شور از لاله های بدیعی سرّ نار موسوی ظاهر و از نفحات قدسیّه اش نفحه روح القدس عیسوی باهر بی ذهب غنا بخشند و بی فنا بقا عطا فرماید در هر ورقش نعیمی مکنون و در هر غرفه اش صد هزار حکمت مخزون

و مجاهدین فی الله بعد از انقطاع از ماسوی چنان بآن مدینه انس گیرند که آنی از آن منفک نشوند دلائل قطعیه را از سنبل آن محفل شنوند و براهین واضحه را از جمال گل و نوای بلبل اخذ نمایند و این مدینه در رأس هزار سنه او ازید او اقلّ تجدید شود و تزیین یابد

پس ای حبیب من باید جهدی نمود تا بآن مدینه واصل شویم و بعنایت الهیه و تفقّدات ربّانیّه کشف سبحات جلال نمائیم تا باستقامت تمام جان پژمرده را در ره محبوب تازه نثار نمائیم و صد هزار عجز و نیاز آریم تا بآن فوز فائز شویم و آن مدینه کتب الهیه است در هر عهدی مثلاً در عهد موسی تورات بود و در زمن عیسی انجیل و در عهد محمد رسول الله فرقان و در این عصر بیان و در عهد من یبعثه الله کتاب او که رجوع کلّ کتب بانست و مهیمن است بر جمیع کتب و در این مداین



ارزاق مقدر است و نعم باقیه مقرر غذای روحانی بخشد و نعمت قدمانی چشاند بر اهل تجرید نعمت توحید عطا فرماید بی نصیبان را نصیب کرم نماید و آوارگان صحرای جهل را کأس علم عنایت کند و هدایت و عنایت و علم و معرفت و ایمان و ایقان کلّ من فی السموات و الأرض در این مدائن مکنون و مخزون گشته

مثلاً فرقان از برای امت رسول حصن محکم بوده که در زمان او هر نفسی داخل او شد از رمی شیاطین و رمح مخالفین و ظنونات مجتبه و اشارات شرکیه محفوظ ماند و همچنین مرزوق شد بفواکه طیبیه احدیه و اثمار علم شجره الهیه و از انهار ماء غیر آسن معرفت نوشید و خمر اسرار توحید و تفرید چشید

چنانچه جمیع مایحتاج آن امت در احکام دین و شریعت سید المرسلین در آن رضوان مبین موجود و معین گشته و آنست حجّت باقیه برای اهلش بعد از نقطه فرقان زیرا مسلم است حکم آن و محقق الوقوعست امر آن و جمیع مأمور باتّباع آن بوده‌اند تا ظهور بدیع در سنه ستین و آنست که طالبان را برضوان وصال میرساند و مجاهدان و مهاجران را بسرادق قرب فائز فرماید دلیلی است محکم و حجّتی است اعظم و غیر آن را از روایات و کتب و احادیث این فخر نه زیرا حدیث و صاحبان حدیث وجود و قولشان بحکم کتاب ثابت و محقق شده و دیگر آنکه در احادیث اختلاف بسیار است و شبهه بیشمار

چنانچه نقطه فرقان در آخر امر فرمودند که اتی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی با اینکه احادیث بسیار از منبع رسالت و معدن هدایت نازل شده بود با وجود این جز ذکر کتاب چیزی نفرمودند و آن را سبب اعظم و دلیل اقوم برای طالبان مقرر فرمودند که هادی عباد باشد تا یوم معاد

حال بچشم انصاف و قلب طاهر و نفس زکیه ملاحظه فرمائید که در کتاب خدا که مسلم بین طرفین است از عامه و خاصه چه را حجّت برای معرفت عباد قرار فرموده باید بنده و شما و کلّ من علی الأرض بنور آن تمسک جسته حق را از باطل و ضلالت را از هدایت تمیز دهیم و فرق گذاریم زیرا که حجّت منحصر شد بدو یکی کتاب و دیگر عترت که از میان رفته پس منحصر شد بکتاب

و اول کتاب میفرماید الم ذلک الکتاب لا ریب فیه هدی للمتّقین در حروف مقطعه فرقان اسرار هویه مستور گشته و لآلی احدیه در صدف این حروف مخزون شده که این مقام مجال ذکر آن نه ولیکن بر حسب ظاهر مقصود خود آن حضرتست که باو خطاب میفرماید یا محمد این کتاب منزل از سماء احدیه نیست ربیبی و شکّی در آن هدایتی است برای پرهیزکاران ملاحظه فرمائید که همین فرقان را مقرر و مقدر فرموده برای هدایت کلّ من فی السموات و الأرض و بنفسه آن ذات احدیه و غیب هویه شهادت داده بر آنکه شک و شبهه در آن نیست که هادی عباد است الی یوم معاد آیا انصاف هست ثقل اعظم را که خدا شهادت بر حقّیت آن داده و حکم بر حقّیت آن فرموده این عباد در آن شک نمایند و یا شبهه کنند و یا امری را که او سبب هدایت و وصول بمعارج معرفت قرار فرموده از آن اعراض نمایند و امر دیگر طلب نمایند و یا بحرف مزخرف ناس تشکیک نمایند که فلان چنین گفته و فلان امر ظاهر نشده و حال آنکه اگر امری و یا احدائی غیر کتاب الهی علّت و دلیل برای هدایت خلق بود البتّه در آیه مذکور میشد

باری باید از امر مبرم الهی و از تقدیر مقدر صمدانی که در آیه ذکر یافت تجاوز ننمائیم و کتب بدیعه را مصدّق شویم چه اگر تصدیق این کتب را نمائیم تصدیق این آیه مبارکه نشده چنانچه این واضحست که هر کس تصدیق فرقان ننمود فی الحقیقه مصدّق کتب قبل از فرقان هم نبوده و این معانی از ظاهر آیه مستفاد میشود و اگر معانی مستوره آن ذکر شود و اسرار مکنونه آن بیان گردد البتّه زمان باخر نرساند و کون حمل ننماید و کان الله علی ما اقول شهیداً

و همچنین در جای دیگر میفرماید و ان کنتم فی ریب ممّا نزلنا علی عبدنا فأتوا بسورة من مثله و ادعوا شهدائکم من دون الله ان کنتم صادّقین که ترجمه ظاهر آن اینست اگر بودید شما در شک و شبهه در آنچه ما نازل فرمودیم بر عبد خود

محمد پس بیارید سوره‌ئی بمثل این سور منزله و بخوانید شهدای خود را یعنی علمای خود را تا اعانت نمایند شما را در انزال سوره اگر هستید راست‌گویان حال ملاحظه فرمائید چه مقدار عظیم است شأن آیات و بزرگست قدر آن که حجّت بالغه و برهان کامل و قدرت قاهره و مشیّت نافذه را بآن ختم فرموده و هیچ شیء را آن سلطان احدیّه در اظهار حجّت خود بآن شریک نفرموده چه میانه حجج و دلائل آیات بمنزله شمس است و سواى آن بمنزله نجوم و آنست حجّت باقیه و برهان ثابت و نور مضیء از جانب سلطان حقیقی در میان عباد هیچ فضلی بآن نرسد و هیچ امری بر آن سبقت نگیرد کنز لآلی الهیّه است و مخزن اسرار احدیّه و آنست خیط محکم و جبل مستحکم و عروه وثقی و نور لایطفی شریعه معارف الهیّه از آن در جریانست و نار حکمت بالغه صمدانیّه از آن در فوران این ناریست که در یک حین دو اثر از آن ظاهر است در مقبلین حرارت حبّ احداث نماید و در مبغضین برودت غفلت آورد

ای رفیق باید از امر الهی نگذریم و بآنچه حجّت خود قرار فرموده راضی شویم و سر بنهیم خلاصه حجّت و برهان این آیه منزله اعظم از آنست که این علیل تواند اقامه دلیل نماید و الله يقول الحقّ و هو یهدی السبیل و هو القاهر فوق عباده و هو العزیز الجمیل

و همچنین میفرماید تلك آیات الله تتلوها عليك بالحقّ فبأی حدیث بعد الله و آیاته یؤمنون میفرماید اینست آیات منزله از سماء هوّیه میخوانیم بر شما پس بکدام سخن بعد از ظهور حقّ و نزول آیات او ایمان میآورند اگر تلویح این آیه را ملتفت شوی میفهمی که هرگز مظهری اکبر از انبیا نبوده و حجّتی هم اکبر و اعظم از آیات منزله در ارض ظاهر نشده بلکه اعظم از این حجّت حجّتی ممکن نه الا ما شاء ربّک

و در جای دیگر میفرماید ویل لكلّ افاک اثیم یسمع آیات الله تتلی علیه ثمّ یصرّ مستکبراً کأن لم یسمعها فبشره بعذاب الیم یعنی وای بر افک‌کننده گنه‌کار که میشوند آیات نازله از سماء مشیّت الهیّه را که خوانده میشود بر او پس استکبار مینماید که گویا نشنیده آن را پس بشارت ده او را بعذابی دردناک اشارات همین آیه کلّ من فی السموات و الأرض را کفایت میکند لو کان الناس فی آیات ربّهم یتفرّسون چنانچه الیوم میشوند که اگر از آیات الهیّه قرائت شود احدی اعتنا ندارد که گویا پست‌ترین امرها نزدشان آیات الهیّه است و حال آنکه اعظم از آیات امری نبوده و نخواهد بود بگو بایشان ای بی‌خبران میگوئید آنچه را قبل پدران شما گفتند اگر ایشان ثمری از شجره اعراض خود دیدند شما هم خواهید دید و عنقریب با آبای خود در نار مقرّ خواهید یافت فالتار مژاهم فیئس مژوی الظالمین

و در جای دیگر میفرماید و اذا علم من آیاتنا شیئاً اتخذها هرؤاً اولئک لهم عذاب مهین یعنی در وقتی که عالم شود از آیات ما شیئی را اخذ مینماید آن را از روی استهزاء از برای ایشانست عذابی خوارکننده از جمله استهزاء این بود که میگفتند معجزه دیگر ظاهر نما و برهان دیگر بیاور آن یکی فأسقط علينا کسفاً من السماء میگفت و دیگر ان کان هذا هو الحقّ من عندک فأمطر علينا حجارةً من السماء مذکور میداشت بمثل یهودان عهد موسی که تبدیل نمودند مائده سمائیّه را باشیای خبیثه سیر و پیاز آن قوم هم طلب تبدیل مینمودند آیات منزله را بظنونات نجسه کثیفه چنانچه الیوم مشاهده میشود که مائده معنویّه از سماء رحمت الهیّه و غمام مکرمت سبحانیّه نازلست و بحور حیوان در رضوان جنان بامر خالق کن فکان در موج و جریان و جمیع چون کلاب بر اجساد میته مجتمع آمده‌اند و بیرکه شور که ملح اجاجست قانع گشته‌اند سبحان الله کمال تحیّر حاصلست از عبادی که بعد از ارتفاع اعلام مدلول طلب دلیل مینمایند و بعد از ظهور شمس معلوم باشارات علم تمسک جسته‌اند مثل آنست که از آفتاب در اثبات نور او حجّت طلبند و یا از باران نیسان در اثبات فیضش برهان جویند حجّت آفتاب نور اوست که اشراق نموده و عالم را فراگرفته و برهان نیسان جود اوست که عالم را بردای جدید تازه فرموده بلی کور از آفتاب جز گرمی حاصلی نداند و ارض جز از رحمت نیسانی فضلی احصا ننماید

عجب نبود که از قرآن نصیبی نیست جز نقشی

که از خورشید جز گرمی نیابد چشم نابینا

و در جای دیگر میفرماید و اذا تتلى عليهم آياتنا بينات ما كان حجّتهم الا ان قالوا اتنوا بآبائنا ان كنتم صادقين يعنى در وقتى كه تلاوت كرده ميشود بر ايشان آيات ما نيست حجّت ايشان مگر آنكه بگويند بياوريد پدرهاى ما را اگر هستيد راست گويان مشاهده نما كه چه حجّتها بر آن رحمتهاى كامله واسعه ميگرفتند باياتى كه حرفى از آن اعظم است از خلق سموات و ارض و مردگان وادى نفس و هوى را بروح ايمان زنده ميفرمايد استهزا مينمودند و ميگفتند پدرهاى ما را از قبر بيرون آر اين بود اعراض و استكبار قوم و هر کدام از اين آيات براى كلّ من على الارض حجّتى است محكم و برهانىست معظم كه جميع ارض را كفايت ميكند لو اتمم فى آيات الله تتفكرون و در همين آيه مذكوره لآلى اسرار مكنونست اگر فى الجملة دردى يافت شود دوا ميرسد

گوش بحرفهاى مزخرف عباد مدهيد كه ميگويند كتاب و آيات از براى عوام حجّت نميشود زيرا كه نمى فهمند و احصا نميكنند با اينكه اين قرآن حجّت است بر مشرق و مغرب عالم اگر قوه ادراك آن در مردم نبود چگونه حجّت بر كل واقع ميشد از اين قرار بر معرفت الهيه هم نفسى مكلف نيست و لازم نه زيرا كه عرفان او اعظم از عرفان كتاب اوست و عوام استعداد ادراك آن ندارند

بارى اين سخن بغايت لغو و غير مقبولست همه از روى كبر و غرور گفته ميشود كه مردم را از رياض رضاي الهى دور كند و زمام آنها را محكم حفظ نمايند با اينكه نزد حقّ اين عوام از علمائى ايشان كه از حقّ اعراض نموده اند بغايت مقبولتر و پسنديده ترند و فهم كلمات الهيه و درك بيانات حمامات معنويه هيچ دخلى بعلم ظاهرى ندارد اين منوط بصفاى قلب و تركيه نفوس و فراغت روح است چنانچه حال عبادى چند موجودند كه حرفى از رسوم علم ندیده اند و بر رفر علم جالستند و از سحاب فيض الهى رياض قلوبشان بگلهائى حكمت و لاله هاى معرفت تزيين يافته فطوبى للمخلصين من انوار يوم عظيم و همچنين ميفرماید و الذين كفروا بايات الله و لقائه اولئك يئسوا من رحمتى و اولئك لهم عذاب اليم و همچنين ميفرماید و يقولون ائنا لتاركوا آلهتنا لشاعر مجنون مضمون اين آيه واضحت مشاهده فرمائيد كه بعد از تنزيل آيات چه ميگفتند آيا ما ترك كننده ايم خدايان خود را براى شاعرى مجنون كه آن حضرت را شاعر ميناميدند و بايات الهيه سخریه مينمودند و ميگفتند اين كلمات اساطير اولين است يعنى كلماتيست كه قبل گفته شده و محمد آن كلمات را تركيب نموده ميگويد از خدا است چنانچه اليوم بمثل همان را شنیده ايد كه نسبت باين امر ميدهند و ميگويند كه اين كلمات را با كلمات قبل تركيب نموده و يا كلماتيست مغلوط قد كبر قولهم و صغر شأنهم و حدّهم

اينست كه بعد از اين انكارها و اعتراضات كه مذكور شد گفتند بعد از موسى و عيسى موافق كتب نبايد نبى مستقلّ كه ناسخ شريعت باشد مبعوث شود بايد شخصى بيابد كه مكمل شريعت قبل باشد اين آيه مباركه كه مشعر بر جميع مطالب الهيه و مدلّ بر عدم انقطاع فيوضات رحمانيه است نازل شد و لقد جاءكم يوسف من قبل بالبينات فما زلتم فى شكّ مما جاءكم به حتى اذا هلك قلتم لن يبعث الله من بعده رسولاً كذلك يضلّ الله من هو مسرف مرتاب و بتحقيق آمد شما را يوسف از پيش با بينه ها پس پيوسته بوديد در شك از آنچه آمد شما را بان تا چون هلاك شد گفتيد مبعوث نميگرداند خدا بعد از او رسولى را همچنين اضلال ميكند خدا كسى را كه اوست اسراف كننده و شك آورنده بيروردگار خود پس از اين آيه ادراك فرمائيد و يقين كنيد كه در هر عصر امم آن عهد بايهئى از كتاب تمسك جسته از اينگونه حرفهاى مزخرف ميگفتند كه ديگر نبى نبايد در ابداع بيابد مثل آنكه آيه انجيل را كه مذكور شده علمائى آن استدلال بان نمودند كه هرگز حكم انجيل مرتفع نميشود و پيغمبرى مستقلّ مبعوث نگردد الا براى اثبات شريعت انجيل و اكثرى از ملل مبتلا باين مرض روحى شده اند

چنانچه اهل فرقان را می بینی که چگونه بمثل امم قبل بذکر خاتم النبیین محتجب گشته اند با اینکه خود مقررند بر اینکه ما یعلم تأویلہ الا اللہ و الراسخون فی العلم بعد که راسخ در علوم و امها و نفسها و ذاتها و جوهرها بیان میفرماید که قدری مخالف هوای ایشان واقع میشود اینست که میشنوی که چه میگویند و چه میکنند و نیست اینها مگر از رؤسای ناس در دین یعنی آنهایی که الهی بجز هوی اخذ نکرده اند و بغیر ذهب مذهبی نیافته اند و بحجبات علم محتجب گشته اند و بضلالت آن گمراه شده اند چنانچه بتصریح تمام ربّ الأنام میفرماید أفرأیت من اتّخذ الهه هواه و اضلّہ اللّٰه علی علم و ختم علی سمعه و قلبه و جعل علی بصره غشاوۃ فمّن یهدیه من بعد اللّٰه أ فلا تذکرون یعنی آیا دیدی آن غافل را که گرفت خدای خود خواهشهای نفس خود را و اضلال کرد او را خدا بر علمی و مهر نهاد بر گوش و دلش و گردانید بر چشمش پرده‌ئی پس که هدایت میکند او را از بعد خدا آیا پند نمیگیرید

در معنی و اضلّہ اللّٰه علی علم اگرچه در ظاهر آنست که ذکر شد ولیکن نزد این فانی مقصود از آیه علمای عصرند که اعراض از جمال حقّ نمودند و بعلم خود که از نفس و هوی ناشی گشته متمسک شده بر نبأ الهی و امر او احتجاج مینمودند قل هو نبأ عظیم انتم عنه معرضون و همچنین میفرماید و اذا تتلی علیهم آیاتنا بینات قالوا ما هذا الا رجل یرید ان یردکم عما کان یعبداً آبائکم و قالوا ما هذا الا افک مفتری و الحقّ یقول و چون خوانده شود بر ایشان یعنی بر آن کفره فجره آیات قدسیه احدیه گویند آن مشرکان از حقّ بیخبران نیست این رسول پروردگار مگر مردی که میخواهد منع کند شما را از آنچه که میپرستیدند آن را پدرهای شما و دیگر گفتند نیست این مگر کذبی افترا کرده شده

بشنوید ندای قدس الهی و نوای خوش صمدانی را که چگونه در تلویح انداز فرموده مکذبین آیات را و بیزاری جسته منکرین کلمات قدسیه را و بعد ناس را ملاحظه فرمائید از کوثر قرب و اعراض و استکبار آن محرومان را بر آن جمال قدس با اینکه آن جوهر لطف و کرم هیاکل عدم را بعرضه قدم هدایت میفرمود و آن فقیران حقیقی را بشریعه قدسیه غنا دلالت مینمود مع ذلک بعضی میگفتند این مردیست افتراکننده بر پروردگار عالمیان و بعضی میگفتند این منع کننده است ناس را از شریعه دین و ایمان و برخی نسبت جنون میدادند و امثال ذلک

چنانچه الیوم مشاهده میکنید چه سخنها لغو که بآن جوهر بقا گفته اند و چه نسبتها و خطاها که بآن منبع و معدن عصمت داده اند با اینکه در کتاب الهی و لوح قدس صمدانی در جمیع اوراق و کلمات انداز فرموده مکذبین و معرضین آیات منزله را و بشارت فرموده مقبلین آن را با وجود این چه قدر اعتراضات که بر آیات منزله از سموات قدسیه بدعیه نموده اند و حال آنکه چشم امکان چنین فضلی ندیده و قوه سمع اکوان چنین عنایتی نشنیده که آیات بمثابه غیث نیسانی از غمام رحمت رحمانی جاری و نازل شود چه که انبیای اولو العزم که عظمت قدر و رفعت مقامشان چون شمس واضح و لائحتست مفتخر شدند هر کدام بکتابی که در دست هست و مشاهده شده و آیات آن احصا گشته و از این غمام رحمت رحمانی اینقدر نازل شده که هنوز احدی احصا نموده چنانچه بیست مجلد الآن بدست میآید و چه مقدار که هنوز بدست نیامده و چه مقدار هم که تاراج شده و بدست مشرکین افتاده و معلوم نیست چه کرده اند

ای برادر باید چشم گشود و تفکر نمود و ملتجی بمظاهر الهیه شد که شاید از مواعظ واضحه کتاب پند گیریم و از نصایح مذکوره در الواح متنبه شویم اعتراض بر منزل آیات نکنیم امرش را بجان تسلیم کنیم و حکمش را بتمام جان و روان قبول نمائیم و مدعن شویم که شاید در فضای رحمت وارد شویم و در شاطی فضل مسکن یابیم و آنه بعباده لغفور رحیم و همچنین میفرماید قل یا اهل الکتاب هل تنقمون منّا الا ان آمنا باللّٰه و ما انزل الینا و ما انزل من قبل و ان اکثرکم فاسقون چه قدر واضح است مقصود در این آیه و چه مبرهن است حجّیت آیات منزله و این آیه در وقتی نازل شد که کفار به اسلام اذیت مینمودند و نسبت کفر میدادند چنانچه نسبت میدادند باصحاب آن حضرت که بخدا کافر شده اید و بساحری

کذاب مؤمن و موقن گشته‌اید و در صدر اسلام که هنوز امر بر حسب ظاهر قوت نداشت در هر مقام و مکان که دوستان آن حضرت را ملاقات مینمودند نهایت اذیت و زجر و رجم و سب بر آن مقبلین الی الله معمول میداشتند در این وقت این آیه مبارکه از سماء احدیه نازل شد بیرهانی واضح و دلیلی لائح و تعلیم فرمود اصحاب آن حضرت را که بگوئید بکافران و مشرکان که آیا اذیت میکنید ما را و ستم مینمائید و عملی از ما صادر نشد مگر آنکه ایمان آوردیم بخدا و بآیاتی که نازل شد بر ما از لسان محمد و همچنین آیاتی که نازل شد بر انبیای او از قبل که مقصود این است تقصیری نداریم مگر آنکه آیات جدیده بدیعه الهیه را که بر محمد نازل شد و آیات قدیمه که بر انبیای قبل نازل شد جمیع را من عند الله دانستیم و تصدیق و اذعان نمودیم و این دلیلی است که سلطان احدیه تعلیم فرموده عباد خود را

معدلک آیا جایز است این آیات بدیعه که احاطه فرمود شرق و غرب را از آن معرض شوند و خود را از اهل ایمان دانند و یا آنکه مؤمن شوند منزل آیات را باین استدلال که خود فرموده مقرّین را از اهل ایمان محسوب نفرماید حاشا ثم حاشا که مقبلین و مقرّین آیات احدیه را از ابواب رحمت خود براند و متمسکین بحجت مشته را تهدید فرماید از آنه مثبت الحقّ بآیاته و محقق الامر بکلماته و انه لهو المقتدر المهیمن القدیر

و همچنین میفرماید و لو نزلنا علیک کتاباً فی قرطاس فلمسوه بأیدیهم لقال الذین کفروا ان هذا الا سحر مبین و اکثری آیات فرقانیه مدلّ و مشعر بر این مطلب است و این بنده اختصار نمودم باین آیات مذکوره و حال ملاحظه فرمائید که در جمیع کتاب جز آیات را که حجت قرار فرموده برای معرفت مظاهر جمال خود دیگر امری ذکر شده تا بان متمسک شوند و اعتراض نمایند بلکه در همه موارد بر منکرین آیات و استهزاءکننده آن وعده نار فرموده‌اند چنانچه معلوم شد

حال اگر کسی بیاید بکروورها از آیات و خطب و صحائف و مناجات بی‌آنکه بتعلیم اخذ نموده باشد آیا بچه دلیل میتوان اعتراض نمود و از این فیض اکبر محروم شد و جواب چه خواهند گفت بعد از عروج روح از جسد ظلمانی آیا متمسک میشوند که بفلان حدیث تمسک جستیم و چون معنی آن را بظاهر نیافتیم لهذا بر مظاهر امر اعتراض نمودیم و از شرایع حقّ دور گشتیم آیا نشنیده‌اید که از جمله علّت اینکه بعضی از انبیا اولو العزم بودند نزول کتاب بود بر آنها و این مسلم است با وجود این چگونه جایز است که بر صاحب کتب که چندین مجلّات از او ظاهر شده بحرفهای فلان مرد که از روی جهل بعضی کلمات برای القای شبهه در قلوب جمع نموده و شیطان عصر شده برای اغفال عباد و اضلال من فی البلاد پیروی نمایند و از خورشید فیض الهی بی‌بهره گردند و از همه این مراتب گذشته آیا از این نفس قدسی و نفس رحمانی احتراز جویند و ادبار نمایند نمیدانم بکه تمسک جویند و بکدام وجه اقبال کنند بلی و لکلّ وجهه هو مولیها فقد هدیناک السبیلین فی هذین المنهجین ثم امش علی ما تختار لنفسک و هذا قول الحقّ و ما بعد الحقّ الا الضلال

و از جمله ادلّه بر اثبات این امر آنکه در هر عهد و عصر که غیب هوّیه در هیکل بشریه ظاهر میشد بعضی از مردمی که معروف نبودند و علاقه دنیا و جهتی نداشته‌اند بضیاء شمس نبوت مستضیء و بانوار قمر هدایت مهتدی میشدند و بلقاء الله فائز میگشتند لهذا این بود که علمای عصر و اغنیای عهد استهزاء مینمودند چنانچه از لسان آن گمراهان میفرماید فقال الملائه الذین کفروا من قومه ما نراک الا بشراً مثلنا و ما نراک اتبعک الا الذینهم ارادنا بادی الرأی و ما نری لکم علینا من فضل بل نظنکم کاذبین اعتراض مینمودند و بان مظاهر قدسیه میگفتند که متابعت شما نکرده مگر ارادل ما که اعتنائی بشأن آنها نیست و مقصودشان این بوده که علما و اغنیا و معارف قوم بشما ایمان نیاوردند و باین دلیل و امثال آن استدلال بر بطلان من له الحقّ مینمودند

و اما در این ظهور اظهر و سلطنت عظمی جمعی از علمای راشدین و فضلالی کاملین و فقهای بالغین از کأس قرب و وصال مرزوق شدند و بعنایت عظمی فائز گشتند و از کون و امکان در سبیل جانان گذشتند بعضی از اسامی آنها ذکر میشود

که شاید سبب استقامت انفس مضطربه و نفوس غیر مطمئنّه شود

از آن جمله جناب ملاً حسین است که محلّ اشراق شمس ظهور شدند لولاه ما استوی اللّٰه علی عرش رحمانیته و ما استقرّ علی کرسی صمدانیته و جناب آقا سیّد یحیی که وحید عصر و فرید زمان خود بودند و ملاً محمّد علی زنجانی و ملاً علی بسطامی و ملاً سعید بارفروشی و ملاً نعمه اللّٰه مازندرانی و ملاً یوسف اردبیلی و ملاً مهدی خوئی و آقا سیّد حسین ترشیزی و ملاً مهدی کندی و برادر او ملاً باقر و ملاً عبدالخالق یزدی و ملاً علی برقانی و امثال آنها که قریب چهارصد نفر بودند که اسامی جمیع در لوح محفوظ الهی ثبت شده

همه اینها مهتدی و مقررّ و مدعن گشتند برای آن شمس ظهور بقسمی که اکثری از مال و عیال گذشتند و برضای ذی الجلال پیوستند و از سر جان برای جانان برخاستند و انفاق نمودند بجمیع آنچه مرزوق گشته بودند بقسمی که سینه‌هاشان محلّ تیرهای مخالفین گشت و سرهاشان زینت سنان مشرکین چنانچه ارضی نماند مگر آنکه از دم این ارواح مجرّده آشامید و سیفی نماند مگر آنکه بگردنهاشان ممسوح گشت و دلیل بر صدق قولشان فعلشان بس آیا شهادت این نفوس قدسیّه که باین طریق جان در راه دوست دادند که همه عالم از ایثار دل و جانشان متحیر گشتند کفایت نمیکند برای این عبادی که هستند و انکار بعضی عباد که دین را بدرهمی دادند و بقا را بفنا تبدیل نمودند و کوثر قرب را بچشمه‌های شور معاوضه کردند و بجز اخذ اموال ناس مرادی نجویند چنانچه مشاهده میشود که کل بزخارف دنیا مشغول شده‌اند و از ربّ اعلی دور مانده

حال انصاف دهید که شهادت اینها مقبول و مسموعست که قولشان و فعلشان موافق و ظاهرشان و باطنشان مطابق بنحوی که تاهت العقول فی افعالهم و تحیرت النفوس فی اضطبارهم و بما حملت اجسادهم و یا شهادت این معرضین که بجز هوای نفس نفسی برنیارند و از قفس ظنون باطله نجاتی نیافته‌اند و در یوم سر از فراش برندارند مگر چون خفّاش ظلمانی در طلب دنیای فانیه کوشند و در لیل راحت نشوند مگر در تدبیرات امورات دانیه کوشند بتدبیر نفسانی مشغول گشته و از تقدیر الهی غافل شده‌اند روز بجان در تلاش معاشند و شب در تزین اسباب فراش آیا در هیچ شرع و ملّتی جایز است که باعراض این نفوس محدوده متمسک شوند و از اقبال و تصدیق نفوسی که از جان و مال و اسم و رسم و ننگ و نام در رضای حقّ گذشته‌اند اغفال نمایند

آیا نبود که از قبل امر سیّدالشّهداء را اعظم امور و اکبر دلیل بر حقّیت آن حضرت می‌شمردند و میگفتند در عالم چنین امری اتّفاق نیفتاد و حقّی باین استقامت و ظهور ظاهر نشد با اینکه امر آن حضرت از صبح تا ظهر بیشتر امتداد نیافت ولیکن این انوار مقدّسه هیجده سنه میگذرد که بلایا از جمیع جهات مثل باران بر آنها بارید و بچه عشق و حبّ و محبّت و ذوق که جان رایگان در سبیل سبحان انفاق نمودند چنانچه بر همه واضح و مبرهن است با وجود این چگونه این امر را سهل شمرند آیا در هیچ عصر چنین امر خطیری ظاهر شد و آیا اگر این اصحاب مجاهد فی اللّٰه نباشند دیگر که مجاهد خواهد بود و آیا اینها طالب عزّت و مکنت و ثروت بودند و آیا مقصودی جز رضای حقّ داشتند و اگر این همه اصحاب با این آثار عجیبه و افعال غریبه باطل باشند دیگر که سزاوار است که دعوی حقّ نماید قسم بخدا که همین فعلشان برای جمیع من علی الأرض حجّت کافی و دلیل وافی است لو کان النّاس فی اسرار الأمر یتفکرون و سیعلم الّذین ظلّموا ایّ منقلب ینقلبون

و از همه گذشته علامت صدق و کذب در کتاب معلوم و مقررّ شده باید ادّعا و دعاوی کلّ عباد باین محکّ الهی زده شود تا صادق را از کاذب تمیز دهد اینست که میفرماید فتمنّوا الموت ان کتم صادقین حال ملاحظه فرمائید با این شهدای صادق که نصّ کتاب شاهد بر صدق قول ایشانست چنانچه دیده‌اید که همه جان و مال و زن و فرزند و کلّ مایملک را انفاق نموده‌اند و باعلی غرف رضوان عروج فرمودند شهادت این طلعات عالیّه و انفس منقطعّه بر تصدیق این امر عالی متعالی مقبول نیست و شهادت این گروه که برای ذهب از مذهب گذشته‌اند و برای جلوس بر صدر از اوّل ماصدر احتراز جسته‌اند بر

بطلان این نور لائح جایز و مقبولست با اینکه جمیع مردم ایشان را شناخته‌اند و اینقدر ادراک نموده‌اند که از ذره‌ئی از اعتبار ظاهری ملکی در سبیل دین الهی نمیگذرند تا چه رسد بجان و مال و غیره

حال ملاحظه فرمائید که چگونه محک الهی بنص کتاب تفصیل نمود و خالص را از غش تمیز داده و مع‌ذلک هنوز شاعر نشده‌اند و در نوم غفلت بکسب دنیای فانیه و ریاست ظاهری مشغول شده‌اند

یا ابن الانسان قد مضی علیک ایام و اشتغلت فیها بما تهوی به نفسک من الظنون و الأوهام الی متی تكون راقداً علی بساطک فارفع رأسک عن التوم فانّ الشمس قد ارتفعت فی وسط الزوال لعلّ تشرق علیک بأنوار الجمال والسلام

ولکن معلوم باشد که این علما و فقها که مذکور شد هیچیک ریاست ظاهره نداشته‌اند چه که محالست علمای مقتدر معروف عصر که بر صدر حکم جالسند و بر سریر امر ساکن تابع حقّ شوند الا من شاء ربک چنین امری در عالم ظهور نمود مگر قلیلی و قلیل من عبادی الشکور چنانچه در این عهد احدی از علمای مشهور که زمام ناس در قبضه حکم ایشان بود اقبال نجستند بلکه بتمام بغض و انکار در دفع کوشیدند بقسمی که هیچ گوشی نشنیده و هیچ چشمی ندیده

و ربّ اعلی روح ما سواه فداه بخصوص بجمیع علمای هر بلدی توقیعی صادر فرموده‌اند و مراتب اعراض و اغماض هر کدام را در توقیع او بتفصیل ذکر فرموده‌اند فاعتبروا یا اولی الأبصار و مقصود از آن ذکر آن بود که مباد اهل بیان در ظهور مستغاث فی القيامة الأخری اعتراض نمایند که در ظهور بیان جمعی از علما موقن گشته‌اند و چرا در این ظهور نشد و نعوذ باللّه متمسک باینگونه مزخرفات شوند و از جمال الهی محروم گردند بلی این علما که مذکور شد اکثری معروف نبودند و بفضل اللّه از ریاست ظاهره و زخارف فانیه جمیع مقدّس و منزّه بوده‌اند ذلک من فضل اللّه یؤتیه من یشاء

و دلیل و برهان دیگر که چون شمس بین دلائل مشرقست استقامت آن جمال ازلیست بر امر الهی که با اینکه در سنّ شباب بودند و امری که مخالف کلّ اهل ارض از وضع و شریف و غنی و فقیر و عزیز و ذلیل و سلطان و رعیت بود با وجود این قیام بر آن امر فرمود چنانچه کل استماع نمودند و از هیچکس و هیچ نفس خوف نمودند و اعتنا نفرمودند آیا میشود این بغیر امر الهی و مشیت مثبتة ربّانی قسم بخدا که اگر کسی فکر و خیال چنین امری نماید فی الفور هلاک شود و اگر قلبهای عالم را در قلبش جا دهی باز جسارت بر چنین امر مهم نماید مگر باذن الهی باشد و قلبش متصل بفیوضات رحمانی و نفسش مطمئن بعنایات ربّانی آیا این را بچه حمل میکنند آیا بجنون نسبت میدهند چنانچه بانبیای قبل دادند و یا میگویند برای ریاست ظاهره و جمع زخارف دنیای فانیه این امور را متعرض شده‌اند

سبحان اللّه در اوّل از کتب خود که آن را قیوم اسماء نامیده و اوّل و اعظم و اکبر جمیع کتب است اخبار از شهادت خود میدهند و در مقامی این آیه را ذکر فرموده‌اند یا بقیة اللّه قد فدیته بکلی لک و رضیت السّب فی سبیلک و ما تمنیت الاّ القتل فی محبتک و کفی باللّه العلیّ معتصماً قدیماً

و همچنین در تفسیر هاء تمنای شهادت خود را نموده‌اند کائی سمعت منادياً ینادی فی سرّی اقد احبّ الأشياء الیک فی سبیل اللّه کما فدی الحسنین علیه السلام فی سبیلی و لو لا کنت ناظراً بذلک السرّ الواقع فوالذی نفسی بیده لو اجتمعوا ملوک الأرض لن یقدروا ان یأخذوا منّی حرفاً فکیف عبید الذی لیس لهم شأن بذلک و انهم مطرودون الی ان قال لیعلم کلّ مقام صبری و رضائی و فدائی فی سبیل اللّه

آیا صاحب این بیان را میتوان نسبت داد که در غیر صراط الهی مشی مینماید و یا بغیر رضای او امری طلب نموده در همین آیه نسیم انقطاعی مکنون شده که اگر بوزد جمیع هیاکل وجود جان را انفاق نمایند و از روان درگذرند حال ملاحظه نمائید که چه قدر ناس نسناسند و بغایت حقّ ناسپاس که چشم از جمیع اینها پوشیده‌اند و بعقب مرداری چند که از بطنشان افغان مال مسلمانان می‌آید میدوند و با وجود این چه نسبتهای غیر لایقه که بمطالع قدسیّه میدهند کذلک نذکر لک ما اکتسبت

ایدی اللدینهم کفروا و اعرضوا عن لقاء الله فی يوم القيامة و عذبهم الله بنار شرکهم و اعد لهم فی الآخرة عذاباً تحترق به اجسادهم و ارواحهم ذلك بانهم قالوا ان الله لم یکن قادراً علی شیء و كانت یده عن الفضل مغلوله

و استقامت بر امر حجّتی است بزرگ و برهانیت عظیم چنانچه خاتم انبیا فرمودند شیبّتی الایتین یعنی پیر نمود مرا دو آیه که هر دو مشعر بر استقامت بر امر الهیست چنانچه میفرماید فاستقم كما امرت

حال ملاحظه فرمائید که این سدره رضوان سبحانی در اول جوانی چگونه تبلیغ امر الله فرمود و چه قدر استقامت از آن جمال احدیت ظاهر شد که جمیع من علی الأرض بر منعی اقام نمودند حاصلی نبخشید آنچه ایذا بر آن سدره طوبی وارد میآوردند شوقش بیشتر و نار حبش مشتعلتر میشد چنانچه این فقرات واضح است و احدی انکار ندارد تا آنکه بالأخره جان را درباخت و برفیق اعلی شتافت

و از جمله دلایل ظهور غلبه و قدرت و احاطه که بنفسه از آن مظهر وجود و مظهر معبود در اکناف و اقطار عالم ظاهر شد چنانچه آن جمال ازلی در شیراز در سنه ستین ظاهر شدند و کشف غطا فرمودند مع ذلک باندک زمانی آثار غلبه و قدرت و سلطنت و اقتدار از آن جوهر الجواهر و بحر البحور در جمیع بلاد ظاهر شد بقسمی که از هر بلدی آثار و اشارات و دلالات و علامات آن شمس لاهوتی هویدا گشت و چه مقدار قلوب صافیّه رقیقه که از آن شمس ازلیّه حکایت نمودند و چه قدر رشحات علمی از آن بحر علم لدنی که احاطه نمود جمیع ممکنات را با اینکه در هر بلد و مدینه جمیع علما و اعزّه بر منع و ردّ ایشان برخاستند و کمر غل و حسد و ظلم بر دفعشان بستند و چه نفوس قدسیّه را که جواهر عدل بودند بنسبت ظلم کشتند و چه هیاکل روح را که صرف علم و عمل از ایشان ظاهر بود بیدترین عذاب هلاک نمودند مع کلّ ذلک هر یک از آن وجودات تا دم مرگ بذکر الله مشغول بودند و در هوای تسلیم و رضا طائر و بقسمی این وجودات را تقلیب نمودند و تصرف فرمودند که بجز اراده اش مرادی نجستند و بجز امرش امری نگزیدند رضا برضایش دادند و دل بخیالش بستند

حال قدری تفکرّ نمائید آیا چنین تصرف و احاطه از احدی در امکان ظاهر شده و جمیع این قلوب منزّه و نفوس مقدّسه بکمال رضا در موارد قضا شتافتند و در مواقع شکایت جز شکر از ایشان ظاهر نه و در موطن بلا جز رضا از ایشان مشهود نه و این رتبه هم معلوم است که کلّ اهل ارض چه مقدار غل و بغض و عداوت باین اصحاب داشتند چنانچه اذیت و ایذای آن طلعات قدسی معنوی را علّت فوز و رستگاری و سبب فلاح و نجاج ابدی میدانستند آیا هرگز در هیچ تاریخی از عهد آدم تا حال چنین غوغائی در بلاد واقع شد و آیا چنین ضوضائی در میان عباد ظاهر گشت و با این همه ایذا و اذیت محلّ لعن جمیع ناس شدند و محلّ ملامت جمیع عباد و گویا صبر در عالم کون از اضطبارشان ظاهر شد و وفا در ارکان عالم از فعلشان موجود گشت

باری در جمیع این وقایع حادثه و حکایات وارده تفکرّ فرمائید تا بر عظمت امر و بزرگی آن مطلع گردید تا بعنایت رحمن روح اطمینان در وجود دمیده شود و بر سریر ایقان مستریح و جالس شوید خدای واحد شاهد است که اگر فی الجمله تفکرّ نمائید علاوه بر همه این مطالب مقررّه و دلایل مذکوره همین رد و سب و لعن اهل ارض بر این فوارس میدان تسلیم و انقطاع اعظم دلیل و اکبر حجّت بر حقّیت ایشانست و در هر آن که تفکرّ در اعتراضات جمیع مردم از علما و فضلا و جهّال فرمائی در این امر محکمتر و راسختر و ثابت تر میشود زیرا که جمیع آنچه واقع شده از قبل معادن علم لدنی و مواقع احکام ازلی خبر داده اند

اگرچه این بنده اراده ذکر احادیث قبل را نداشتم ولیکن نظر بمحبّت آن جناب چند روایتی که مناسب این مقام است ذکر مینمایم با اینکه فی الحقیقه احتیاج نیست زیرا که آنچه ذکر شده جمیع ارض و من علیها را کافی است و فی الحقیقه جمیع کتب و اسرار آن در این مختصر ذکر شده بقسمی که اگر کسی قدری تأمل نماید جمیع اسرار کلمات الهی و امور



ظاهره از آن سلطان حقیقی را از آنچه ذکر شده ادراک مینماید ولیکن چون همه ناس بر یک شأن و یک مقام نیستند لهذا چند حدیثی ذکر مینمایم تا سبب استقامت انفس متزلزله شود و اطمینان عقول مضطربه گردد و همچنین حجّت الهی بر اعلیٰ و ادانی عباد تام و کامل گردد

از جمله احادیث اینست که میفرماید اذا ظهرت رایة الحق لعنھا اهل الشرق و الغرب حال باید قدری از صهبای انقطاع نوشید و بر رفر امتناع مقرر گزید و تفکر ساعة خیر من عبادة سبعین سنة را منظور داشت که آخر سبب این امر شنیع چه میشود که جمیع مردم با اظهار حبّ و طلب حقّ بعد از ظهور اهل حقّ را لعن نمایند چنانچه مستفاد از حدیث میشود و این واضحست که سبب نسخ قواعد و رسوم و عادات و آدابست که همه ناس بآن محدود گشته‌اند و الا اگر جمال رحمن بر همان رسوم و آداب حرکت نماید و تصدیق کند مردم را در آنچه بآن مشغولند دیگر چرا این همه اختلاف و فساد در ملک ظاهر میشود و مصدّق و مثبت این حدیث شریف قوله تعالی یوم یدعو الدّاع الی شیء نکر

باری چون منادی احدیه از ورای حجبات قدسیه مردم را بانقطاع تمام میخواند از آنچه که در دست دارند و این ندای الهی چون مخالف هوی است لهذا اینهمه افتتان و امتحان رو میدهد و حال مردم را ملاحظه نما که هیچ ذکر این احادیث محکمه را که جمیع ظاهر شده نمینمایند ولیکن آن احادیثی که صحّت و سقم آن معلوم نیست تمسک بآنها جسته‌اند که چرا ظاهر نشد و حال آنکه آنچه را هم که تعقل نموده‌اند ظاهر شد و باهر گشت و آثار و علامات حقّ بمثل شمس در وسط سماء لائح معذلک عباد در تبه جهل و نادانی سرگردان مانده‌اند با اینکه چه قدر از آیات فرقانیه و روایات محققه که جمیع دالّ است بر شرع و حکم جدید و امر بدیع باز منتظرند که طلعت موعود بر شریعت فرقان حکم فرماید چنانچه یهود و نصاری همین حرف را میگویند

و از جمله کلمات مدّله بر شرع جدید و امر بدیع فقرات دعای ندبه است که میفرماید این المدخّر لتجدید الفرائض و السنن و این المتخیر لاعادة الملة و الشریعة و در زیارت میفرماید السلام علی الحقّ الجدید سأل ابوعبدالله عن سیرة المهديّ کیف سیرته قال (ع) یصنع ما صنع رسول الله (ص) و یهدم ما کان قبله کما هدم رسول الله امر الجاهلیة

حال ملاحظه فرمائید که با وجود امثال این روایات چه استدلالها بر عدم تغییر احکام مینمایند با اینکه مقصود از هر ظهور ظهور تغییر و تبدیل است در ارکان عالم سرّاً و جهرّاً ظاهراً و باطناً چه اگر بهیچوجه امورات ارض تغییر نیابد ظهور مظاهر کلیّه لغو خواهد بود و با اینکه در عوالم که از کتب مشهوره معتبره است میفرماید یظهر من بنی هاشم صبیّ ذو کتاب و احکام جدید الی ان قال و اکثر اعدائه العلماء و در مقامی دیگر از صادق بن محمد ذکر مینماید که فرمودند و لقد یظهر صبیّ من بنی هاشم و یأمر الناس بیعته و هو ذو کتاب جدید یبایع الناس بکتاب جدید علی العرب شدید فان سمعتم منه شیئاً فاسرعوا الیه خوب وصیّت ائمه دین و سرج یقین را عمل نمودند با اینکه میفرماید اگر شنیدید که جوانی از بنی هاشم ظاهر شد و میخواند مردم را بکتاب جدید الهی و احکام بدیع ربّانی بشتابید بسوی او معذلک جمیع حکم کفر و خروج از ایمان بآن سیّد امکان دادند و نرفتند بسوی آن نور هاشمی و ظهور سبحانی مگر با شمشیرهای کشیده و قلبهای پرکینه و دیگر ملاحظه عداوت علما نمائید که بچه صریحی در کتب مذکور است با وجود همه این احادیث ظاهره مدّله و اشارات واضحه محققه جمیع ناس از جوهر صافی معرفت و بیان معرض شده‌اند و بمظاهر ضلالت و طغیان اقبال نموده‌اند و با این روایات وارده و کلمات نازله میگویند آنچه نفسشان بآن مایل است و اگر جوهر حقّ بیانی بفرماید که مخالف نفس و هوای این گروه واقع شود فی الفور تکفیر نمایند و میگویند این مخالف قول ائمه دین و انوار مبین است و در شرع متین چنین امری و حکمی صادر نشده چنانچه الیوم امثال این سخنهای بی‌فائده از این هیاکل فانیه ظاهر شده و میشود

حال این روایت را ملاحظه نمائید که چگونه از قبل جمیع امورات را اخبار فرموده‌اند در اربعین ذکر فرموده یظهر من بنی هاشم صبیّ ذو احکام جدید فیدعو النَّاس و لم یجبه احد و اکثر اعدائه العلماء فاذا حکم بشیء لم یطیعوه فیقولون هذا خلاف ما عندنا من ائمة الدین الی آخر الحدیث چنانچه الیوم جمیع همین کلمات را اعاده مینمایند و شاعر بر این نشده که آن حضرت بر عرش یفعل ما یشاء جالسند و بر کرسیّ یحکم ما یرید ساکن

و هیچ ادراکی سبقت نیابد بر کیفیت ظهور او و هیچ عرفانی احاطه ننماید بر کمیت امر او و جمیع قولها بتصدیق او منوط است و تمام امور بامر او محتاج و ماسوای او بامر او مخلوقند و بحکم او موجود و اوست مظهر اسرار الهی و مبین حکمت‌های غیب صمدانی چنانچه در بحارالانوار و عوالم و در ینوع از صادق بن محمد وارد شده که فرمود العلم سبعة و عشرون حرفاً فجمیع ما جاءت به الرّسل حرفان و لم یعرف النَّاس حتّی الیوم غیر الحرفین فاذا قام قائمنا اخرج الخمسة و العشرين حرفاً حال ملاحظه فرمائید که علم را بیست و هفت حرف معین فرموده و جمیع انبیا از آدم الی خاتم دو حرف آن را بیان فرموده‌اند و بر این دو حرف مبعوث شده‌اند و میفرماید قائم ظاهر میفرماید جمیع این بیست و پنج حرف را از این بیان قدر و رتبه آن حضرت را ملاحظه فرما که قدرش اعظم از کلّ انبیا و امرش اعلی و ارفع از عرفان و ادراک کلّ اولیاست و امری را که انبیا و اولیا و اصفیا بآن اطلاع نیافته و یا بامر مبرم الهی اظهار نداشته این همج رعاع بعقول و علوم و ادراک ناقص خود میزان میکنند اگر مطابق نیاید رد مینمایند ام تحسب انّ اکثرهم یسمعون او یعقلون ان هم الا کالانعام بل هم اضلّ سیبلا

آیا این حدیث مذکور را بر چه حمل مینمایند که صریح بر ظهور مطالب غیبیه و امورات بدیعه جدیده است در ایام آن حضرت و این امورات بدیعه سبب اختلاف ناس میشود بقسمی که جمیع علما و فقها حکم بر قتل آن حضرت و اصحاب او کنند و همه اهل ارض بر مخالفت قیام نمایند چنانچه در کافی در حدیث جابر در لوح فاطمه در وصف قائم میفرماید علیه کمال موسی و بهاء عیسی و صبر ایوب فیدلّ اولیائه فی زمانه و تنهادی رؤوسهم کما تنهادی رؤوس التّرك و الدّیلم فیقتلون و یحرقون و یکونون خائفین مرعوبین و جلین تصبغ الارض بدمائهم و یفشو الویل و الرّنة فی نسائهم اولئک اولیائی حقّاً حال ملاحظه فرمائید که حرفی از این حدیث باقی نماند مگر آنکه ظاهر شد چنانچه در اکثر اماکن دم شریفشان ریخته شد و در هر بلدی ایشان را اسیر نموده و بولایات و شهرها گردانیدند و بعضی را سوختند و معذک هیچ نفسی فکر ننمود که اگر قائم موعود بشریعت و احکام قبل مبعوث و ظاهر شود دیگر ذکر این احادیث برای چه شده و چرا این همه اختلاف ظاهر میشود تا آنکه قتل این اصحاب را واجب دانند و اذیت این ارواح مقدّسه را سبب وصول بمعارج قرب شمرند

و دیگر ملاحظه فرمائید چگونه جمیع این امور وارده و افعال نازله در احادیث قبل ذکر شده چنانچه در روضه کافی در بیان زوراء میفرماید و فی روضة الکافی عن معاویة بن وهب عن ابی عبدالله قال أ تعرف الزوراء قلت جعلت فداک یقولون أنّها بغداد قال لا ثمّ قال دخلت الرّی قلت نعم قال اتیت سوق الدّوابّ قلت نعم قال رأیت جبل الأسود عن یمین الطّریق تلک الزوراء یقتل فیها ثمانون رجلاً من ولد فلان کلّهم یصلح الخلافة قلت من یقتلهم قال یقتلهم اولاد العجم

اینست حکم و امر اصحاب آن حضرت که از قبل بیان فرموده‌اند و حال ملاحظه فرمائید که زوراء موافق این روایت ارض ری است و این اصحاب را در آن مکان بدترین عذاب بقتل رساندند و جمیع این وجوهات قدسی را عجم شهید نموده چنانچه در حدیث مذکور است و شنیده‌اند و بر همه عالم واضح و مبرهنست حال چرا این خراطین ارض در این احادیث که جمیع آن بمثل شمس در وسط سماء ظاهر شد تفکر مینمایند و اقبال بحق نمیحوبند و ببعضی احادیث که معنی آن را ادراک ننموده‌اند از ظهور حقّ و جمال الله اعراض جسته‌اند و بسقر مقرر گزیده‌اند نیست این امور مگر از اعراض فقهای عصر و علمای عهد اینست که صادق بن محمد میفرماید فقهاء ذلک الزمان شرّ فقهاء تحت ظلّ السماء منهم خرجت الفتنة و الیهم

و از فقها و علمای بیان استدعا مینمایم که چنین مشی ننمایند و بر جوهر الهی و نور ربّانی و صرف ازلی و مبدء و منتهای مظاهر غیبی در زمن مستغاث وارد نیاورند آنچه در این کور وارد شد و بعقول و ادراک و علم متمسک نشوند و بآن مظهر علوم نامتناهی ربّانی مخاصمه نمایند اگرچه با جمیع این وصایا دیده میشود که شخصی اعور که از رؤسای قوم است در نهایت معارضه برخیزد و همچنین در هر بلدی بر نفی آن جمال قدسی برخیزند و اصحاب آن سلطان وجود و جوهر مقصود در کوهها و صحراها فرار نمایند و از دست ظالمین مستور شوند و برخی توکل نمایند و با کمال انقطاع جان دریازند و گویا مشاهده میشود نفسی که بکمال زهد و تقوی موصوف و معروفست بقسمی که جمیع ناس اطاعت او را فرض شمرند و تسلیم امرش را لازم دانند بمحاربه با آن اصل شجره الهیه قیام نمایند و بمنتهای جهد و اجتهاد بمعارضه برخیزد اینست شأن ناس

باری امیدواریم که اهل بیان تربیت شوند و در هوای روح طیران نمایند و در فضای روح ساکن شوند حق را از غیر تمیز دهند و تلبیس باطل را بدیده بصیرت بشناسند اگرچه در این ایام راحه حسدی وزیده که قسم بمرئی وجود از غیب و شهود که از اول بنای وجود عالم با اینکه آن را اولی نه تا حال چنین غل و حسد و بغضائی ظاهر نشده و نخواهد شد چنانچه جمعی که راحه انصاف را نشنیده اند آیات نفاق برافراخته اند و بر مخالفت این عبد اتفاق نموده اند و از هر جهت رمحی آشکار و از هر سمت تیری طیار با اینکه باحدی در امری افتخار نمودم و بنفسی برتری نجستم مع هر نفسی مصاحبی بودم در نهایت مهربان و رفیقی بغایت بردبار و رایگان با فقرا مثل فقرا بودم و با علما و عظاما در کمال تسلیم و رضا مع ذلک فوالله الذی لا اله الا هو با آن همه ابتلا و بأساء و ضراء که از اعدا و اولی الکتاب وارد شد نزد آنچه از احبّا وارد شد معدوم صرف است و مفقود بحت باری چه اظهار نمایم که امکان را اگر انصاف باشد طاقت این بیان نه و این عبد در اول ورود این ارض چون فی الجمله بر امورات محدثه بعد اطلاع یافتم از قبل مهاجرت اختیار نمودم و سر در بیابانهای فراق نهادم و دو سال وحده در صحراهای هجر بسر بردم و از عیونم عیون جاری بود و از قلبم بحور دم ظاهر چه لیالی که قوت دست نداد و چه ایام که جسد راحت نیافت و با این بلاهای نازله و رزایای متواتره فوالذی نفسی بیده کمال سرور موجود بود و نهایت فرح مشهود زیرا که از ضرر و نفع و صحت و سقم نفسی اطلاع نبود بخود مشغول بودم و از ماسوی غافل و غافل از اینکه کمند قضای الهی اوسع از خیال است و تیر تقدیر او مقدّس از تدبیر سر را از کمندش نجات نه و اراده اش را جز رضا چارهئی نه قسم بخدا که این مهاجرتم را خیال مراجعت نبود و مسافرتم را امید مواصلت نه و مقصود جز این نبود که محلّ اختلاف احباب نشوم و مصدر انقلاب اصحاب نگردم و سبب ضرر احدی نشوم و علت حزن قلبی نگردم غیر از آنچه ذکر شد خیالی نبود و امری منظور نه اگرچه هر نفسی محملی بست و بهوای خود خیالی نمود باری تا آنکه از مصدر امر حکم رجوع صادر شد و لابداً تسلیم نمودم و راجع شدم

دیگر قلم عاجز است از ذکر آنچه بعد از رجوع ملاحظه شد حال دو سنه میگذرد که اعدا در اهلاک این عبد فانی بنهایت سعی و اهتمام دارند چنانچه جمیع مطّلع شده اند مع ذلک نفسی از احباب نصرت نموده و بهیچوجه اعانتی منظور نداشته بلکه از عوض نصر حزنها که متوالی و متواتر قولاً و فعلاً مثل غیث هاطل وارد میشود و این عبد در کمال رضا جان بر کف حاضرم که شاید از عنایت الهی و فضل سبحانی این حرف مذکور مشهور در سیبل نقطه و کلمه علیا فدا شود و جان دربارد و اگر این خیال نبود فوالذی نطق الروح بامر آتی در این بلد توقّف نمینمودم و کفی بالله شهیداً اختم القول بلا حول و لا قوه الا بالله و انا لله و انا الیه راجعون

صاحبان هوش که از صهبای حبّ نوشیده اند و گامی بکام نفس برنداشته اند دلائل و برهان و حجّت را که جمیع مشعر بر این امر بدیع و ظهور منبع الهی است اظهر از شمس در فلک چهارم مشاهده نمایند حال اعراض خلق را از جمال الهی و اقبالشان را بهوای نفسانی ملاحظه فرمائید با همه این آیات متقنه و اشارات محکمه که در ثقل اکبر که ودیعه ربّانیه است در

بین عباد و این احادیث واضحه که اصرح از بیان و تبیانست از همه غافل و معرض شده‌اند و چند حدیث که بادرک خود مطابق نیافته‌اند و معنی آن را ادراک نموده‌اند متمسک بظاهر آنها شده و از سلسلای خمر ذی الجلال و زلال بی‌زوال جمال لایزال محروم و مأیوس مانده‌اند

ملاحظه فرمائید که در اخبار سنه ظهور آن هویت نور را هم ذکر فرموده‌اند معذلک شاعر نشده‌اند و در نفسی از هوای نفس منقطع نگشته‌اند فی حدیث المفضل سأل عن الصادق فکیف یا مولای فی ظهوره فقال (ع) فی سنة الستین یظهر امره و یعلو ذکره

باری تحیر است از این عباد که چگونه با این اشارات واضحه لائحہ از حق احتراز نموده‌اند مثلاً ذکر حزن و سجن و ابتلا که بر آن خلاصه فطرت الهی وارد شد در اخبار قبل ذکر شده فی البحار ان فی قائمنا اربع علامات من اربعة نبی موسی و عیسی و یوسف و محمد اما العلامة من موسی الخوف و الانتظار و اما العلامة من عیسی ما قالوا فی حقه و العلامة من یوسف السجن و التقیة و العلامة من محمد یظهر باثار مثل قرآن با این حدیث باین محکمی که جمیع امورات را مطابق آنچه واقع شده ذکر فرموده‌اند معذلک احدی متنبه نشده و گمان ندارم که بعد هم متنبه شوند الا من شاء ربک ان الله مسمع من یشاء و ما انا بمسمع من فی القبور

و بر آن جناب معلوم بوده که اطیار هویت و حمامات ازلیه را دو بیانست بیانی بر حسب ظاهر بی رمز و نقاب و حجاب فرموده و میفرمایند تا سراجی باشد هدایت کننده و نوری راه‌نماینده تا سالکین را بمعارج قدس رساند و طالبین را بیساط انس کشاند چنانچه مذکور شد از روایات مکشوفه و آیات واضحه و بیاناتی با حجاب و ستر فرموده و میفرمایند تا مغلین آنچه در قلب پنهان نموده‌اند ظاهر شود و حقایقشان باهر گردد اینست که صادق بن محمد میفرماید و الله لیمحصن و الله لیغریبن اینست میزان الهی و محک صمدانی که عباد خود را بآن امتحان میفرماید و احدی بی بمعانی این بیانات نبرد مگر قلوب مطمئن و نفوس مرضیه و افتده مجرد و مقصود در امثال اینگونه بیانات معانی ظاهریه که مردم ادراک مینمایند بوده و نیست اینست که میفرماید لكل علم سبعون وجهاً و لیس بین الناس الا واحد و اذا قام القائم یثقی الوجوه بین الناس و ایضاً قال نحن نتکلم بکلمة و نرید منها احدی و سبعین وجهاً و لنا لكل منها المخرج

باری ذکر این مراتب برای آنست که از بعضی روایات و بیانات که در عالم ملک آثار آن ظاهر نشده مضطرب نشوند و حمل بر عدم ادراک خود نمایند نه بر عدم ظهور معانی حدیث زیرا که نزد آن عباد معلوم نیست که مقصود ائمه دین چه بود چنانچه از حدیث مستفاد میشود پس باید عباد باینگونه عبارات خود را از فیوضات ممنوع نسازند و از اهلش سؤال نمایند تا اسرار مستوره بلا حجاب ظاهر و واضح شود

ولیکن احدی از اهل ارض مشاهده نمیشود که طالب حق باشد تا آنکه در مسائل غامضه رجوع بمظاهر احدیه نماید کل در ارض نسیان ساکن و باهل بغی و طغیان متبع ولكن الله یفعل بهم كما هم یعملون و ینساهم كما نسوا لقائه فی ایامه و كذلك قضی علی الذین کفروا و یقضی علی الذینهم کانوا بآیاته یجحدون

و اختتم القول بقوله تعالی و من یعش عن ذکر الرحمن نقیض له شیطاناً فهو له قرین و من اعرض عن ذکری فان له معیشة ضنکاً

و كذلك نزل من قبل لو انتم تعقلون

المنزول من الباء و الهاء

و السلام علی من سمع نعمة الوراق فی سدره المنتهی

فسبحان ربنا الأعلى

---

این سند از کتابخانه مراجع بهائی دانلود شده است. شما مجاز هستید از متن آن با توجه به مقررات مندرج در سایت [www.bahai.org/fa/legal](http://www.bahai.org/fa/legal) استفاده نمایید.

آخرین ویراستاری: ۷ ژوئن ۲۰۲۳، ساعت ۳:۰۰ بعد از ظهر